سال اول دوره دبیرستان

تاریخ پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

علی بمان ملک احمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

علی بمان ملک احمدی

ناشر چاپی:

جامعة المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ پیامبر اهل بیت علیهم السلام– سال اول دوره دبیرستان جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه:ملک احمدی، علی بمان، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور:تاریخ پیامبر اهل بیت علیهم السلام: سال اول دوره دبیرستان/ علی بمان ملک احمدی.

مشخصات نشر:قم: المصطفی (ص)، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:۱۳۶ ص.

فروست:پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله؛ ۱۱۸.

شابک:۱۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۲۱۵-۲ :

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:چاپ دوم .

موضوع:ائمه اثناعشر

موضوع:Imams (Shiites)

رده بندی کنگره:BP۳۶/۵/م۷۷ت۲ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی:۲۱۱۰۵۹۱

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ پیامبر اهل بیت علیهم السلام

سال اول دوره دبیرستان

علی بمان ملک احمدی

ص :۳

سخن ناشر

کتاب آموزشی باید دارای متنی پویا و متناسب با دگرگونی هایی باشد که در ساختار دانش و رشته های علمی پدید می آید.تحوّلات اجتماعی،نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش،اطلاعات،مهارت ها،گرایش ها و ارزش های نوینی را فرا می خواند که پاسخ گویی به آنها،ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصّص را ضروری می نماید.گسترش فرهنگ های سلطه گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ،در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی،مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها،در پرتو آراستن افراد به اندیشه های بارور،ارزش های متعالی و رفتارهای منطقی ای امکان پذیر است.این مهم در قالب موقعیت های رسمی آموزشگاهی و با ایجاد رشته ها و متون جدید،گسترش دامنه آموزش ها و مهارت ها و تربیت سازمان یافته صورت می گیرد.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار،قاعده مند و تجربه پذیر است که در آن برنامه های آموزشی،متن های درسی و استادان،ارکان اصلی به شمار می آیند؛همچنین استواری برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان،استعدادِ علم آموزان و امکانات موجود،وابسته است; چنان که اتقان متن های درسی به ارائه تازه ترین دست آوردهای علم در قالب شیوه ها و فن آوری های آموزشی نوظهور است.

بازنگری متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می رساند.

ص:۶

حوزه هـای علوم دینی به برکت انقلاب شـکوهمند اسـلامی،سالیانی است که در انـدیشه اصـلاح ساختار آموزشـی و بازنگری متون درسـی اند.جامعه المصـطفی صلّی الله علیه و آله العالمیه به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهـده دارد،تـألیف متـون متنـاسب را سـرلوحه تلاش هـای خـود قرار داده و تـدوین و نشـر متـون درسـی در موضوعات گوناگون علوم دینی،حاصل این تلاش است.

مرکز بیـن المللی ترجمـه و نشـر المصـطفی صـلّی الله علیه و آله ضـمن تقـدیر و تشـکر از فرزانگـانی که در به ثمررسـیدن این اثر،بذل عنایت کرده اند نشر این اثر را به عموم اهل فرهنگ واندیشه تقدیم می کند.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلّی الله علیه و آله

ص:۷

فهرست

کُمَیت شاعر ۳۹

پرسش ۴۰

ص:۸

ص:۹

۱-سلام پیامبر صلّی الله علیه و آله

اشاره

در کاروان کربلا کودک چهارساله ای وجود داشت که همه حوادث کربلا را از نزدیک دیده بود.پدرش علی بن الحسین و مادرش فاطمه،دختر امام حسن،هر دو از بنی هاشم بودند.این کودک در اول رجب سال ۵۷ هجری در مدینه به دنیا آمده بود.

۴۴ سال پیش از ولادتش،پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله از تولد او خبر داده بود و به او سلام فرستاده بود.«ابوهریره»می گوید:یکی از روزها من و«عبدالله بن مسعود»و گروه دیگری از صحابه نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بودیم که حسین بن علی وارد شد.پیامبر صلّی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود:«پروردگارا!من او را دوست می دارم؛تو هم او را و هر کس که او را دوست می دارد،دوست بدار.»سپس فرمود:ای حسین!تو امامی؛تو پسر امامی و تو پدر نه امام از فرزندانت هستی.عبدالله بن مسعود از آن نُه امام پرسید؛پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله لحظاتی چشم بر زمین دوخت و سپس سر بلند کرد و به ابن مسعود فرمود:سؤال بزرگی کردی،اما جوابت را می دهم.پیامبر صلّی الله علیه و آله دستش را روی شانه حسین گذاشت و فرمود:از این فرزندم،پسر مبارکی به دنیا می آید که هم نام جدش علی است و او را عابد می نامند و خداوند از نسل علی نیز پسری به وجود می آورد که هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.او کسی است که علم را می شکافد.(باقرشکافنده)و سخن حق می گوید و امر به ثواب می کند.

روزی دیگر«جابربن عبدالله انصاری»نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بود و پیامبر صلّی الله علیه و آله با حسین بازی می کرد.در آن حال رو به جابر کرد و فرمود:«ای جابر!این پسرم حسین صاحب فرزندی می شود که نام او علی است.هنگام بر پا شدن قیامت،ندا کننده ای از سوی خدا صدا می زند که سرور عبادت کنندگان برخیزد.علی بن الحسین برمی خیزد و او

ص:۱۲

فرزندی به نام محمد دارد.ای جابر!هرگاه او را دیدی،سلام مرا به او برسان و بدان که زندگی تو در دنیا بعد از دیدار این پسر اندک خواهد بود.»سال ها از این جریان گذشت تا آن که پس از حادثه کربلا،روزی جابر در مدینه نزد امام سجاد علیه السّلام آمد و گروهی دیگر نیز نزد ایشان بودند.جابر نگاه عمیقی به محمد،فرزند امام سجاد علیه السّلام کرد و گفت:پیامبر صلّی الله علیه و آله به من خبر داد که مردی از خاندان او را که نامش محمد،پسر علی بن الحسین و کنیه اش ابوجعفر است دیدار می کنم؛آن گاه به من فرمود:سلام مرا به او برسان.جابر سلام پیامبر صلّی الله علیه و آله را به او رساند و محمد گفت:سلام بر جدّم و بر تو ای جابر!جابر گفت:از شما تقاضا می کنم که در قیامت از من شفاعت کنید.محمد باقر علیه السّلام گفت:ای جابر!از تو شفاعت خواهم کرد.امام سجاد به پسرش،محمد فرمود:پسر جان!خبر جابر،امتیازی است که پیامبر صلّی الله علیه و آله در میان خاندانش به تو داده است.این ماجرا را به برادرانت مگو تا مبادا درباره تو حیله کنند،چنان که برادران یوسف کردند.

از آن پس،جابر که آخرین بازمانده از صحابه پیامبر صلّی الله علیه و آله بود،هرگاه حضرت محمدبن علی وارد مسجدالرسول می شد،با صدای بلند می گفت:یا باقرالعلم!چون مردم به او اعتراض می کردند و می گفتند چرا هذیان می گویی،می گفت:سوگند به خدا هذیان نمی گویم؛بلکه از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:«تو مردی از خاندان مرا می بینی که هم نام من و چهره اش مانند چهره من است و علم را می شکافد.

چرا«باقرالعلوم»؟

وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله جانشینان خویش را معرفی می کرد،پنجمین آنها را که نامش محمد بود،با لقب«باقرالعلوم»یاد کرد و فرمود:خداوند او را در تورات چنین معرفی کرده است.سبب انتساب این لقب به امام پنجم این بود که بسیاری از احکام وحقایق دین،پس از پیامبر خدا در کشاکش سیاست و ظلم حکام بنی امیه فراموش شده بود و امام باقر علیه السّلام نخستین امامی بود که به یک انقلاب فرهنگی دست زد و با تربیت شاگردان برجسته،مدرسه علوم اهل بیت را تأسیس کرد؛مدرسه ای که هیئت علمی را آن صدها دانشمند برجسته تشکیل می دادند.این مدرسه علمی آن قدرحقایق اسلام را برای مردم بازگو کرد که مردم گفتند:از هیچ یک از فرزندان حسن و حسین آن همه علم و دانش که از امام محمد باقر آشکار شد،از کسی دیگر آشکار نشد.حقیقت این انقلاب فرهنگی در درس های آینده بیشتر روشن خواهد شد.

پرسش

۱.امام باقر علیه السّلام در چه تاریخی به دنیا آمدند؟در حادثه کربلا چند ساله بودند؟

۲.نام پدر و مادر ایشان چه بود؟پیامبر صلّی الله علیه و آله دربارهٔ ولادت امام باقر علیه السّلام چه فرموده بود؟

۳.چه کسی حامل سلام پیامبر صلّی الله علیه و آله برای امام باقر علیه السّلام بود و چگونه آن سلام را به او رساند؟

۴.پس از ابلاغ سلام پیامبر صلّی الله علیه و آله به امام باقر علیه السّلام،پدرش امام سجاد علیه السّلام چه سفارشی به او کرد؟

۵.جابر در پاسخ به اعتراض مردم که فرزند امام سجاد را با لقب«باقر»صدا می کرد،چه می گفت؟

۶.چرا به امام پنجم لقب«باقر»داده شد؟

۷.مردم دربارهٔ انقلاب فرهنگی امام باقر علیه السّلام چه می گفتند؟

ص:۱۴

۲-خلفای عصر امام محمد باقر علیه السّلام

اشاره

به یاد دارید که در زمان پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله،«حکم بن ابی العاص»از کسانی بود که پیامبر صلّی الله علیه و آله را مسخره می کرد و پیامبر صلّی الله علیه و آله او را به همراه فرزندش«مروان»از مدینه تبعید کرد؛اما خلیفه سوم آنان را به مدینه بازگرداند و با احترام با آنان رفتار کرد!مروان بعد از معاویه بن یزید(معاویه دوم)و در زمان امامت حضرت سجاد علیه السّلام در شام به حکومت رسید و سلطنت از خانواده ابوسفیان به خانواده مروان منتقل شد و پس از او فرزندش«عبدالملک»نوه حکم(تبعیدی پیامبر صلّی الله علیه و آله)،به قدرت رسید.

عبدالملک که ۲۰ سال بر جهان اسلام حکومت کرد،شبی در عالم خواب دید که در محراب مسجد،چهار بار ادرار کرد.«سعیدبن مسیب»از دانشمندان آن دوران که در تعبیر خواب اطلاعات وسیعی داشت،خواب او را چنین تعبیر کرد:«به زودی چهار نفر از فرزندان تو بر مسند حکومت می نشینند».این تعبیر درست بود و طولی نکشید که چهار نفر از فرزندان او به این ترتیب بر مسند خلافت نشستند ۱.«ولیدبن عبدالملک»که نه سال و هشت ماه حکومت کرد؛۲.«سلیمان بن عبدالملک»که چهار سال و دو ماه حکومت کرد؛۳.«یزیدبن عبدالملک»که چهار سال و دو ماه حکومت کرد؛۴.«هشام بن عبدالملک»که حدود ۹ سال از دوران امامت حضرت باقر علیه السّلام در زمان حکومت او گذشت.این برادران مانند پدرشان عبدالملک و جدّشان مروان،در ظلم و ستم به خاندان نبوت چیزی فروگذار نکردند و در مجموع ۴۷ سال بر جهان اسلام حکومت کردند.دوران امامت حضرت باقر(۱۱۴-۹۵ه)از اواخر حکومت ولیدبن عبدالملک(۵ ماه آخر حکومتش)آغاز شد و تا سال ۱۱۴هجری ادامه داشت.دوران

ص:۱۵

امامت آن حضرت طولانی ترین هم زمانی را در میان سایر خلفا با حکومت هشام بن عبدالملک داشت.بعد از حکومت دو نفر از پسـران عبـدالملک،«عمربن عبـدالعزیز»دو سال حکومت کرد و پس از او دو پسـر دیگر عبـدالملک حکومت کردنـد.عمربن عبـدالعزیز سیاست متفـاوتی داشت.او سـنت لعن حضـرت علی بن ابی طـالب در نمازهای جمعه را پس از شـصت سال ممنوع کرد.ابوبصـیر می گویـد:روزی من بـا امـام باقر علیه السّـلام در مسـجد النبی بودیم که عمربن عبـدالعزیز به همراه غلامش وارد مسـجد شد.امام باقر علیه السّلام فرمود:«به زودی این شخص زمام امور را به دست می گیرد و عدل و داد را آشکار می سازد و پس از چنـد سال می میرد.اهل زمین از مرگ او می گرینـد؛ولی اهل آسـمان ها او را لعن می کننـد».از امام پرسـیدم:ای فرزند رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله!آیا نفرمودی که او عـدل و انصاف را رعایت می کنـد؟پس چرا اهل آسـمان ها او را لعن می کنند؟!فرمود:«زیرا او در جایگاهی که مخصوص ماست می نشیند،با این که چنین حقی ندارد».

تبعید ناموفق!

«هشام بن عبـدالملک»دهمین طاغوت اموی نزدیک به ۲۰ سال بر جهان اسـلام حکومت کرد.بعضـی از مورخان ادعا کرده اند که بر مردم زمانی سـخت تر از زمان هشام نگذشـته است.او صاحب فرزنـد نشد و در جمع آوری مال حریص بود.گفته اند که در اصـطبل شخصـی او چهارهزار اسب بود و در سفرش برای حج،ششصد شتر لباس های او را حمل می کردند.او حکام خون خواری مانند«حجاج بن یوسف»را به کار گمارد که چیزی جز خون ریزی و کشتن پیروان علی بن ابی طالب روح آنان را آرام نمی کرد.در چنیـن شـرایطی تربیـت شـاگردان توسـط امـام بـاقر علیه السّـلام،اگر چه مبـارزه علنی نبـود،امـا همه این برنـامه ها رویارویی جدی امام باقر علیه السّـلام با دسـتگاه سـتمگر هشام بن عبدالملک بود.هشام تصـمیم گرفت امام را با وضـعی اهانت آمیز از مـدینه به شام تبعیـد کنـد؛پس امام باقر علیه السّـلام و فرزنـدش جعفر را به اجبار از مدینه به شام آوردند.هشام در کاخ مخصـوص خـود به درباریـان گفت:وقـتی محمـدبن علی را نزد من آوردنـد،من او را سـرزنش می کنم.وقـتی دیدیـد سـکوت کردم،شـما نیز یکی بعد از دیگری او را سـرزنش کنید.چون امام علیه السّـلام به شام رسیدند،سه روز حضرت را پشت در کاخ نگه داشتند و سپس به ایشان اجازه ورود داده

ص:۱۶

شد.هنگامی که امام به کاخ هشام وارد شدند،با دست به همگان اشاره کرد و فرمود:السلام علیکم و سپس بدون این که اجازه بگیرد،نشست.خشم هشام از امام بیشتر شد.رو به امام کرد و سخنان زشتی گفت و آن حضرت را سرزنش کرد و سپس ساکت شد.حاضران طبق قرار قبلی هر کدام به ترتیب سخنان گستاخانه ای بر زبان راندند و سپس ساکت شدند.

پس از آن که همه خاموش شدند،امام علیه السّلام از جای خود برخاست و فرمود:«ای مردم!به کجا می روید؟!شیطان می خواهد شما را به کجا بیندازد؟خداوند به وسیله ما گذشتگان شما را هدایت کرد و هدایت آیندگان شما نیز به وسیله ما انجام می شود.اگر شما سلطنتی عاریه ای و زودرس و زودگذر دارید،ما سلطنتی دیررس،ولی جاودانه داریم که بعد از آن،سلطنتی نباشد.سرانجام خوش و نیک از آن ماست،خداوند می فرماید:سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است»

هشام دستور داد تا امام را به زندان افکندند.پس از چند روز،زندانبان به هشام گفت:تبلیغات محمدبن علی در زندان باعث شده که من نسبت به سقوط حکومت توسط مردم نگران باشم.هشام که چاره ای جز بازگرداندن امام باقر علیه السّلام به مدینه نمی دید،دستور داد آن حضرت را سوار بر استر کرده و همراه کاروانی به مدینه بازگردانند و به این ترتیب نتوانست از تبعید امام نتیجه ای بگیرد.

هشام دستور داده بود تا همه بازارهای بین راه را به روی امام باقر علیه السّلام و اصحابش ببندند و از رساندن آب و غذا به آنها جلوگیری نمایند.آن حضرت با همراهانش سه روز راه رفتند و هیچ آب و خوراکی نیافتند،تا آن که به شهر«مدین»یعنی شهر شعیب پیامبر رسیدند؛اما آن جا هم دروازه شهر را بسته دیدند.امام علیه السّلام بالای کوهی رفت که شهر مدین از آن جا دیده می شد و فریاد زد:«ای اهل شهری که مردمش ستمکارند!من باقی مانده رحمت خدا بر روی زمین هستم.من از عذاب خدا در روز قیامت بر شما بیمناکم.»در میان مردم شهر پیرمرد آگاهی بود که به آنان گفت:به خدا سوگند این ندایی که می شنوید،مانند ندای شعیب پیامبر است.اگر بازارها را به روی آنان باز نکنید،به عذاب عظیم گرفتار می شوید.خواهش می کنم این بار مرا تصدیق کنید.من خواهان سعادت شما هستم».مردم با عجله بازار را به روی امام و یارانش باز کردند و با استقبال گرمی از آن حضرت پذیرایی کردند.

ص:۱۷

پرسش

۱.حکم بن ابی العاص را معرفی کنید؟

۲.چگونه و در زمان کدام امام،حکومت اسلامی از خاندان ابوسفیان به خاندان مروان منتقل شد؟

۳.عبدالملک بن مروان چه خوابی دید و خواب او را چگونه تعبیر کردند؟

۴.دوران امامت حضرت باقر علیه السّلام چند سال بود و بیشترین هم زمانی را با کدامیک از خلفا داشتند؟

۵.امام باقر علیه السّلام دربارهٔ عمربن عبدالعزیز چه فرمودند؟

۶.ویژگی های حجاج بن یوسف چه بود؟

۷.چرا هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السّلام را از مدینه به شام تبعید کرد؟آیا در این تبعید موفق بود؟

۸.چرا هشام مجبور شد امام را از شام به مدینه بازگرداند؟

ص:۱۸

۳-شخصیت علمی امام باقر علیه السّلام(۱)

اشاره

۱.هشام بن عبدالملک به همراه نافع غلام آزاده شده عمربن خطاب وارد مسجدالحرام شدند و مردمی را دیدند که در کنار کعبه پیرامون شخصی حلقه زده بودند و سؤال می کردند.نافع از هشام پرسید:این مرد کیست؟

هشام:او محمدبن علی(امام باقر علیه السّلام)است.

نافع:من اکنون نزد او می روم و از او پرسش هایی می کنم که هیچ کس جز پیامبر یا وصی او پاسخ آنها را نمی داند.

هشام:برو،شاید او را شرمنده سازی.

نافع جمعیت را شکافت و خود را به امام رساند و گفت:ای محمدبن علی!من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده ام و حلال و حرام آنها را می دانم.نزد شما آمده ام تا مسائلی را بپرسم که جز پیامبر یا وصی پیامبر یا فرزند پیامبر پاسخ آنها را نمی داند.امام باقر علیه السّلام فرمود:هر چه می خواهی بپرس.

نافع:بین عیسی و محمد چند سال فاصله بود؟

امام باقر علیه السّلام:مطابق نظر تو پاسخ بدهم یا مطابق نظر خودم؟

نافع:مطابق هر دو نظر.

امام باقر علیه السّلام:به نظر من پانصد سال فاصله بود ولی به نظر تو ششصد سال.

نافع:در قرآن خطاب به پیامبر اسلام آمده است:از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس،آیا غیر از خداوند رحمان،معبودانی را برای پرستش قرار دادیم (۱)؟

۱- (۱) .زخرف،آیهٔ ۴۵.

پیامبر اسلام از کدام پیامبر پرسید،با این که بین او و عیسی پانصد سال فاصله بود؟

امام باقر علیه السّلام این آیه را خواند:پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی-که پیرامون آن را با برکت ساختیم-برد تا برخی از آیات و نشانه های خود را به او نشان دهیم (۱).یکی از نشانه های ال-هی که خداوند به محمد نشان داد،این بود که وقتی او را در شب معراج به بیت المقدس برد،پیامبران پیشین را نزد آن حضرت حاضر کرد و در آن جا نماز جماعت برپا شد و همه آنها به محمد اقتدا کردند.بعد از نماز به محمد فرمود:از رسولان ما بپرس آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟

پیامبر از آنها پرسید:به چه چیز گواهی می دهید و که را می پرستید؟رسولان و پیامبران پاسخ دادند:«گواهی می دهیم که معبودی جز خدای یکتا نیست و تو رسول خدا هستی و بر این اساس با تو عهد و پیمان می بندیم».

نافع:درست فرمودی ای ابوجعفر!اکنون به من از قیامت خبر بده،آن گاه که آسمان ها و زمین دگرگون می شود،در آن هنگام،تا زمانی که مردم از حساب و کتاب فارغ شوند،چه می خورند و چه می نوشند؟

امام باقر علیه السّلام:نان سفیدی هست که از آن می خورند تا از حساب فارغ شوند.

نافع:اما در آن غوغای قیامت،از خوردن و نوشیدن غافل خواهند بود.

امام باقر علیه السّلام:آنان غافل ترند یا آنها که در آتشند؟

نافع:آنان که درون آتشند غافل ترند.

امام باقر علیه السّلام:خداوند می فرماید:«دوزخیان به بهشتیان می گویند به ما آب وغذا برسانید» (۲)؛بنابراین عذاب و بلا آنها را از خوردن و آشامیدن باز نمی دارد.وقتی دوزخیان غذا خواستند،به آنان زَقّوم داده می شود و چون آب خواستند،به آنان آب سوزان دوزخ می دهند.

نافع:راست گفتی ای پسر رسول خدا.سؤال دیگرم را پاسخ دهید؛به من بگویید خدا از چه زمانی بوده است؟

۱- (۱) .اسراء،آیهٔ ۱.

۲- (۲) .اعراف،آیهٔ ۵۰.

امام:وای بر تو!به من بگو خدا از چه زمانی نبوده است تا به تو بگویم از چه زمانی بوده است.پاک و منزه است خدایی که همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛خدایی که یکتا و بی نیاز است و شریک و فرزندی ندارد.

پس از این گفت وگو نافع نزد هشام آمد.هشام از او پرسید:چه کردی؟نافع گفت:به خدا سوگند او از همه مردم عالم تر است و به راستی او پسر رسول خداست.

۲.«عبدالله بن معمّر لیثی»نزد امام باقر علیه السّلام آمد و گفت:به من خبر رسیده که تو می گویی ازدواج موقت جایز است.امام باقر علیه السّلام فرمود:خداوند چنین ازدواجی را در قرآنش حلال کرده است (۱)و رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را سنت خود قرار داده و اصحاب رسول خدا هم به آن عمل کرده اند.

عبدالله:عمربن خطّاب از آن نهی کرده است.

امام باقر علیه السّلام:تو به قول صاحب و رفیق خودت عمل کن و من بر طبق قول رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمل می کنم.

عبدالله:آیا خوش داری که شخصی،یکی از زنان فامیل شما را صیغه کند؟

امام باقر علیه السّلام:صحبت زنان و خوش داشتن یا خوش نداشتن آنان،دلیل جواز یا عدم جواز نمی شود.آن خدایی که در قرآن خود صیغه را حلال کرده و برای بندگانش حلال دانسته،از تو و هر کس که از آن نهی کرده،غیرتمندتر است.از تو می پرسم آیا خوش داری که بعضی از زنان خویشاوند شما همسر یکی از بافنده های مدینه شود؟

عبدالله:خیر،خوش ندارم.

امام باقر علیه السّلام:چرا حلال خدا را حرام می کنی؟

عبدالله:من حلال خدا را حرام نکرده ام،ولی بافنده های مدینه هم شأن من نیستند.

امام باقر علیه السّلام:خداوند عمل همان بافنده را می پسندد و کارش را دوست می دارد و حوریه بهشت را همسر او می گرداند؛ولی تو به سبب خودخواهی،کسی را که هم شأن حوریه بهشت است،نمی پسندی.عبدالله خندید و گفت:چیزی تصور نمی کنم جز این که سینه های شما مراکز رویش درختان علوم است که میوه های آن درختان برای شما و برگ هایش برای مردم است.

۱- (۱) .نساء،آیهٔ ۲۴.

پرسش

۱.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام بین حضرت عیسی و حضرت محمد صلّی الله علیه و آله چند سال فاصله بود؟

۲.یکی از نشانه های الهی که خداوند در شب معراج به پیامبر نشان داد چه بود؟

۳.پیامبران در شب معراج پس از نماز با پیامبر اسلام به چه چیز گواهی دادند؟

۴.در غوغای قیامت،چگونه مردم به فکر خوردن و آشامیدن هستند؟

۵.دلیل عبدالله بن معمّر بر حرمت متعه و دلیل امام باقر علیه السّلام بر حیلت آن چه بود؟

ص:۲۲

۴-شخصیت علمی امام باقر علیه السّلام(۲)

اشاره

۳.«طاووس یمانی»یکی از پارسایان معروف زمان امام سجاد و امام باقر علیه السّلام بود و خود شاگردانی داشت که از علم و زهد او بهره می گرفتند.ابوبصیر می گوید:روزی امام باقر علیه السّلام در مسجدالحرام نشسته بود و پیرامون او گروهی از دوستانش حلقه زده بودند که طاووس یمانی با جمعی از شاگردانش جلو آمد و از امام علیه السّلام اجازه خواست که پرسش هایی از ایشان داشته باشد و امام به او اجازه دادند.اینک به برخی از پرسش های طاووس یمانی توجه کنید:

طاووس:به من خبر ده که چه زمانی یک سوّم انسان ها مردند؟

امام باقر علیه السّلام:ای شیخ!در سؤال اشتباه کردی؛به جای اینکه بگویی یک چهارم،گفتی یک سوّم.

در زمانی یک چهارم انسان های روی زمین مُردند که تعداد آنها چهار نفر بود یعنی آدم،حوّا،هابیل و قابیل و چون قابیل،هابیل را کشت یک چهارم آنها نابود شدند.

طاووس:آری،من اشتباه کردم و شما درست فرمودید.اینک بفرمایید از آن دو نفر(هابیل و قابیل)کدام یک پدر انسان های بعد شدند؟قاتل یا مقتول؟

امام باقر علیه السّلام:هیچ کدام؛بلکه پدر انسان های بعد«شیث»پسر آدم بود.

طاووس:اولین دروغی که روی زمین گفته شد چه بود؟

امام باقر علیه السّلام:آن دروغ،دروغ ابلیس بود که گفت من از آدم بهترم؛زیرا مرا از آتش آفریده اند و آدم را از گل و به این بهانه،فرمان سجده بر آدم را اطاعت نکرد.

طاووس:آن قومی که گواهی به حق دادند،ولی دروغ گو بودند،چه کسانی هستند؟

ص:۲۳

امام باقر علیه السّلام:آنان منافقینند که به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفتند:گواهی می دهیم که تو رسول خدا هستی،ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ گو هستند (۱).

طاووس:آن پرنده ای که یک بار پرید و بعد از آن دیگر نپرید و خدا آن را در قرآنش یاد کرده چه بود؟

امام باقر علیه السّلام:قسمتی از کوه طور بود که خداوند آن را به پرواز درآورد؛به طوری که در فضا،بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت و بر آنان سایه افکند،تا این که تورات را پذیرفتند. (۲)

طاووس:آن رسول و پیام آوری که نه از انسان ها و نه از جنّیان و نه از فرشتگان بود و خداوند در قرآنش از آن یاد کرده است چه بود؟

امام باقر علیه السّلام:او کلاغ بود که خداوند او را به نزد قابیل فرستاد تا به او بیاموزد چگونه جنازه برادرش را دفن کند.

طاووس:آن موجودی که نه از انسان ها و نه از جنّ و نه از فرشتگان بود و قوم خود را بیم داد و خداوند در قرآنش از آن یاد کرده،چه بود؟

امام باقر علیه السّلام:آن موجود،مورچه بود که به قوم خود گفت:وارد خانه های خود شوید تا لشکر سلیمان شما را پایمال نکنند (۳).

طاووس:به من خبر ده از آن موجودی که از انسان و جنّ و فرشتگان نبود و به او نسبت دروغ دادند و خداوند در قرآن از آن یاد کرده است.

امام باقر علیه السّلام:آن موجود،گرگ بود که برادران یوسف به او نسبت دروغ دادند و گفتند:گرگ یوسف را خورد (۴).

طاووس:آن چیزی که کم و زیاد می شود و آن چیزی که زیاد می شود،ولی کم نمی شود و آن چیزی که کم می شود،ولی زیاد نمی شود چیست؟

امام باقر علیه السّلام:آن که کم و زیاد می شود،ماه است و آن چیزی که زیاد می شود،ولی کم نمی شود،آب دریاست و آن چیزی که کم می شود؛ولی زیاد نمی شود،عمر است.

۱- (۱) .منافقون،آیهٔ ۱.

۲- (۲) .اعراف،آیهٔ ۱۷۱.

۳- (۳) .نمل،آیهٔ ۱۸.

۴- (۴) .یوسف،آیهٔ ۱۷.

توجه:این که امام علیه السّلام فرمود چیزی که زیاد می شود،ولی کم نمی شود،آب دریاست،از معجزات علمی است؛زیرا امروزه بشر پس از گذشت قرن ها به این حقیقت علمی پی برده است.

۴.«عبدالله بن نافع»یکی از رهبران خوارج در زمان امام باقر علیه السّلام بود.خوارج با علی علیه السّلام به سبب پذیرفتن حکمیت دشمن بودند.روزی عبدالله بن نافع در جمعی گفت:اگر بدانم در سراسر عالم کسی هست که مرا قانع کند علی بن ابی طالب در کشتن خوارج بر حق بوده،هر جا باشد نزد او می روم و مرید او هم خواهم شد.یکی از حاضران،امام باقر علیه السّلام را معرّفی کرد و عبدالله با جمعی از طرفدارانش به سوی مدینه حرکت کردند و به مجلس امام باقر علیه السّلام وارد شدند.امام از قبل گروهی از فرزندان مهاجران و انصار را دعوت کرد تا در این جلسه شرکت کنند.امام باقر علیه السّلام به فرزندان مهاجر و انصار فرمود:هر کس فضیلتی از علی علیه السّلام می داند،بازگو کند.آنها از هر سو برخاستند و بخشی از مناقب و فضایل علی علیه السّلام را بیان کردند.

عبدالله:من نیز این مناقب را می دانم،ولی نظر من این است که علی به سبب پذیرش حکمیت،کافر شد.

حاضران ضمن بر شمردن فضایل علی علیه السّلام به ذکر ماجرای جنگ خیبر پرداختند که هر روز پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله برای فتح کامل خیبر،گروهی را با فرماندهی شخصی می فرستاد و بی نتیجه بازمی گشتند و سرانجام رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:«فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می دارند.او رزمنده شجاعی است که پیاپی به دشمن حمله می کند و هرگز پشت به جبهه دشمن نمی کند».

امام باقر علیه السّلام:نظر تو درباره این سخن پیامبر درباره علی چیست؟

عبدالله:حدیث صحیحی است و شکی در آن نیست؛ولی علی بعد از آن(در ماجرای جنگ صفین)کافر شد.

امام باقر علیه السّلام:مادرت به عذایت بنشیند!به من بگو آن هنگام که خدا علی را دوست می داشت،می دانست که علی علیه السّلام خوارج نهروان را می کشد یا نمی دانست؟!اگر بگویی نمی دانست،در این صورت کافر شده ای.

عبدالله:خداوند می دانست.

امام باقر علیه السّلام:آیا خداوند علی را به سبب اطاعتش دوست داشت یا به سبب گناهش؟

عبدالله:به سبب اطاعتش دوست داشت.

امام باقر علیه السّلام:بنابراین برخیز که محکوم شدی.

عبدالله بن نافع در حالی که آیه ۱۸۷ سوره بقره را می خواند،برخاست و منظورش این بود که حقانیت علی برایم آشکار گردید و سپس گفت:خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.

ص:۲۶

پرسش

۱.امام باقر علیه السّلام در پاسخ این پرسش طاووس یمانی که«چه زمانی یک سوّم انسان ها کشته شدند»چه فرمود؟

۲.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام پدر انسان های روی زمین،هابیل است یا قابیل؟

۳.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام قومی که گواهی به حق دادند،ولی دروغ گو بودند،چه کسانی هستند؟

۴.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام آن موجودی که نه از انسان ها و نه از اجنّه و نه از فرشتگان بود و قوم خود را بیم داد و در قرآن از او یاد شده،که بود؟

۵.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام آن چیزی که کم و زیاد می شود و آن چیزی که زیاد می شود،ولی کم نمی شود و آن چیزی که کم می شود،ولی زیاد نمی شود چیست؟

۶.امام باقر علیه السّلام چگونه اثبات کرد که کار علی بن ابی طالب در کشتن خوارج درست بوده است؟

ص:۲۷

۵-شاگردان مکتب امام باقر علیه السّلام(۱)

اشاره

امام باقر علیه السّلام اگر چه بر اثر سلطه حکّام عصر،از نظر سیاسی منزوی بود،اما آگاه بود که فرهنگ تشیع،طی ده ها سال در انزوا قرار گرفته و باید با یک انقلاب فرهنگی،آن را به میدان عمل آورد.برای تحقق این هدف،امام علیه السّلام با تشکیل حوزه علمیه شیعه،دست به تربیت شاگردان برجسته ای زد تا بتواند از طریق آنان خط فکری اهل بیت و مذهب تشیع را در میان جامعه گسترش دهد.پس از او فرزندش امام صادق علیه السّلام با استمرار کار پدر،توانست این دانشگاه بزرگ دینی را بسیار بیشتر گسترش دهد و یک دانشگاه عظیم اسلامی را به وجود آورد.اینک به شرح حال بعضی از شاگردان آن حضرت توجه کنید.

جابربن یزید جعفی:جابر می گوید:امام باقر علیه السّلام هفتادهزار حدیث به من آموخت که آن همه حدیث را به هیچ کس نیاموخت.روزی به آن حضرت عرض کردم:بار سنگینی از اسرارتان را بر دوش من نهاده اید؛چه بسا سینه ام تاب تحمل آن را نداشته باشد و چه بسا حالت جنون به من دست دهد.امام باقر علیه السّلام فرمود:اگر چنین شد،به سوی صحرا برو و گودالی بکن و سرت را در آن بگذار و بگو محمدبن علی برایم این گونه و آن گونه حدیث کرد.

جابر می گوید:هجده سال در خدمت امام باقر علیه السّلام در مدینه بودم و از علوم او بهره ها بردم.هنگام وداع برای بازگشت به کوفه،تقاضا کردم تا برایم مطلبی بفرماید.امام علیه السّلام فرمود:بعد از هجده سال کسب علم و کمال،بس نیست؟!پاسخ گفتم:شما دریایی هستید که آبش تمام نمی شود و به عمق آن نمی توان رسید.امام علیه السّلام فرمود:

سلام مرا به شیعیان و پیروانم برسان و به آنها بگو که بین ما و خداوند خویشاوندی نیست و کسی به پیشگاه خداوند نزدیک نمی گردد،مگر در پرتو اطاعت.ای جابر!کسی که خدا را اطاعت کند و ما را دوست بدارد،دوست ما خواهد بود و کسی که نافرمانی خدا کند،دوستی ما به حال او سودی نخواهد داشت.

نجات جابر با راهنمایی امام باقر علیه السّلام

انقلاب فرهنگی امام باقر علیه السّلام،انقلابی آشکار نبود و تربیت بیش از چهارصد نفر عالم همواره پنهانی انجام می شد و اگر حکومت اموی بر توان علمی بعضی از آنان آگاه می شد،نقشه قتل آنها را می کشید.

جابربن یزید جعفی پس از هجده سال،با کوله باری از علوم آل محمد عازم بازگشت به وطنش کوفه بود.از امام علیه السّلام خداحافظی کرد و با یکی از دوستانش به نام«نعمان بن بشیر»،به سوی کوفه بازمی گشت.

نعمان می گوید:روز جمعه بود و هنوز چند منزل بیشتر از کوفه دور نشده بودیم که ناگهان مرد بلندقامتی از راه رسید و نزد جابر آمد و نامه ای به جابر داد.جابر آن را گرفت و بوسید و بر دیده اش گذاشت و سپس نامه را باز کرد.نامه از سوی امام باقر علیه السّلام بود و هنوز جای مُهرش خشک نشده بود.جابر از آن مرد بلندقامت پرسید:چه وقت نزد امام باقر بودی؟گفت:همین لحظه.جابر به خواندن نامه مشغول شد و هر لحظه چهره اش دگرگون می گردید تا به آخر نامه رسید.نامه را با خود نگه داشت تا به کوفه رسیدیم.من از مضمون نامه آگاه نشدم،امّا از وقتی جابر نامه را خواند،دیگر او را شادمان ندیدم تا شبی که به کوفه رسیدیم.آن شب را به منزل رفتم و صبح به احترام جابر،به سوی منزلش حرکت کردم.دیدم از منزل خود بیرون آمده و به سوی من می آید،امّا چند مهره بر گردن خویش آویخته و چون کودکان بر چوب نی سوار شده و می گوید:«منصوربن جمهور را امیری می بینم که مأموریتی ندارد»(منصوربن جمهور کسی بود که چهارده سال پس از این تاریخ حاکم کوفه شد)و اشعار و جمله های نامربوط دیگری می گفت.

به او نگاه کردم و او هم به من نگاه کرد،امّا چیزی نگفت و من هم به او چیزی نگفتم.حالت دیوانگی او،مرا ناراحت کرد و گریستم.مردم و کودکان دور ما جمع

شدنـد.او به همراه کودکان حرکت کرد تا به میـدان جلوی مسـجد کوفه رسـید و همراه کودکان جست و خیز می کرد و مردم می گفتنـد:جابر دیوانه شده.قسم به خدا چند روز بیشتر نگذشت که نامه ای از سوی هشام بن عبدالملک به حاکم کوفه رسـید و در آن نامه چنین آمده بود:وقتی نامه ام به تو رسید،مردی را که نامش جابربن یزید جعفی است پیدا کن و گردنش را بزن و سر او را برای من بفرست.حاکم کوفه که در میان جمعی از کوفیان نشسته بود پرسید:جابربن یزید جعفی کیست؟

حاضـران گفتنـد:جابر مردی دانشـمند و محـدث بود که پس از انجام حـجّ دیوانه شده و اکنون در میدان کوفه بر نی سوار می شود و با کودکان بازی می کنـد.حاکم خودش به میـدان کوفه رفت و از جایی بلنـد به میدان کوفه نگریست و جابر را دید که بر نی سوار شده و با بچه ها بازی می کند؛گفت:خدا را شکر که مرا از کشتن او منصرف نمود.

پرسش

۱.جابربن یزیدجعفی را در چهار خط توصیف کنید.

۲.آخرین حدیث امام باقر برای جابربن یزید هنگام خروج از مدینه چه بود؟

۳.انقلاب فرهنگی امام باقر علیه السّلام چگونه انجام می شد؟

۴.امام باقر علیه السّلام چه دستوری را برای حفظ جان جابربن یزید به او داد؟

۵.دستور هشام بن عبدالملک به حاکم کوفه در مورد جابربن یزید چه بود؟

ص:۳۱

۶-شاگردان مکتب امام باقر علیه السّلام(۲)

محمدبن مسلم

برجسته ترین شاگردان امام باقر علیه السّلام چهار نفر بودند که امام صادق علیه السّلام دربارهٔ آنان چنین فرمود:«یزیدبن معاویه و ابوبصیر لیث مرادی و محمدبن مسلم و زراره بن اعین،امین حلال و حرام خدا و حافظان دین هستند.اگر آنان نبودند،آثار نبوت و نشانه های پیامبری از میان می رفت».

و در کلامی دیگر پیرامون آنان فرمود:«خداوند به خاطر آنان عذاب را از اهل زمین برمی دارد.آنان ستارگان شیعه هستند که هرگونه بدعتی را از دین دور می کنند».

محمدبن مسلم می گوید:شبی در پشت بام خوابیده بودم که کسی درب منزل را زد.وقتی از پشت بام نگاه کردم،زنی را دیدم؛به من گفت:عروسی داشتم که درد زایمان او را از پا درآورد و از دنیا رفت و هم اکنون فرزندش در شکم او حرکت دارد؛چه کار کنم؟به او گفتم:از امام باقر علیه السّلام مانند همین مسئله را پرسیدند،امام علیه السّلام فرمود:شکم میت شکافته شود و فرزند را خارج کنند.تو هم همین کار را بکن.زن به من گفت:نزد«ابوحنیفه»که به قیاس در دین اعتقاد دارد،رفتم و او گفت:چیزی نمی دانم،امّا به نزد«محمدبن مسلم»برو،او به تو می گوید چه کار کنی؛پس از آن نزد من بیا و بگو که چه گفت!

از محمدبن مسلم هیچ مسئله ای نپرسیدند،مگر آن که در پاسخ می گفت:ابوجعفر امام باقر چنین و چنان گفت.او مردی ثروتمند بود،اما برای فراگیری احکام دین،چهار سال در مدینه ماند و چنان که خودش می گوید سی هزار حدیث از امام باقر علیه السّلام شنید و

پس از آن در زمان فرزندش جعفر(امام صادق)زیست و شانزده هزار حدیث هم از ایشان ضبط کرد.

محمدبن مسلم می گوید:روزی از کوفه وارد مدینه شدم،در حالی که درد و کسالت مرا گرفته بود.حضرت ابوجعفر شربتی را به همراه غلامی برایم فرستاد که روی آن پارچه ای کشیده شده بود.غلام ظرف نوشیدنی را به من داد و گفت آن را بنوش؛زیرا امام به من امر نموده تا ننوشی برنگردم.نوشابه را که بسیار خوش طعم و خنک بود نوشیدم.پس غلام گفت:امام فرموده است وقتی که نوشیدی نزد ما بیا.من در این پیام قدری تأمل کردم و قبل از آن توان ایستادن نداشتم؛اما همین که آن را نوشیدم احساس نشاط و نیرومندی کردم و با غلام به سوی منزل امام رفتم.اجازه ورود خواستم و امام از داخل منزل صدای خود را بلند کرد و فرمود:سلامت باشی،داخل بیا.وارد منزل شدم و در حالی که می گریستم،بر امام سلام کردم و دست پسر او را بوسیدم.امام علیه السّلام علت گریه را پرسید.گفتم:به خاطر غربت و دوری راه و توان کم برای این که در مدینه بمانم و از شما بهره برم،گریه می کنم.امام علیه السّلام فرمود:اما این که نمی توانی زیاد در مدینه بمانی،خدا دوستان ما را چنین قرار داده که در معرض گرفتاری ها هستند و در مورد غربت،باید که حضرت ابی عبدالله علیه السّلام برای شما نمونه و الگو باشد که در سرزمینی دور از ما،در نزدیکی فرات گرفتار شد.اما در مورد دوری راه،بدان که مؤمن دائماً در این دنیا غریب است تا آن که از این جهان خارج شود و رحمت خدا را دریابد و این که می خواهی ما را ببینی و از ما بهره ببری و توان این کار را نداری،خداوند از نیات تو آگاه است و به سبب این نیت،به تو پاداش می دهد.

ابان بن تَغلِب:ابان از یاران و شاگردان امام سجّاد و امام محمد باقر و امام جعفربن صادق بود.امام صادق علیه السّلام فرمودند:«ابان از من سی هزار حدیث نقل کرد؛شما هم آن روایات را از قول من نقل کنید.»امام باقر علیه السّلام به ابان فرمود:«ای ابان!در مجلس مدینه بنشین و در مسائل دنیوی فتوا بده؛زیرا دوست می دارم در میان پیروانم کسی مثل تو دیده شود.»و نیز به او فرمود با اهل مدینه مناظره(بحث و گفت وگوی علمی)کن.

ابان در علوم قرآن و فقه و حدیث و ادبیات عرب سرآمد عصر خود بود و کتبی در پاره ای از این علوم تألیف کرد.ابان در نقل حدیث مورد اعتماد شیعه و اهل تسنن بود.

ص:۳۳

وقتی در سال ۱۴۱هجری در زمان امامت امام صادق علیه السّلام خبر فوت او را برای ایشان آوردند،امام فرمود:«مرگ ابان قلب مرا به درد آورد».

حُمران بن اعین:حُمران،برادر زُراره است.برادران دیگر او عبدالملک و بُکَیر و عبدالرحمن بودند.این پنج برادر،همه از یاران و شاگردان ممتاز امام باقر و امام صادق علیه السّلام به شمار می آمدند؛گرچه همه برادران به جز زراره در زمان امام صادق علیه السّلام از دنیا رفتند.امام باقر علیه السّلام به حُمران فرمود:«تو از پیروان ما در دنیا و آخرت هستی.»

حُمران هرگاه در مجلس می نشست،تا زمانی که سخن پیرامون روایات آل محمد بود،می نشست و اگر سخن عوض می شد،سعی می کرد تا اهل مجلس را به همان موضوع روایات آل محمد بازگرداند،و این کار را تا سه بار تکرار می کرد و پس از آن اگر موفق نمی شد،مجلس را ترک می کرد.

هشام بن سالم می گوید:با جمعی از یاران امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم که مردی از اهل شام وارد شد و به امام عرض کرد:شنیده ام که تو بر هر پرسشی دانایی؛از این رو آمده ام تا با تو مناظره کنم.امام رو به حُمران کرد و فرمود:این مرد را دریاب.مرد شامی گفت:من آمده ام با شما مناظره کنم،نه با حُمران.امام فرمود:اگر بر حُمران پیروز شدی،مانند آن است که بر من پیروز شدی.مرد شامی پذیرفت و پرسش های بسیار مطرح کرد و حمران به او پاسخ مناسب می داد تا آن که مرد شامی از پرسش خسته شد.پس امام از او پرسید:حمران را چگونه دیدی؟پاسخ داد:او را فردی وارد دیدم و هیچ مسئله ای از او نپرسیدم،مگر آن که پاسخ داد.

وقتی خبر فوت حمران به امام صادق علیه السّلام رسید،امام علیه السّلام فرمود:قسم به خدا که حمران مؤمن از دنیا رفت.

دوری برای دوستی

«محمد طیار»که از دوستان امام باقر علیه السّلام بود،می گوید:روزی برای دیدار امام باقر علیه السّلام به خانه ایشان رفتم.اجازه ورود خواستم،اما به من اجازه ندادند و به دیگران اجازه دادند من غمگین شدم و به خانه بازگشتم و به بسترم رفتم.می خواستم بخوابم،ولی بر اثر پریشانی و اندوه خوابم نمی برد.با خود می گفتم که چرا امام علیه السّلام به گروه های

منحرف از دین اجازه می دهند،ولی به من اجازه نمی دهند؟!در این فکر و اندوه بودم که صدای در را شنیدم.در را گشودم و دیدم فرستاده امام باقر است.گفت:امام باقر علیه السّلام می فرماید همین حالا نزد ما بیا.لباسم را پوشیدم و با او همراه شدم و به حضور امام رفتم.همین که نگاه امام علیه السّلام بر من افتاد فرمود:«من به هیچ یک از این گروه های گمراه کاری ندارم،بلکه من برای حفظ جان تو از خطر جاسوسان دشمن از تو دوری می گزیدم تا به سبب دوستیت با ما به تو آسیب نرسانند».پس با شنیدن کلام امام خیالم راحت شد.

ص:۳۵

پرسش

۱.امام صادق علیه السّلام پیرامون برجسته ترین شاگردان پدرش امام باقر علیه السّلام چه فرمود؟

۲.محمدبن مسلم چه تعداد از احادیث امام باقر و امام صادق علیه السّلام را فرا گرفت؟

۳.ابان بن تغلب از شاگردان کدام یک از ائمه بود و چند حدیث از امام صادق نقل کرد؟

۴.امام باقر علیه السّلام به ابان بن تغلب چه دستوری داد؟

۵.امام صادق علیه السّلام پس از شنیدن خبر فوت ابان چه فرمود؟

۶.رفتار حمران بن اعین هنگام حضور در یک مجلس چگونه بود؟

۷.چرا امام باقر علیه السّلام محمد طیار را به منزلش راه نداد؟

ص:۳۶

۷-امام باقر علیه السّلام و تأیید قیام مختار

اشاره

پس از حادثه کربلا،قیام های شیعی متعدّدی رخ داد که همه با هدف خون خواهی حضرت امام حسین علیه السّلام و یارانش انجام شد.از جمله این قیام ها،قیام بزرگ شیعیان کوفه در سال ۶۶ هجری به رهبری«مختاربن ابی عبید ثقفی»بود.او موفق شد بسیاری از سران سپاه عمر سعد را که در ریختن خون امام حسین علیه السّلام و اصحابش شرکت داشتند،دستگیر و مجازات کند.

«ابوالحکم»پسر مختار که در زمان امام باقر علیه السّلام پیرمردی شده بود،روزی در مدینه بر امام باقر علیه السّلام وارد شد و خواست تا دست امام را ببوسد.امام به او احترام کرد و اجازه نداد و سپس پرسید:تو کیستی؟پاسخ داد:من ابوالحکم،پسر مختارم.امام تا او را شناخت،او را بسیار احترام کرد و از جای خود برخاست و ابوالحکم را نزدیک خود نشاند.ابوالحکم به امام عرض کرد:بسیاری از مردم از پدرم مختار عیب جویی می کنند و به نیکی سخن نمی گویند؛اما قسم به خدا رأی صحیح،رأی شماست.نظر شما چیست؟

امام باقر علیه السّلام:مردم چه سخنی دربارۀ پدرت می گویند؟

ابوالحکم:می گویند کذّاب است.اکنون هر چه شما بگویید،همان را قبول می کنم.

امام باقر علیه السّلام:سبحان الله!مهریه مادر مرا،مختار برای پدرم فرستاد.آیا مختار خانه های ما را نساخت؟!آیا او کشندگان ما را نکشت و خون ما را طلب نکرد؟!

سپس سه مرتبه فرمود:«خدا رحمت کند پدرت را؛مختار حق ما را نزد هر کس یافت آن را گرفت و نگذاشت پایمال شود.»و در کلامی دیگر فرمود:«به مختار ناسزا نگویید؛زیرا او کشندگان ما را کشت و به خون خواهی از ما برخاست

و زنان بیوه ما را شوهر داد و در شرایط سخت و تنگدستی به ما کمک کرد».

به این ترتیب امام علیه السّلام به دیگران فهماند که اگر او شرایط قیام مسلحانه علیه طاغوت را ندارد،به این معنا نیست که اگر کسان دیگری از حقوق آنان دفاع کنند،نسبت به آنان بی تفاوت باشد یا با حرکت آنان مخالف باشد.

پیش گویی و تأیید کار برادر

«زیدبن علی بن الحسین»(پسر امام سجاد علیه السّلام)یکی از انقلابیون بزرگ تاریخ اسلام است.«ابوحمزه ثمالی»می گوید:هر سال که در ایام حج،از کوفه به مکّه می رفتم،به مدینه می آمدم و علی بن الحسین را دیدار می کردم.در یکی از سال ها وقتی بر آن حضرت وارد شدم،کودکی در دامن حضرت نشسته بود که همان لحظه بلند شد.لحظاتی نگذشت که در آستانه درب اتاق به زمین خورد و سرش شکست و خون جاری شد.امام با عجله به سوی او دوید و کودک را در آغوش گرفت و خون از سرش پاک می کرد و می فرمود:پناهت می دهم از این که روزی در کُناسه به دار کشیده شوی!من از امام پرسیدم:کدام کناسه؟!فرمود:کناسه کوفه.پرسیدم:این کار واقع خواهد شد؟فرمود:«بلی قسم به خدایی که محمد را به حق برانگیخت،اگر بعد از من زندگی کردی،خواهی دید که او را می کشند و دفن می کنند؛سپس قبر او را می شکافند و بدنش را روی زمین می کشند و در کناسه به دار می زنند و بعد پایین می آورند و آن را آتش می زنند و خاکسترش را در رود می پاشند.»از امام پرسیدم:نام این پسر چیست؟فرمود:پسرم زید است و سپس چشمانش پر از اشک شد.

زید پس از شهادت برادرش امام باقر علیه السّلام در سال ۱۲۰ هجری،مخفیانه وارد کوفه شد و مردم را بر ضد حکومت هشام بن عبدالملک شوراند و مردم کوفه با او بیعت کردند.تعداد بیعت کنندگان را تا هشتاد هزار نفر نوشته اند؛اما وقتی کار به مبارزه کشید،بیش از پانصد نفر با زید باقی نماندند.زید با همین افراد اندک با سپاه دشمن جنگید و پس از نبردی بی نظیر،بر اثر اصابت تیر دشمن به شهادت رسید.یارانش بدن او را مخفیانه در زیر جوی آبی دفن کردند؛اما جاسوسان دشمن محل دفن زید را شناسایی و بدن او را از قبر بیرون آوردند؛سرش را از بدن جدا کردند و جسد او را

ص:۳۸

واژگونه در کناسه کوفه به دار آویختند و پس از چهار سال،به فرمان طاغوت،اسکلت به جا مانده را از بالای دار پایین آوردند و آتش زدند.

امام باقر علیه السّلام هر چند شرایط مبارزه علنی با حاکم جور را نداشت و همواره مخفیانه برای تعلیم و تربیت شاگردان و تشکیل هسته های انقلاب فرهنگی تلاش می کرد،اما کار زید را تأیید فرمود.روزی زید بر برادرش امام باقر علیه السّلام وارد شد؛امام علیه السّلام دست بر شانه برادر گذاشت و به حاضران فرمود:«او سرور بنی هاشم است.هر گاه از شما یاری خواست،او را یاری کنید.»و روزی دیگر که زید نزد برادرش آمد،امام علیه السّلام فرمود:«این مرد،بزرگ خاندان من و خون خواه آنان است.»و بار دیگر از زبان رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین گفت:«ای حسین!مردی از نسل تو خارج می شود که زید نام دارد.در روز قیامت،او و یارانش با چهره بسیار نورانی و پرشکوه بر گردن های خلایق گام می نهند و بدون حساب وارد بهشت می شوند».

کُمَیت شاعر

«کمیت اسدی»از دوستداران اهل بیت پیامبر و از شاعران زبردست زمان امام باقر علیه السّلام بود.او روزی در مدینه به محضر امام باقر رفت و اشعاری پیرامون اهل بیت خواند که در یک بیت از آنها چنین آمده بود:

«...و کشته ای در کربلا-که با او حیله کردند و آن گاه که می خواست آنان را هدایت کند،با هیاهو و غوغا مانع سخنانش شدند».

امام باقر علیه السّلام با شنیدن این شعر گریست و فرمود:«ای کمیت!اگر نزد ما مال و ثروتی بود،به تو می دادیم.ای کمیت!تا زمانی که از خاندان ما دفاع می کنی،مورد تأیید جبرئیل هستی.»امام علیه السّلام در حق کمیت که با زبان تیزتر از شمشیرش از حقوق اهل بیت دفاع می کرد فرمود:«خدایا!گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرز».

کمیت همیشه از شرّ ظالمین فراری بود و هنگامی که دستگیر شد،هشت نفر از جلادان طاغوت شمشیرهای خود را بر شکم او فشار دادند و خون از بدنش جاری شد تا به شهادت رسید.او در آخرین لحظات زندگیش سه مرتبه گفت:«خدایا هدفم دفاع از حریم آل محمد است».

ص:۳۹

پرسش

۱.قیام بزرگ شیعیان کوفه در چه سالی و به رهبری چه کسی و با چه هدفی انجام شد؟

۲.امام باقر علیه السّلام درباره مختار چه فرمود؟

۳.پیشگویی امام سجّاد علیه السّلام را دربارهٔ فرزندش زید بنویسید.

۴.امام باقر علیه السّلام با چه سخنانی زید بن علی بن الحسین را تأیید کرد؟

۵.کمیت که بود و امام علیه السّلام در حق او چه فرمود؟

ص:۴۰

۸-درخشش امام در تبعید

اشاره

شکوفا شدن مکتب اهل بیت توسط امام باقر علیه السّلام و فرزند ایشان امام صادق علیه السّلام کمتر از مبارزهٔ آشکار با دستگاه طاغوتی هشام بن عبدالملک نبود.هشام نمی توانست وجود امام باقر و فعالیت علمی ایشان را در مدینه تحمل کند؛از این رو آن حضرت را به همراه فرزندشان جعفربن محمد با وضعی اهانت آمیز از مدینه به شام،مرکز اصلی حکومت اسلامی تبعید کرد.روزی هشام امام باقر را به همراه فرزندشان به کاخ سلطنتی دعوت کرد و نقشه ای کشید تا به ایشان اهانت کند.وقتی امام وارد کاخ شدند،هشام را دیدند که بر تخت سلطنت نشسته و سران نظامی همه در پیش او مسلح به صف ایستاده و هدفی برای تیراندازی در مقابل او نصب شده بود و بزرگان قوم به سوی هدف تیراندازی می کردند.امام صادق علیه السّلام می فرمایند:زمانی که وارد کاخ شدیم،هشام پدرم را صدا زد و گفت:ای محمد!با بزرگان قوم به سوی این هدف تیراندازی کن.امام علیه السّلام فرمود:من پیر شده ام و سنّم از تیراندازی گذشته؛اگر ممکن است،مرا معاف بدار.هشام گفت:قسم به آن کس که با دینش ما را عزیز گردانید و قسم به پیامبرش محمد،تو را معاف نمی کنم و سپس به پیرمردی از بنی امیه گفت:تیر و کمانت را به او بده.پدرم تیر و کمان را گرفت و تیر را در کمان قرار داد و سپس بند کمان را کشید و تیر را رها کرد.تیر درست به وسط هدف خورد.امام تیر دوم را در کمان قرار داد و درست روی تیر اولی زد؛به گونه ای که تیر اول را شکست و در پیکان آن فرو رفت.امام تیراندازی را ادامه داد و هر تیر روی تیر قبلی می نشست.هشام که نگران شده بود،پیوسته می گفت:خوب زدی،تا آن که نه تیر هر کدام تیر قبلی را دو نیمه کرد.هشام

گفت:ای اباجعفر!تو ماهرترین تیرانـداز عرب هستی.او که با حادثهٔ غیر منتظره ای روبرو شده بود و جلسه را برای توهین به امام تشکیل داده بود،ندانست چه کند و از شدّت حیرت،امام را به جایگاه خویش دعوت و با ما روبوسـی کرد و پدرم را در سمت راسـت خـود روی تخـت نشانـد و مرا نیز در سـمت راست ایشـان نشانـد و سـپس به پـدرم گفت:احسـنت یـا محمـد!من هرگز تیراندازی ماهر مانند تو ندیدم و گمان نمی کنم در روی زمین کسـی باشد که مثل تو تیراندازی کند!آیا پسرت جعفر هم مثل تو تیراندازی می کند؟امام باقر علیه السّلام از فرصت استفاده کرد و فرمود:

«کمـال دیـن و اتمـام نعمـت را مـا از همـدیگر بـه ارث می بریـم؛همـان چیزی کـه خداونـد به رسـولش در آیه ای چنین نـازل فرمود:امروز دین شـما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاویدان شما پذیرفتم» (۱)و هرگز زمین از چنین افرادی خالی نمی مانـد و این مهارت،نشانـهٔ کمال دین واتمام نعمت بر ماست که دیگران به آن دسترسـی ندارند.»

هشام با شنیدن این پاسخ خشمگین شد و صورتش سرخ گردید.لحظاتی سر به زیر افکند و سپس سر بلند کرد و گفت:آیا همه ما از فرزندان عبد مناف نیستیم و آیا نسب ما و شـما یکی نیست؟پدرم فرمود:«چرا نسبت ما یکی است؛اما خداوند علم خویش را فقط به ما داده؛علمی که به دیگری نـداده است.»هشام گفت:آیا خداونـد محمـد را از شـجره عبدمناف به سوی همه مردم و همه نژادهای سـیاه و سـفید و سـرخ مبعوث نکرد؟!از کجا شـما چیزی را به ارث بردیـد که دیگران به ارث نبردند،حال آن که پیامبر به سوی همه مبعوث گردید؟!پس از کجا فقط شما این علم را به ارث بردید و حال آن که بعد از محمد پیامبری نیست و شما هم پیامبر نیستید؟!پدرم فرمود:

«از آن جـا که خداونـد به پیامبرش فرمود:در حرکت دادن زبانت برای خوانـدن وحی عجله نکن (۲).کسی که زبانش را برای دیگران حرکت نـداد،خداونـد به او فرمـان داد که تنهـا ما را به علم خودش مخصوص گردانـد و از همین روست که علی علیه السّلام در کوفه اعلام کرد پیامبر مرا هزار باب علم آموخت که با هر کدام،هزار باب علم دیگر بر من

۱- (۱) .سورهٔ مائده،آیهٔ ۳.

۲- (۲) .قیامت،آیهٔ ۱۶.

گشود.پس همچنـان که خداونـد پیـامبرش را مخصوص علم خویش قرار داده بود،او هم علی بن ابی طـالب را مخصوص علوم خویش گردانید و این علوم در ما جانشینان هم چنان به ارث رسیده است،نه در خانواه های ما».

هشام گفت:علی بن ابی طالب ادّعای علم غیب می کرد؛در حالی که خداوند گفته کسـی را بر غیب خویش آگاه نمی کند.از کجا او چنین ادعا می کرد؟!پدرم فرمود:

«خداونـد کتـابی را بر پیـامبرش فرو فرسـتاد که همه حوادث گذشـته و آینـده را تـا روز قیامت در آن بیان کرده و در آن گفته است:در قرآن هیچ چیز را فروگذار نکردیم.و خداوند به پیامبرش فرمان داد که هیچ علمی را از علی پوشیده مدار؛مگر آن که به او بیاموزی و به همین سـبب،پیامبر خدا به علی علیه السّلام فرمان داد تا قرآن را جمع آوری کند و او بدنش را غسل داده و کفن نماید و او دیون پیامبر را پرداخته و وعده هایش را عملی کند و به علی فرمود:هم چنان که من بر تنزیل قرآن جنگیدم،تو بر تأویل قرآن می جنگی و تأویل قرآن به طور کامل نزد کسی جز علی بن ابی طالب نبود و از این رو پیامبر فرمود:قاضی ترین شما علی است و عمربن خطاب گفت:اگر علی نبود،عمر هلاک می شـد.عمر به نفع او شـهادت می دهـد و دیگران او را انکار می کنند».

هشام لحظه ای سر به زیر افکند و سپس به پدرم گفت:درخواست خود را از من بخواه.

امام فرمود:من اهل و عیالم را در مدینه باقی گذاشته ام،در حالی که نگران من هستند.هشام گفت:نگرانی آنان با بازگشت شما برطرف می شود.سـپس با پدرم و من روبوسی کرد و از کاخ هشام بیرون آمدیم؛در حالی که مقدمات بازگشت ما به مدینه را فراهم کرده بودند.

پرسش

۱.چرا هشام امام باقر و حضرت جعفربن محمد را از مدینه به شام تبعید کرد؟

۲.هشام برای اهانت به امام باقر علیه السّلام با چه نقشه ای ایشان را به کاخ سلطنتی دعوت کرد؟

۳.امام باقر علیه السّلام در پاسخ هشام که پرسید آیا پسرت جعفر هم مثل تو تیراندازی می کند،چه فرمود؟

۴.خلاصه پاسخ امام به اشکال هشام که گفت:علی بن ابی طالب ادّعای غیب می کرد چه بود؟

۹-سیره امام باقر علیه السّلام

اشاره

۱.یاد خدا و مناجات با او: امام صادق علیه السّلام فرمود:پدرم بسیار ذکر خدا می گفت.گاهی که با او بودم مشغول ذکر بود و وقتی با مردم گفت وگو می کرد،از یاد خدا غافل نبود و همواره زبانش به ذکر«لا اله الاّ الله»گویا بود.آن حضرت سحرگاه،ما را جمع می کرد و به ذکر الهی فرمان می داد تا خورشید طلوع کند و هر کدام از ما را که می توانست قرآن بخواند،به آن امر می فرمود و به هر کس که نمی توانست،فرمان گفتن ذکر می داد.

«اَفْلَحْ»غلام آزاد شده امام باقر می گوید:امام باقر علیه السّلام را در کنار کعبه دیدم که زارزار می گرید؛به آن حضرت عرض کردم:پدر و مادرم به فدایت!مردم به تو نگاه می کنند؛بهتر است که آرام گریه کنی.امام در پاسخ فرمود:«وای بر تو ای افلح!چرا بلند گریه نکنم؟!شاید خداوند بزرگ با نگاه رحمتش به من بنگرد و در پرتو رحمتش،در قیامت رستگار شوم.»امام باقر علیه السّلام می فرمود:«در پیشگاه خداوند چیزی محبوب تر از سؤال و تقاضا نیست.دعا به قدری اثربخش است که قضای الهی را هیچ چیز جز دعا برطرف نمی کند».

۲.احترام به نیازمندان: هر نیازمندی در مقام درخواست از دیگران،احساس کوچکی و شرمندگی می کند و امام سعی می کرد تا این احساس را جبران کند.«سلمی»کنیز آزاد شده امام باقر علیه السّلام می گوید:هنگامی که برادران و مستمندان به خانه امام باقر علیه السّلام می رفتند،آن حضرت غذاهای خوب و لباس های گران بها و زیبا در اختیارشان می گذاشت و کمک مادی هم به آنان می کرد.روزی به آن حضرت عرض کردم:کمتر

عطا کنید!فرمود:«ای سلمی!حسنه دنیا چیزی جز برقراری روابط خوب با برادران و انجام کارهای نیک نیست».

سلمی می گوید:در خانه امام باقر علیه السّلام هیچ گاه ندیدیم که به کسی گفته شود:ای سائل!این پول را بگیر؛بلکه طبق دستور حضرت با نیازمندان محترمانه رفتار می شد.امام علیه السّلام می فرمود:«نیازمندان را با نیک ترین نامشان صدا بزنید(آنان را تحقیر نکنید).

۳.میهمان نوازی: «ابوخالد کابلی»می گوید:به خانه امام باقر علیه السّلام رفتم.ایشان برایم غذا آوردند و خوردم.غذای بسیار لطیف و لذیذی بود که قبلا لذیذتر از آن نخورده بودم.امام پرسید:غذا را چگونه دیدی؟پاسخ گفتم:من غذایی لذیذتر از این نخورده بودم،ولی به یاد این آیه قرآن افتادم که می فرماید:«در روز قیامت از همه نعمت هایی که داشته اید سؤال خواهید شد» (۱).امام باقر علیه السّلام فرمود:«منظور از آیه این است که از نعمت ولایت مورد سؤال قرار می گیرید.(ولایت اهل بیت).

روزی امام باقر علیه السّلام به جمعی از شیعیان فرمود:آیا جامعه شما به حدّی رسیده که اگر یکی از برادران دینی دست در جیب هر کدام از شما کند و آنچه می خواهد بردارد،صاحب آن چیزی نگوید؟پاسخ دادند:نه،چنین نشده.امام فرمود:پس شما هنوز آن چنان که گمان می کنید،برادر یکدیگر نیستید.

۴.عیادت بیمار: روزی امام باقر علیه السّلام به عیادت«جابربن عبداللّه انصاری»یار دیرین پیامبر رفت.بر بالینش نشست و با مهر و محبت خاصی از او احوال پرسی کرد.جابر عرض کرد:در حالی هستم که پیری را دوست تر از جوانی،مرگ را دوست تر از زندگی و بیماری را دوست تر از سلامتی می دارم.(جابر با این سخن می خواست مقام تسلیم و رضای خود را بیان کند).

امام باقر علیه السّلام فرمود:«امّا من آنچه را خدا بخواهد،همان را دوست دارم.بیماری،سلامتی،زندگی یا مرگ را،هر کدام را که او بپسندند همان را می پسندم»خاطر جابر از این سخن آرامش یافت؛دست امام را بوسید و گفت:رسول خدا به من درست فرمود که فرزندم باقرالعلوم را می بینی،سلام مرا به او برسان.

۱- (۱) .تکاثر،آیهٔ ۸.

۵.زینت برای همسر: «حسن زیات»می گوید:با یکی از دوستانم به حضور امام باقر علیه السّلام رفتم.امام را در خانه ای دیدم آراسته،در حالی که روپوشی زیبا پوشیده و خود را معطر کرده بود.چند مسئله از ایشان پرسیدم و سپس برخاستیم که برویم.امام رو به من کرد و فرمود:فردا با دوستت نزد ما بیا.فردای آن روز با دوستم به محضر امام باقر علیه السّلام رفتیم و امام را در خانه ای ساده دیدم که روی حصیری نشسته و لباس خشنی پوشیده است.امام به دوستم فرمود:ای برادر بصری!تو دیروز که نزد من آمدی،من در خانه همسرم بودم.آن خانه و آن چه در آن بود،مال او بود.او خود را برای من آراست و لازم شد که من نیز خود را آراسته کنم؛پس چیز دیگری تصور نکن.دوستم گفت:سوگند به خدا چیزی به خاطرم نگذشت،ولی اکنون که شما توضیح دادید،آن چه در دلم بود برطرف شد.

۶.مهربانی در سفر: «ابوعبیده»می گوید در سفری با امام هم کجاوه شدیم.هنگام سوار شدن،اول من سوار می شدم،سپس حضرت باقر علیه السّلام سوار می شد.وقتی هر دو در جای خود قرار می گرفتیم،آن حضرت به من سلام می کرد و مانند مردی که تازه دوست خود را دیده،مصافحه و احوال پرسی می کرد.در هنگام پیاده شدن،آن حضرت زودتر از من پیاده می شد و وقتی روی زمین قرار می گرفتیم،به من سلام می کرد و مانند کسی که تازه دوستش را دیده احوال پرسی می نمود.

به آن حضرت عرض کردم:ای پسر رسول خدا!شما به گونه ای رفتار می کنید که هیچ کس از مردم چنین نمی کند.اگر یک بار هم آن گونه رفتار کنید،زیاد است!امام باقر علیه السّلام فرمود:«نمی دانی پاداش مصافحه چقدر است؟مؤمنان وقتی یکدیگر را ملاقات می کنند و یکی به دیگری دست می دهد،همه گناهان آنها می ریزد؛چنان که برگ از درخت می ریزد و خداوند به آنان با رحمت می نگرد تا از هم جدا شوند».

۷.نهی از منکر: «ابو بصیر»می گوید:در کوفه به یکی از بانوان قرائت قرآن می آموختم.روزی در موردی با او شوخی کردم و پس از مدتی در مدینه به محضر امام باقر علیه السّلام رسیدم.مرا سرزنش کرد و فرمود:«کسی که در جای خلوت گناه می کند،خداوند نظر رحمتش را از او برمی دارد.»آن چه سخنی بود که به آن بانو گفتی؟!من شرمنده و سرافکنده شدم و توبه کردم.امام به من فرمود:مراقب باش که دیگر با زنان نامحرم شوخی نکنی.

«ابوصباح کنانی»از شاگردان برجسته امام می گوید:روزی به در خانه امام باقر علیه السّلام آمدم و در زدم.کنیزی پشت در آمد و در را باز کرد.من دست بر سینه او زدم و گفتم:به مولایت بگو من هستم.در همین لحظه امام باقر علیه السّلام از داخل خانه صدای خود را بلند کرد و فرمود:ای مادر مرده!وارد خانه شو.من وارد شدم و به امام عرض کردم:قصد گناه نداشتم؛بلکه می خواستم ایمانم به شما بیشتر شود.فرمود:«راست می گویی؛اگر می پنداری که دیوارها جلوی دید ما را می گیرند چنان که جلو دید شما را می گیرند،پس بین ما و شما چه فرق است.بپرهیز که بار دیگر چنین گناهی را مرتکب شوی».

ص:۴۸

پرسش

۱.دستور امام باقر علیه السّلام به فرزندانش برای ذکر سحر تا طلوع خورشید چه بود؟

۲.روش امام در رفتار با نیازمندان چگونه بود؟

۳.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام منظور از آیه ۸ سوره تکاثر که می گوید در روز قیامت از نعمت ها سؤال می شود،چیست؟

۴.امام باقر علیه السّلام در پاسخ به سخن جابربن عبداللّٰه که در بستر بیماری بود،چه فرمود؟

۵.امام باقر علیه السّلام دربارهٔ پاداش مصافحه چه می فرماید؟

ص:۴۹

۱۰-نمونه هایی از کلام امام باقر علیه السّلام

اشاره

۱.الْکَمالُ کُلُّ الْکَمالِ التَّفَقُّهُ فِی الدّینِ وَالصَّبرِ عَلی النائِبَهِ و تَقدیرُ المعیشَهِ

همه کمالات در سه چیز خلاصه می شود:تلاش برای فهم دین،صبر بر سختی ها و اندازه گیری زندگی(یعنی همه چیز زندگی با حساب باشد).

۲.صُحْبَتُ عشْرینَ سَنَهٍ قرابهٌ

دوستی بیست ساله،به منزله خویشاوندی است.

۳.ثَلاثهٌ مِنْ مکارمِ الدُّنیا وَ الاخَرهِ:اَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمکَ وَ تَصِل مَنْ قطعَکَ وَ تَحْلُمَ اذا جُهِلَ عَلیکَ

سه چیز باعث بزرگی در دنیا و آخرت است:اول گذشت از کسی که در حق تو ظلم کرده،دوم برقراری رابطه با کسی که از تو قطع رابطه کرده و سوم بردباری،آن گاه که قدر تو شناخته نشود.

۴.مَنْ کانَ ظاهِرُهُ ارْجَحُ مِنْ باطِنِه خَفَّ میزانهُ

کسی که ظاهرش از باطنش آراسته تر باشد،نامه عملش در قیامت سبک خواهد بود.

۵.عالِمٌ ینْتَفعُ بِعِلْمِهِ افْضَلُ مِنْ سَبْعینَ الْفَ عابدٍ

عالمی که از علم او بهره برداری شود،برتر از هفتاد هزار عابد است.

۶.ایاکَ و الْکَسَلَ و الضَّجْرَ فانّهُما مفتاحُ کلّ شرٍّ مَنْ کَسِلَ لَمْ یؤدِّ حقّا وَ مَنْ ضَجرَ لَمْ یصْبِرْ علی حقٍّ

از تنبلی و کم حوصلگی بپرهیز که این دو کلید هر شرّ و بدیست.کسی که تنبلی کند،هیچ حقی را به جا نمی آورد و آدم کم حوصله در راه حق ثابت و استوار نمی ماند.

ص:۵۰

۷.صِلهُ الارحامِ تُزکی الاَعْمالَ وتُنْمی الاَمْوالَ و تَدْفَعُ البلْوی و تُیَسِّرُ الْحِسابَ و تُنْسِیءُ فِی الاَجَلِ

صله رحم(دیدار اقوام)اعمال را پاکیزه و اموال را زیاد می کند و بلا را دور می گرداند و حساب قیامت را آسان و عمر را طولانی می کند.

۸.اِنّ اللَّهَ یتعَهَّدُ عَبْدَهُ المُؤْمِنَ بالبلاءِ کَما یتَعَهّدُ الغائبُ اهلَهُ بِالهَدیهِ و یحْمیهِ عَنِ الدُّنیا کما یحمی الطَّبیبُ المَریضَ

خداوند از بندهٔ مؤمن با بلا،تفقد و دل جویی می کند،همچنان که مسافر از خانواده اش با هدیه دل جویی می کند و او را از دنیا محافظت می کند،همچنان که طبیب مریض را محافظت می کند.

۹.اِنَّ اللهَ یعطِی الدُّنیا مَنْ یحِبُّ و یبغِضُ وَلا یعْطی دینهُ الاّ مَنْ یحبُّ

خداوند دنیا را به دوستان و دشمنانش می دهد،اما دینش را فقط به کسانی می دهد که دوستشان می دارد.

۱۰.اِنَّ اللهِ عَزّوجَلّ جَعَلَ للشرِّ اقْفالاً وَجَعل مَفاتیح تِلْکَ الاَقْفالَ الشَّرابَ وَالْکِذْبُ شرٌّ منَ الشّرابِ

خداوند بزرگ برای بدی قفل هایی قرار داده که کلیدهای آنها شراب است و دروغ گویی بدتر از شراب است.

۱۱.عجبا لِلْمُخْتالِ الْفخّورِ،وانّما خُلقَ مِنْ نُطفَهٍ ثُمَّ یعُودُ جیفهً و هُوَ بَینَ ذلِکَ لایدری ما یصْنَعُ بهِ

شگفتا از متکبری که به خود می نازد،حال آن که از نطفه آفریده شده و سپس مرداری گندیده می شود و در بین این دو حالت نمی داند که با او چه خواهد شد.

۱۲.التّواضُعُ الرضا بالمجلسِ دُون شَرَفِهِ وَاَنْ تُسَلِّمَ عَلی مَنْ لَقْیتَ وَ انْ تَتْرُک المِراءَ انْ کُنْتَ مُحقّاً

تواضع آن است که به پایین تر از محلی که مناسب شأن توست راضی باشی و هر کسی را که دیدار کردی،به او سلام کنی و جدال(گفت و گوی بدون نتیجه)را ترک کنی،اگر چه حق به جانب تو باشد.

۱۳.انَّ اللهَ یبْغِضُ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ

خداوند انسان بداخلاق و بدزبان را دشمن می دارد.

رحلت امام باقر علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام فرمودند:پدرم دچار بیماری سختی شد که بیشتر مردم بر جان ایشان بیمناک شدند و خانواده ایشان گریستند.پدرم فرمود:من در این مرض از دنیا نخواهم رفت؛زیرا دو نفر نزد من آمدند و مرا چنین خبر دادند.امام علیه السّلام از آن مرض در اواخر عمرشان بهبودی یافت و مدّتی در سلامتی کامل به سر برد،اما دوباره مریض شد.در یکی از همین روزها امام باقر علیه السّلام فرزندش جعفر را طلبید و فرمود:جمعی از مردم مدینه را حاضر کن.چون همه آمدند،در حضور آنان پیرامون مراسم غسل و کفن و دفن خود،سفارشاتی را به من فرمود.وقتی همه بیرون رفتند،گفتم:ای پدر!آنچه را فرمودی من انجام می دادم و نیازی به گواه گرفتن نبود.پدرم فرمود:ای فرزند!برای این گواه گرفتم که بدانند پس از من،تو جانشینم هستی و در امامت،با تو ستیز نکنند.

سرانجام امام باقر علیه السّلام در روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی دار فانی را بدرود گفت و ایشان را در قبرستان بقیع در مدینه منوره،در کنار پدرش حضرت سجّاد علیه السّلام به خاک سپردند.

ص:۵۲

پرسش

۱.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام چه چیزهایی سبب بزرگی در دنیا و آخرت می شود؟

۲.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام چه کسی در آخرت نامه عملش سبک خواهد بود؟

۳.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام فوائد صلهٔ رحم چیست؟

۴.به فرمودهٔ امام باقر علیه السّلام تواضع چیست؟

۵.چرا امام باقر علیه السّلام در هنگام رحلت برای وصیت کردن،مردم را گواه گرفت؟

۶.امام باقر علیه السّلام در چه تاریخی و در چه سنّی از دنیا رحلت فرمود؟

ص:۵۳

۱۱-چرا او را صادق نامیدند؟

اشاره

«ابوخالد کابلی» که از یاران امام سجّاد است،روزی از ایشان پرسید:امام پس از شما کیست؟امام علیه السّلام فرمودند:فرزندم محمد که علوم اهل بیت را به طرز بی سابقه ای می شکافد و پس از محمد،فرزندش جعفر است که نام او نزد اهل آسمان ها صادق(راست گو)می باشد.از امام پرسیدم:چگونه نام او صادق شد،در حالی که همه شما صادق هستید؟امام سجّاد علیه السّلام فرمود:پدرم از پدرش و او از رسول خدا نقل کرد که آن حضرت فرمود:هنگامی که فرزندم جعفربن محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به دنیا آمد،نام او را صادق بگذارید؛زیرا پنجمین فرزندش که نام او نیز جعفر است به دروغ ادّعای امامت و جانشینی مرا می کند و او در نزد خداوند نامش جعفر کذّاب(بسیار دروغ گو)می باشد.سپس امام سجّاد علیه السّلام گریست و فرمود:گویا جعفر کذاب را می بینم که باعث می شود طاغوت زمانش در صدد جست جوی ولی خدا و کسی که در پناه خداوند از نظرها غائب است(حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف)برآید.

حضرت جعفربن محمد الصادق در روز ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری از بانویی ارجمند به نام فاطمه(ام فرده)زاده شد.«ام فرده»دختر«قاسم بن محمدبن ابی بکر است و محمدبن ابی بکر»از یاران مخلص حضرت علی بن ابی طالب بود.قاسم بن محمدبن ابی بکر از فقهای برجسته شیعه در زمان خود و از دوستان مورد اطمینان امام سجّاد علیه السّلام بود.امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مادرش فرمود:مادرم بانویی باایمان،باتقوا و نیکوکار بود و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

ص:۵۴

شرایط ویژه زمان امام صادق علیه السّلام

قبلا دانستید که در زمان امام باقر علیه السّلام شرایطی به وجود آمد که امام علیه السّلام توانست صدها شاگرد برجسته را به طور عمیق با اصول مکتب اهل بیت آشنا کند.شرایط ویژه آن زمان اجازه نمی داد که این شاگردان در مجتمع های علمی و کلاس های درس عمومی شرکت کنند؛بلکه تربیت شاگردان بر اساس آموزش های حضوری و فردی و گسترش آن به صورت زنجیره ای بود.

امّا در زمان امام صادق علیه السّلام تغییرات پیاپی در حکّام اموی و نزاع میان بنی امیه و بنی عبّاس باعث شد که امام صادق علیه السّلام بتواند با تأسیس مراکز علمی،به طور آشکار بر گسترش اسلام وتشیع بیفزاید و فرهنگ اسلام را از دیدگاه اهل بیت،یعنی جانشینان حقیقی رسول خدا صلّی الله علیه و آله معرّفی نماید.

امام صادق علیه السّلام کسی است که سال ها پیش از ولادتش،رسول خدا صلّی الله علیه و آله دربارهٔ او چنین فرموده بود:«شک کنندگان در جعفر هلاک می شوند.آن کس که او را ردّ کند،مانند آن است که مرا رد کرده و وعده قطعی من این است که جایگاه جعفر را گرامی می دارم و او را به خاطر پیروان و یاران و دوستانش شادمان می کنم».

تبعید به همراه پدر از مدینه به شام

دانستید که هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السّلام و فرزندشان حضرت صادق علیه السّلام را از مدینه به شام تبعید کرد.یکی از علل اصلی این تبعید جریان زیر است:

در آن سال هشام بن عبدالملک با تشریفات بسیار و در حالی که فقط ششصد شتر لباس های او را حمل می کردند،برای انجام مراسم حج وارد مکّه شد.در همان سال حضرت صادق علیه السّلام به همراه پدرشان امام باقر علیه السّلام نیز در مراسم حج شرکت کرده بودند.حضرت صادق از فرصت و اجتماع مردم در مراسم حج استفاده و در سخنرانی های متعدّد،حقایقی را بی پرده بیان می کرد.ایشان در یکی از سخنرانی های خود چنین فرمود:

«حمد و سپاس خداوندی که محمد را به حق،مبعوث به رسالت کرد و ما را به وسیله او گرامی داشت.ما برگزیدگان خدا و برترین انسان ها در میان مخلوقات و بندگانش هستیم.سعادتمند کسی است که از ما پیروی کند و تیره بخت کسی است که

با ما مخالفت نماید.بعضی از مردم ادّعای دوستی با ما می کنند،در حالی که دوستان دشمنان ما هستند و کسی که دشمنان ما را دوست بدارد و همنشین آنها باشد،کلام خدا را نشنیده و به آن عمل نکرده است».

برادر هشام،سخنان سیاسی و قاطع حضرت صادق علیه السّلام را شنید و به برادرش گزارش داد و هشام که از ناحیه دودمان آل محمد همواره احساس خطر می کرد،از شنیدن این سخنان به هراس افتاد و تصمیم گرفت که امام باقر و فرزندشان حضرت صادق را از مدینه به شام تبعید کند.روزی که هشام امام باقر را به کاخش فراخوانده و ایشان را به شرکت در تیراندازی مجبور کرده بود،پس از آن که مهارت امام را در تیراندازی دید،پرسید آیا فرزندت جعفر هم چنین تیراندازی می داند و امام علیه السّلام در پاسخش فرمود:«ما اکمال دین و اتمام نعمت را از همدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از چنین افرادی خالی نمی ماند و این مهارت،نشانهٔ اکمال دین و اتمام نعمت بر ماست که دیگران به آن دسترسی ندارند».و با این پاسخ امامت خود و فرزندش را بیان کرد.هشام پس از مناظره ای طولانی،امام علیه السّلام را به همراه فرزندشان حضرت صادق علیه السّلام به مدینه باز گرداند.

طاغوت های عصر امامت حضرت صادق علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام در سال ۱۱۴ هجری به امامت رسیدند و در سال ۱۴۸ هجری شهید شدند.در این مدت(۳۴ سال)با پنج طاغوت اموی و دو طاغوت عباسی به شرح زیر همزمان بودند:

۱.هشام بن عبدالملک،دهمین خلیفه اموی(۱۱ سال)؛

۲.ولید بن یزید بن عبدالملک(حدود یک سال)؛

۳.یزید بن ولید بن عبدالملک(پنج ماه)؛

۴.ابراهیم بن ولید بن عبدالملک(۷۰ روز)؛

۵.مروان بن محمد،مشهور به مروان حمار،آخرین خلیفه اموی(شش سال)؛

۶.عبدالله بن محمد،معروف به سفّاح نخستین خلیفه عباسی(۵ سال)؛

۷.منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی(۱۱ سال).

ص:۵۶

پرسش

۱.تاریخ ولادت امام صادق علیه السّلام و نام پدر و مادر ایشان را بنویسید.

۲.چرا امام جعفربن محمد را«صادق»لقب دادند؟کلام امام سجّاد در این باره بیان کنید.

۳.چند سال از دوران امامت حضرت صادق علیه السّلام در زمان بنی امیه و چند سال آن در زمان حکومت بنی عباس بود؟

۴.علت اصلی تبعید امام صادق علیه السّلام از مدینه به شام چه بود؟

۵.تفاوت زمان امام باقر علیه السّلام وامام صادق علیه السّلام از جهت آموزش های علمی در چه بود؟

۱۲-در جست وجوی امام علیه السّلام

اشاره

«کلبی»نسب شناس پس از رحلت امام باقر علیه السّلام به مدینه آمد تا امام پس از حضرت باقر علیه السّلام را شناسایی کند.او به مسجد مدینه رفت و از جماعتی از قریش که گرد هم نشسته بودند پرسید:اکنون عالم(امام)خاندان رسالت کیست؟

آنان پاسخ دادند:عبداللّه بن حسن بن علی بن ابی طالب،معروف به«عبداللّه محض».کلبی می گوید:فوراً به خانه عبداللّه رفتم و در زدم و اجازه ورود خواستم.پس از آن که وارد خانه شدم،پیرمردی را دیدم که با جدیت مشغول عبادت است.سلام کردم،پرسید کیستی؟گفتم:کلبی نسّابه هستم.گفت:چه درخواست داری؟گفتم:آمده ام از شما مسئله بپرسم،گفت:بپرس.

کلبی:مردی به همسرش گفته:تو را به عدد ستاره های آسمان طلاق دادم؛حکم این مسئله چیست؟

عبداللّه محض:سه طلاق بیشتر واقع نمی شود(بر اساس فقه اهل سنّت،اگر کسی به همسرش بگوید تو را سه طلاقه کردم،دیگر نمی تواند با او ازدواج کند و سه طلاق در یک مجلس واقع می شود؛اما بر اساس فقه شیعه در یک مجلس بیش از یک طلاق واقع نمی شود و مجازات بقیه بر طلاق دهنده است.)کلبی نسّابه با خودش گفت:این مسئله را که جوابش را ندانست و سپس چنین ادامه داد:

کلبی:دربارهٔ مسح کردن بر روی چکمه چه می فرمایید؟

عبداللّه محض:مردم صالح مسح کرده اند؛ولی ما مسح بر چکمه نمی کنیم.

کلبی:خوردن گوشت ماهی بدون پولک چه حکمی دارد؟

عبدالله محض:حلال است؛ولی خاندان ما خوردن آن را ناپسند می داند.

کلبی:نوشیدن نبیذ(شراب خرما)چه حکمی دارد؟

عبدالله محض:حلال است؛ولی ما اهل بیت آن را نمی آشامیم.

کلبی می گوید:از نزد عبدالله برخاستم و از خانه بیرون آمدم و با خود می گفتم جمعیت قریش به دروغ عبدالله را امام پس از امام باقر معرّفی کرده اند.به مسجد رفتم و جماعتی از قریش و سایر مردم را دیدم.بر آنها سلام کردم و پرسیدم:عالم ترین فرد خاندان رسالت کیست؟دوباره گفتند عبدالله بن حسن؛من گفتم:به نزد او رفتم،ولی چیزی نزد او نیافتم.

در این میان،مردی سر بلند کرد و گفت نزد جعفربن محمد(امام صادق)برو که او اعلم افراد خاندان رسالت است.همان دم به خانه امام صادق علیه السّلام رفتم و در زدم.جوانی بیرون آمد و به من گفت:ای برادر کلبی وارد شو.من وحشت کردم که اسم مرا از کجا می داند و داخل منزل شدم،در حالی که نگران بودم.مردی را در سجاده دیدم که اسم مرا پرسید.با خود گفتم:سبحان الله غلامش مرا با نام صدا زد و خودش نام مرا می پرسد!دروغ گفتند آنان که از راه حق بازگشتند.سپس امام از آن جا که شغلم و دانشم،نسب شناسی بود،از من نسب خودم را پرسید و من نسبم را بیان کردم و در جایی از آن اشتباهی فاحش کردم که امام آن را اصلاح کرد و فرمود:اکنون سؤال های خویش را بپرس.سؤال ها را به ترتیب پرسیدم و امام با استدلال کامل چنین جواب داد:

در مورد کسی که زنش را به عدد ستارگان آسمان طلاق داده بود،فرمود:براساس کتاب خدا و سنت پیامبر در صورت وجود همه شرایط طلاق،بیش از یک طلاق واقع نمی شود.

در مورد مسح بر کفش،تبسّم کرد و فرمود:در روز قیامت خداوند هر چیز را به جای خودش برمی گرداند و پوست گوسفند به گوسفند برمی گردد؛بنابراین مسح افرادی که وضو گرفته اند و بر کفش مسح کرده اند،بر پوست گوسفندان است و در آنان وضویی ندارند.با خودم گفتم که دو سؤال را جواب داد.سپس در مورد ماهی بدون فلس فرمود:از آن جا که اینها از ممسوخات است،حرام می باشد و در مورد نبیذ(شراب خرما)فرمود:اگر مقداری خرما و آب در ظرفی بریزند و تا مدتی بماند و بخورند،حلال است.کلبی می گوید:در این هنگام از نزد امام بلند شدم و دست روی دستم زدم و با خود گفتم:اگر امامی در کار باشد،امام بر حق همین است.

ص:۵۹

پرسش

۱.نسّابه کلبی که برای شناخت امامش به مدینه آمده بود،ابتدا سراغ چه کسی رفت و چگونه او را آزمایش کرد؟

۲.چرا پاسخ های عبداللّه بن حسن،کلبی را قانع نکرد؟

۳.امام باقر علیه السّلام پاسخ سؤال های کلبی را چگونه داد؟

ص:۶۰

۱۳-ستایش امام صادق علیه السّلام از قیام عمویش زید

اشاره

زید،فرزند امام سجاد علیه السّلام امام معصوم نبود که بتواند رهبری مادی و معنوی مردم را برعهده داشته باشد،اما او کسی بود که پیامبر خدا و ائمه پس از او خبر قیام او و شهادتش را داده بودند.«معمّر»که از اصحاب و یاران امام صادق علیه السّلام است می گوید:در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم؛ناگاه زید بن علی بن الحسین وارد شد و دو دستش روی چهارچوبه در بود.تا چشم امام صادق علیه السّلام به او افتاد فرمود:عمو جان!تو را به خدا پناه می دهم که در کناسه به دار آویخته باشی.(زیرا در اخبار متعدّد از پیامبر و ائمه به این مضمون آمده بود که مردی از فرزندان پیامبر به نام زید به شهادت می رسد و جسد او را در محله کناسه کوفه به دار می کشند).مادر زید که در آن جا حاضر بود،سخن امام را شنید و با دل سوزی مادرانه گفت:تو این جمله را از روی حسد به فرزندم گفتی.امام صادق علیه السّلام با مهربانی در جواب مادر زید سه مرتبه فرمودند:ای کاش حسد بود!سپس امام سرگذشت قیام و شهادت زید را چنین بیان کرد:پدرم از جدّم چنین نقل کرد که فرمود:«مردی از فرزندانم به نام زید قیام می کند؛در کوفه به شهادت می رسد؛بدنش را دفن می کنند؛سپس قبر او را می شکافند و بدنش را در کناسه به دار می کشند؛سپس پایین می آورند و آتش می زنند و خاکستر بدن او را به دریا می پاشند.

برای روح ملکوتی او درب های عالم بالا گشوده می شود و فرشتگان آسمان از روح او شاد می گردند».

زید که پس از امام باقر علیه السّلام برترین فرزند امام سجّاد علیه السّلام بود،از شخصیت های بزرگ علمی زمان خود بود و همواره به خون خواهی جدّش حضرت امام حسین علیه السّلام

ص:۶۱

می اندیشید.جنایات امویان وکشتار دوست داران اهل بیت توسط بنی امیه،قلب او را می فشرد و تصمیم داشت همانند جدّش حضرت امام حسین علیه السّلام دست به امر به معروف و نهی از منکر عملی علیه بنی امیه بزند.

هشام بن عبدالملک دهمین خلیفه اموی،علت دیگر قیام زید بود؛زیرا هشام به احکام قرآن بی تفاوت بود و هر گناهی که می خواست انجام می داد و همیشه مشغول عیش و نوش بود و جام شراب از او جدا نمی شد و روزی از هفته را مخصوص شراب قرار داده بود!هشام در جمع آوری مال حریص بود و قبلا خواندید که در سفر حج،ششصد شتر لباس های او را حمل می کردند.زیدبن علی قبل از قیامش،با برادرزادهٔ خود امام صادق علیه السّلام در مدینه مشورت کرد.امام علیه السّلام فرمود:ای عمو!اگر راضی هستی که در محلهٔ کناسه کوفه کشته شوی و به دار آویخته گردی،اختیار با توست.پس از آن که زید از نزد امام خارج شد،حضرت فرمودند:وای بر کسی که صدای یاری طلبیدن زید را بشنود،ولی او را یاری نکند.

زیدبن علی با مقدماتی که از ماه ها پیش تهیه کرده بود و بیعت هایی که از بزرگان در شهرهای مختلف به طور مخفیانه گرفته بود،سپاهی به استعداد چهل هزار نفر تهیه کرد که حدود پانزده هزار نفر از آنها اهل کوفه بودند.زید تاریخ قیامش را روز چهارشنبه اول صفر سال ۱۲۱ هجری اعلام کرد و خود از ماه ها قبل مخفیانه وارد کوفه شد و در روز موعود قیام خود را از خارج کوفه آغاز نمود.سپاه زید در روز اول و دوم نبرد شکست های سنگینی را به دشمن وارد کردند و کم ترین تلفات را داشتند؛اما در پایان دومین روز نبرد،تیری به پیشانی زیدبن علی اصابت کرد و در روز جمعه،سوم صفر به شهادت رسید.یکی از عوامل مهم شکست زید،بی وفایی بیشتر مردم کوفه بود؛زیرا در شب چهارشنبه ای که موعد خروج از شهر برای پیوستن به سپاه زید بود،در کوفه حکومت نظامی اعلام کردند و جارچیان شهر همه مردان را به مسجد اعظم کوفه دعوت کردند و گفتند اگر کسی را در حال خروج از شهر ببینند،خونش هدر است.به این ترتیب مسجد اعظم پر از مردانی شد که بیشتر آنها با زید بیعت کرده بودند.

پس از شهادت زید،یارانش برای دفن جنازه او اختلاف داشتند و سرانجام تصمیم گرفتند که بدن او را در جوی آب دفن کنند و آب بر قبرش جاری سازند تا دشمن جنازه اش را نیابد؛اما یکی از جاسوسان دشمن،محل دفن جنازه را به استاندار کوفه،

«یوسف بن عمر»خبر داد و آنها جنازه را بیرون آوردند و سر از بدنش جدا کردند و برای هشام بن عبدالملک فرستادند و جنازه عریان و بی سر او را در کناسه کوفه به دار آویختند و تا چهار سال این جنازه بر سر دار بود و مردم کاری برای پایین آوردن و دفن آن نمی کردند تا آن که پس از چهار سال جنازه را پایین آورده،سوزاندند و خاکستر آن را در آب فرات ریختند.وقتی خبر شهادت زید به امام صادق علیه السّلام رسید فرمود:خداوند رحمت کند عمویم زید را؛او مردم را به سوی خشنودی آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد،به این دعوت وفا می نمود.امام علیه السّلام مبلغ هزار دینار از اموال خویش را میان خانواده شهدایی که با او به شهادت رسیده بودند تقسیم کرد.

تأیید امام صادق علیه السّلام از قیام شهید فخّ

«فخّ»نام سرزمینی است در شش کیلومتری مکّه.در این سرزمین حسین بن علی بن الحسن(جدّ او با چهار واسطه علی بن ابی طالب بود)با یاران اندک خود که جمعی از سادات بنی حسن بودند،با چهارمین طاغوت عباسی یعنی«هادی»جنگید و در ۸ ذی حجه سال ۱۶۹ به شهادت رسید.وی قیامش را در مدینه آغاز کرد و پس از تسلّط بر این شهر،از آن جا که زمان حج نزدیک بود،به همراه سیصد تن از شیعیان و نزدیکانش به سوی مکّه حرکت کرد و در منطقه فخّ با سپاه عباسی مواجه شد و در نبردی،با جمعی دیگر از سادات حسنی به شهادت رسید.

شهید فخّ هر چند که در عصر امام موسی کاظم علیه السّلام بود،اما امام صادق علیه السّلام در سطحی بسیار عالی او و حرکت او را تأیید نمود.«نصربن قرواش»می گوید:شتران خود را به امام صادق علیه السّلام(برای سفر از مدینه به مکّه)کرایه داده بودم.به سوی مکّه حرکت کردیم.هنگامی که به سرزمین«بطن مرّه»رسیدیم و از آن جا حرکت کردیم،امام علیه السّلام به من فرمود:هنگامی که به سرزمین فخّ رسیدیم،به من یادآوری کن.چون به سرزمین فخّ رسیدیم،نزدیک محمل آن حضرت رفتم و ایشان را بیدار کردم.حضرت از محمل پیاده شد و وضو گرفت و در آن مکان نماز گزارد و دعا کرد و سپس سوار شد.پرسیدم:آیا این نماز از اعمال حج بود؟فرمود:خیر،ولی در این سرزمین مردی از اهل بیت من همراه گروهی کشته می شوند که ارواح آنها قبل از اجسادشان به سوی بهشت پیشی می گیرد.

ص:۶۳

پرسش

۱.امام صادق علیه السّلام با نقل چه حدیثی از جدّشان قیام زیدبن علی بن الحسین را تأیید فرمود؟

۲.چرا یکی از علت های قیام زیدبن علی،هشام بن عبدالملک بود؟

۳.زید بن علی بن الحسین در چه تاریخی قیام کرد و قیامش چند روز طول کشید و چگونه و در چه تاریخی شهید شد؟

۴.یکی از عوامل مهم شکست قیام زیدبن علی چه بود؟چرا؟

۵.دست نشاندگان هشام با جنازه زید چه کردند؟

۶.امام صادق علیه السّلام پس از شنیدن خبر شهادت زید چه کرد؟

۷.قیام فخّ در چه تاریخی و توسط چه کسی صورت گرفت؟

۸.امام صادق علیه السّلام چگونه قیام شهدای فخّ را تأیید کرد؟

۱۴-ردّ قیام های غیر اسلامی

اشاره

امام صادق علیه السّلام هرگز حاضر نبود ظلم و طغیان خلفای اموی ادامه یابد؛از این رو قیام های اسلامی که بر ضد خلفای اموی صورت می گرفت را تأیید می کرد(در درس گذشته با دو نمونه از این تأییدها آشنا شدید)ولی قیام های غیر اسلامی را شدیداً رد می کرد.بر همین اساس امام صادق علیه السّلام قیام عباسیان بر ضد امویان را هرگز تأیید نکرد؛زیرا قیام های باطل و جایگزینی بد یا بدتری را به جای بدی روا نمی دانست.«ابومسلم خراسانی»مردم را بر ضد خلفای اموی و به نفع عباسیان تحریک می کرد.او با شعارهای اسلامی و ادعای خون خواهی از خون حسین و دفاع از حریم خاندان رسالت وانمود کرد که اگر پیروز شود،زمام حکومت را به دست امامان اهل بیت خواهد سپرد؛اما امام صادق که می دانست او برای تحکیم حکومت عباسیان تلاش می کند،هرگز او را تأیید نکرد.ابومسلم برای امام صادق چنین نوشت:«من مردم را به دوستی خاندان رسالت دعوت می کنم.اگر مایل باشی،کسی برای خلافت بهتر از شما نیست».امام صادق علیه السّلام در پاسخ نامه اش نوشت:«تو از یاران من نیستی و زمان،زمانهٔ من نیست».

بعدها پس از آن که ابومسلم قیام کرد و حکومت ستمگر عباسیان به جای حکومت امویان مستقر شد،حقیقت کلام امام علیه السّلام آشکار گردید که چرا امام صادق علیه السّلام قیام نکرد؟گاهی چنین سؤال می شود:اگر امام صادق علیه السّلام با ستمگران مخالف بود و قیام کنندگان بر ضد آنها را تأیید می کرد،چرا خود علیه آنان قیام نمی کرد؟برای یافتن پاسخ به دو نمونه تاریخی زیر توجه کنید:

۱.«سدیر صیرفی»یکی از شاگردان امام صادق علیه السّلام می گوید:به نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم:به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست.امام علیه السّلام فرمود:چرا ای سدیر؟گفتم:به خاطر یاران و دوستان بسیاری که دارید.به خدا اگر امیرالمؤمنین علی علیه السّلام آن همه یار و یاور داشت،اجازه نمی داد طایفه تَیم و عدی به مقام او طمع کنند.امام فرمود:ای سدیر!به نظر تو من چقدر یاور دارم؟گفتم:صدهزار.امام فرمود:صدهزار؟!گفتم:دویست هزار،فرمود:دویست هزار؟!گفتم:نصف دنیا.امام صادق علیه السّلام پس از اندکی سکوت فرمود:اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد،به ینبُع(مزرعه ای در نزدیکی مدینه)برویم.گفتم:آماده ام.امام دستور داد الاغ و استری را زین کردند و امام استر را به من داد و گفت سوار شوم و خودش سوار بر الاغ شد و حرکت کردیم.هنگام نماز به سرزمین شوره زاری رسیدیم.امام در آن جا نماز نخواند و فرمود نماز خواندن در شوره زار مکروه است.از آن جا گذشتیم تا به خاک سرخی رسیدیم و آماده نماز شدیم و در آن جا جوانی مشغول چراندن بزغاله هایش بود.حضرت به بزغاله ها نگریست و فرمود:ای سدیر!قسم به خدا اگر تعداد شیعیان و پیروان من به اندازه این بزغاله ها بود،خانه نشینی بر من روا نبود.نماز خواندیم و پس از نماز من کنار بزغاله ها رفتم و آنها را شمردم،دیدم عددشان هفده رأس است.

امام به این طریق به سدیر فهمانید که علت اصلی عدم قیام او،نداشتن تعداد کافی از یاوران جان بر کف است.

۲.«سهل بن حسن»از خراسان به مدینه خدمت امام صادق علیه السّلام آمد و به امام صادق علیه السّلام چنین عرض کرد:سزاوار نیست که شما در خانه بنشینید و حال آن که یکصدهزار شمشیرزن دارید!امام صادق علیه السّلام دستور داد در تنور خانه آتش افروختند،تا آن که از شدت حرارت بالای تنور سفید شد.سپس به سهل بن حسن فرمود:ای خراسانی!برخیز و برو داخل تنور بنشین!خراسانی گفت:یابن رسول اللّٰه!مرا در آتش نسوزان؛مرا رها کن،من نیز حرفم را پس می گیرم.امام علیه السّلام فرمود:تو را رها کردم.در همین وقت«هارون مکی»درحالی که نعلینش را با سرانگشتان خود گرفته بود،وارد شد و گفت:السلام علیک یابن رسول اللّٰه.امام صادق علیه السّلام پاسخ سلام او را داد و به او فرمود:نعلت را بینداز و برو داخل تنور بنشین.هارون نعلش را انداخت و داخل تنور رفت و نشست.

امـام علیه السّـلام رو کرد به مرد خراسـانی و از هر دری راجع به خراسـان صـحبت کرد و امـام به گونه ای از خراسان صـحبت کرد،درست مثـل این که در خراسـان حضور دارد.لحظـاتی نسـبتاً طولاـنی گـذشت و مرد خراسـانی نگران حال هارون بود که درون تنـور آتش رفته بود.در این لحظه امـام به او فرمود:ای خراسـانی!برخیز و داخـل تنور را بنگر.خراسـانی می گویـد:بر سـر تنورآمـدم و دیـدم که هارون مکی چهار زانو میان تنور نشسـته است.هارون مکی از تنور بیرون آمد و به ما سـلام کرد؛سـپس امام از من پرسـید:در خراسان چنـد نفر مثل این مرد یافت می شود؟!پاسـخ دادم:قسم به خـدا حتی یک نفر یافت نمی شود.امام علیه السّلام فرمود:«من تا زمانی که اقلاً پنج نفر یاور راستین یافت نشود،قیام نمی کنم.ما به زمان قیام آگاه تریم».

دو نمـونه فـوق و تأییـدهایی که امـام از قیـام زیـدبن علی و شـهید فـخّ داشت،بیـانگر آن است که ایشـان اصـل قیـام را روا می دانست؛ولی تعـداد کافی از یاران راستینی که در خط فکری خاندان رسالت حرکت کنند،نداشت.از این رو انقلاب فرهنگی را بر انقلاـب نظامی و مسلّحانه ترجیـح داد.امام علیه السّـلام موفق شـد که در طول دوران ۳۴ ساله امامت خود حـدود چهارهزار شـاگرد برجسـته تربیت علمی کنـد و چنانچه این نهضت فرهنگی علمی توسط امام باقر علیه السّـلام آغاز نمی شـد و به دسـت فرزندش امام صادق علیه السّـلام ادامه نمی یافت،خط فکری پیامبر صلّی الله علیه و آله و مذهب اهل بیت در آتش جور و ستم و تحریف بنی امیه و بنی عبـاس به کلّی نـابود می گردیـد.نهضت علمی امام به قـدری گسترده بود که سـرانجام و مـذهب اهل بیت و اسلام اصیل به نام«مذهب جعفری»شناخته شد.

پرسش

۱.ابومسلم خراسانی با چه شعاری علیه حکومت بنی امیه قیام کرد و چرا امام صادق علیه السّلام قیام او را تأیید نکرد؟

۲.ابومسلم خراسانی برای امام صادق علیه السّلام در نامه خود به امام چه نوشت و پاسخ امام صادق علیه السّلام چه بود؟

۳.امام صادق علیه السّلام به سدیر صیرفی درباره تعداد یارانش برای قیام علیه طاغوت چه فرمود؟

۴.امام صادق علیه السّلام به سهل بن حسن خراسانی پیرامون تعداد یارانش برای قیام چه فرمود؟

۵.طول دوران امامت جعفربن محمد چه مدت بود و چه تعداد عالم دینی تربیت کرد؟

ص:۶۸

۱۵–پاسخ کوبنده امام به خلیفه عباسی

اشاره

«منصور دوانیقی»دومین خلیفه عباسی در نامه ای به امام صادق علیه السّلام نوشت:چرا مانند سایر مردم به مجلس ما نمی آیی؟!امام علیه السّلام پاسخ داد:«زیرا در نزد ما چیزی نیست که برای آن از تو بترسیم و در نزد تو از نظر معنوی چیزی نیست که به خاطر آن به تو امیدوار باشیم.در نزد تو نه نعمتی وجود دارد که بیاییم و برای آن به تو تبریک بگوییم و نه تو خود را در بلا و مصیبت می بینی که بیاییم و برای آن به تو تسلیت بگوییم؛پس برای چه نزد تو بیاییم؟»منصور پس از دریافت این جواب،نامه ای دیگر نوشت و در آن چنین آورد:نزد ما بیا و ما را نصیحت کن».امام علیه السّلام در جواب این نامه نوشت:«کسی که دنیاخواه باشد،تو را نصیحت نمی کند(زیرا دنیایش به خطر می افتد)و اگر اهل آخرت باشد،نزد تو نمی آید».منصور با دریافت این پاسخ گفت:سوگند به خدا او(امام صادق علیه السّلام)با این جواب دنیاخواهان را از آخرت خواهان مشخص کرد و او که به سراغ من نمی آید،آخرت خواه است نه دنیا خواه.

نهی از همکاری

در عصر سلطنت منصور دوانیقی،یکی از یاران امام صادق علیه السّلام نزد ایشان آمد و چنین گفت:بعضی از ما شیعیان گاهی در تنگنای سخت اقتصادی قرار می گیرد و به او پیشنهاد می شود که برای اینها(بنی عباس)خانه بسازد یا نهری از آنان را لای روبی کند یا سدّی بسازد؛نظر شما در این باره چیست؟امام صادق علیه السّلام فرمود:«من دوست ندارم برای آنها گِرهی بزنم یا دَرِ مشکی را ببندم؛هر چند در برابر آن ثروت زیادی به دستم

برسد و حتی دوست ندارم قلمی برای آنها بر صفحه ای بکشم.همانا کمک کنندگان به ستمگران در روز قیامت در سراپرده ای از آتش قرار داده می شوند تا خداوند بین بندگان حکم کند».

احضار از مدینه به عراق

امام صادق علیه السّلام در مدینه می زیست؛ولی منصور دوانیقی قبل از ساختن بغداد،پایتخت حکومتش در کوفه بود و فاصله این دو شهر(کوفه و مدینه)چندین هفته راه است.مردی از قریش از قبیله مخزوم نزد منصور رفت و به دروغ گفت:جعفربن محمد،«مُعَلَّی بن خنیس»،غلام آزاد شده خود را نزد شیعیان فرستاده تا از آنها اموال و اسلحه جمع آوری کند.

منصور از این گزارش بسیار خشمگین شد و بی درنگ برای عمویش داوود که فرماندار مدینه بود،نامه نوشت و از او خواست که فوراً جعفربن محمد را به کوفه بفرستد.وقتی نامه به دست داوود رسید،نامه را نزد امام صادق فرستاد و پیام داد که فردا به سوی منصور حرکت کن و سفرت را به تأخیر نینداز.امام صادق به«صفوان»که شتردار بود،دستور داد:برای ما شترهایی حاضر کن تا فردا به سوی عراق حرکت کنیم.صفوان می گوید:همان لحظه امام به مسجد رسول اللّٰه رفت و به نماز ایستاد و پس از نماز دست به دعا برداشت و دعا نمود.فردای آن روز شتران را حاضر کردم و به سوی عراق حرکت کردیم.پس از ورود به کوفه،به خانه منصور رفتیم و امام پس از اجازه،بر منصور وارد شد.منصور در آغاز از آن حضرت احترام و تجلیل کرد و سپس گفت:به من گزارش رسیده که تو معلّی بن خنیس را برای جمع آوری اموال و سلاح نزد شیعیانت فرستاده ای.امام فرمود:نه،چنین کاری نکرده ام.منصور گفت:سوگند یاد کن که چنین کاری نکرده ای.امام صادق علیه السّلام سوگند یاد کرد.منصور گفت:اکنون مردی که این گزارش را داده با شما روبه رو می کنم.

طولی نکشید که مرد وارد شد و گفت:آری،این جعفربن محمد است که معلّی را برای جمع آوری اموال نزد شیعیانش می فرستد.امام صادق علیه السّلام از مرد پرسید:آیا بر صحت این گزارش سوگند یاد می کنی؟

مرد مخزومی گفت:آری،و سپس چنین سوگند یاد کرد:سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست و او زنده و پایدار است.امام صادق علیه السّلام فرمود:در ادای سوگند عجله نکن؛آن گونه کن که من می گویم،بگو.منصور پرسید:سوگند او چه ایرادی داشت؟امام علیه السّلام فرمود:خداوند صاحب حیا و کریم است و کسی که او را به صفات کمال و رحمت ستایش کند،در عذاب او تعجیل نمی کند.آن گاه امام به آن مرد مخزومی فرمود:چنین سوگند یاد کن:«از حول و قوت خدا بیزار شوم و به حول و قوت خودم پناهنده شوم،اگر من راست گو و نیکوگفتار نباشم».منصور به مرد مخزومی گفت:نترس و همین سوگند را یاد کن.مرد مخزومی شروع به گفتن آن جملات کرد؛اما هنوز سوگندش تمام نشده بود که حالش دگرگون شد و برزمین افتاد و جان سپرد.

منصور وحشتزده و لرزان شد و به امام گفت:فردا اگر خواستید به حرم جدّتان(مدینه)برگردید و اگر خواستید در این جا با کمال احترام بمانید.سوگند به خدا بعد از این حادثه هرگز گزارش کسی را دربارهٔ شما نخواهم پذیرفت.

نهی از منکر

امام صادق علیه السّلام را به اجبار به جشن منصور دعوت کرده بودند.سفرهٔ غذا پهن شد و حاضران مشغول شدند.یکی از آنان آب خواست،اما به جای آب به او شراب دادند.

امام بی درنگ از جا برخاست و برای اعتراض،مجلس را ترک کرد و فرمود:«رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:کسی که در کنار سفره ای که در آن شراب نوشیده می شود بنشیند،ملعون است».امام علیه السّلام به حکم وظیفه شرعی مجلس را ترک کرد و منصور و مهمانانش را در خشم فرو برد.

صراحت امام با منصور،حاکم جبّار عباسی

روزی منصور دوانیقی در محضر امام صادق نشسته بود؛مگسی آمد و منصور را گزید.منصور آن را رد کرد،اما همان مگس بار دیگر آمد و دوباره منصور را نیش زد.منصور باز آن را رد کرد و برای سومین بار همان مگس آمد او را نیش زد.منصور که عصبانی شده بود،به امام صادق علیه السّلام گفت:خداوند برای چه مگس را آفریده است؟!امام بی درنگ فرمود:«برای این که افراد جبّار و ستمگر را خوار کند!».

پرسش

۱.امـام صـادق علیه السّـلام در پاسـخ به منصور دوانیقی که به امـام نوشـته بود چرا ماننـد سـایر مردم به مجلس ما نمی آیی،چه پاسخ داد؟

۲.امام صادق علیه السّلام پیرامون یاری کنندگان به ستمگران چه فرمود؟

۳.مرد مخزومی چه گزارشی را علیه امام صادق علیه السّلام به منصور دوانیقی داده بود؟

۴.امام صادق علیه السّلام مرد مخزومی را چگونه قسم داد و نتیجه آن چه شد؟

۵.نمونه ای از صراحت امام صادق علیه السّلام با منصور،حاکم ستمگر عباسی را بنویسید؟

ص:۷۲

۱۶-دانشگاه جعفری(۱)

اشاره

دوران امامت امام صادق علیه السّلام ۳۴ سال بود که ۱۱ سال از این مدت در زمان منصور دوانیقی،دومین خلیفه عباسی گذشت.

مفضل بن عمر که یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السّلام است می گوید:منصور دوانیقی بارها تصمیم به کشتن امام صادق علیه السّلام گرفت؛ولی هر بار هیبت ملکوتی امام و امدادهای غیبی،تصمیم او را خنثی کرد.منصور از راه دیگر وارد شد و مردم را از اطراف آن حضرت پراکنده ساخت و با کنترل شدید از تماس مردم و شیعیان با امام صادق علیه السّلام جلوگیری نمود و آن حضرت را ممنوع الملاقات ساخت.کار به جایی رسید که اگر یکی از شیعیان به مسئله ای دچار می شد،دسترسی به امام نداشت.در همین شرایط سخت بود که خداوند به دل منصور انداخت تا از امام صادق علیه السّلام هدیه ای بی نظیر درخواست کند.او چنین خواست و امام عصای کوچکی را که طول آن یک ذراع(از سر انگشتان تا آرنج)بود و از یادگارهای پیامبر به شمار می رفت،به عنوان هدیه برای منصور فرستاد.منصور بسیار خوشحال شد و دستور داد آن را چهار قسمت کنند و هر کدام را در محلی نصب کردند.آن گاه به امام صادق علیه السّلام گفت:پاداش تو نزد من جز این نیست که تو را آزاد بگذارم و تو علم خود را برای شیعیانت آشکار سازی و کاری به تو و شیعیانت نداشته باشم.بدون قدرت نمایی در شهری که من سکونت ندارم بنشین و فتوا بده».

بعد از این دستور،امام صادق علیه السّلام در مدینه به تربیت شاگردانش پرداخت و طولی نکشید که از شهرهای مختلف مانند بصره،کوفه،واسط و حجاز به مدینه آمدند و کم کم تعداد شاگردان او از طوایف و مذاهب مختلف به چهارهزار نفر رسید.

ص:۷۳

شاگردان دانشگاه جعفری

تعدادی از شاگردان برجسته امام صادق،همان شاگردان امام باقر علیه السّلام بودند که در درس ششم با نام برخی از آنان آشنا شدید:یزیدبن معاویه،ابوبصیر لیث مرادی،محمدبن مسلم،زراره بن اعین،حمران بن اعین،ابان بن تغلب،هشام بن سالم و جابربن یزید جعفی و محمد طیار.اینک با تعدادی دیگری از شاگردان امام صادق علیه السّلام آشنا می شویم.

۱.هشام بن حکم:او از بزرگ ترین اصحاب امام صادق علیه السّلام بود.هشام از دوران جوانی به جمع اصحاب امام صادق علیه السّلام پیوست و در مراتب علمی،پیشرفت بسیاری کرد.روزی امام صادق علیه السّلام در مجلسی حاضر بود و بزرگان شیعه نیز در خدمت ایشان بودند.در همین حال هشام که هنوز جوانی نورس بود،بر امام وارد شد.امام بیش از همه به او احترام کرد و چون این کار بر بزرگان سنگین آمد،امام علیه السّلام فرمود:او یاور ما با دست و قلب و زبانش می باشد.هشام بن حکم که علامّه عصر خود بود،کتاب های بسیاری تألیف کرد که ۲۹ عنوان از آنها از کتب مشهور است.

روزی دیگر هشام بن حکم بر امام علیه السّلام وارد شد و گروهی از بزرگان شیعه نیز نزد امام بودند.امام صادق علیه السّلام به او فرمود:ای هشام!بگو با«عمروبن عبید»چه کردی؟(عمروبن عبید از علمای بزرگ بصره بود)هشام گفت:ای پسر رسول خدا!شرم دارم که نزد شما سخن بگویم.امام فرمود:وقتی شما را به کاری امر می کنیم،انجام دهید.هشام گفت:

از نشست های علمی عمروبن عبید در مسجد بصره به من خبر رسید؛پس به سوی بصره حرکت کردم و وارد مسجد بصره شدم.حلقه درسی بزرگی را دیدم که بر گرد عمروبن عبید جمع شده بودند و مردم نیز از او سؤال می کردند.پیش رفتم و بر سر زانوانم ایستادم و گفتم:ای عالم!من مردی غریبم؛آیا اجازه می دهی مسئله ای بپرسم؟گفت:بپرس.پرسیدم:آیا چشم داری؟پاسخ داد:پسرم این چه سؤالی است که می کنی؟!می بینی که چشم دارم.گفتم:سؤال های من چنین است گفت:بپرس اگر چه سؤال هایت از روی حماقت است.پرسیدم:آیا چشم داری؟گفت:آری.پرسیدم:با آن چه می کنی؟گفت:با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم.پرسیدم آیا بینی داری؟گفت:آری.پرسیدم با آن چه می کنی؟گفت با آن بوها را می بویم.پرسیدم:آیا دهان داری؟

گفت:آری.پرسیدم با آن چه می کنی؟گفت:با آن طعم ها را می چشم.گفتم:آیا گوش داری؟گفت:آری.پرسیدم:با آن چه می کنی؟گفت:با آن صداها را می شنوم.پرسیدم:آیا قلب(عقل)داری؟گفت:آری.پرسیدم:با آن چه می کنی؟گفت:آنچه را بر اعضا و جوارهم وارد می شود،با آن تشخیص می دهم.گفتم:آیا با وجود این اعضای سالم،از قلب بی نیاز نیستی؟پاسخ داد:خیر.گفتم:چگونه به قلب نیاز داری،در حالی که اعضای بدن تو صحیح و سالم است؟!

عمروبن عبید گفت:پسرم!اگر حواسّ انسان در بویی که بوییده یا در چیزی که دیده یا چشیده،تردید کند،کار آن را به قلب(عقل)واگذارد تا شک را از میان ببرد.

من به او گفتم:پس با این حساب،خداوند قلب را برای از بین بردن شک در اعضا و جوارح آفریده است؟

پاسخ داد:آری.من گفتم:ای ابا مروان!(کنیه عمروبن عبید)خداوند تبارک و تعالی برای اعضا بدن تو امامی قرار داده تا شک اعضای بدنت را از بین ببرد و به چیزی یقین کنند؛حال چگونه همه مردم را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف قرار داده و برای آنها امامی قرار نداده است تا آنان را از شک و سرگردانی نجات دهد؟!عمروبن عبید ساکت شد و جوابی نداد.سپس به من نگریست و گفت:تو هشام بن حکم هستی؟

پاسخ دادم:خیر.پرسید:از دوستان او هستی؟گفتم خیر.پرسید:اهل کجایی؟گفتم:اهل کوفه.گفت:پس تو همان هشام هستی.سپس از جای خود بلند شد و مرا در بغل گرفت و در جای خود نشاند و تا من نشسته بودم،صحبت نکرد.امام صادق علیه السّلام از نقل این جریان خنده بر لبانشان نشست و از هشام پرسیدند:چه کسی این روش مناظره را به تو آموخت؟

گفت:اصل آن را از شما گرفتم و خودم چیزهایی به آن اضافه کردم.امام علیه السّلام فرمود:قسم به خدا این روش در کتب ابراهیم و موسی علیه السّلام آمده است.

پرسش

۱.مفضل بن عمر درباره تصمیم منصور دوانیقی بر قتل امام صادق علیه السّلام چه می گوید؟

۲.چه امری باعث شد که منصور،امام را در نشر علوم آزاد بگذارد؟

۳.چرا امام صادق علیه السّلام هشام بن حکم را بیش از اصحاب دیگر احترام می کرد؟

۴.هشام بن حکم پیرامون چه موضوعی با عمروبن عبید مناظره کرد؟

۵.خلاصه ای از مناظره هشام بن حکم و عمروبن عبید را بنویسید.

ص:۷۶

۱۷-دانشگاه جعفری(۲)

اشاره

۲.جابربن حیان: او را پدر علم شیمی نیز می خوانند و تا قرون اخیر کتاب های او در دانشگاه های دنیا تدریس می شد.

جابر یکی از شاگردان امام صادق علیه السّلام بود که کتابی در هزار صفحه شامل ۵۰۰ رساله در علوم مختلف نوشت.او گذشته از تخصّص در علم شیمی،در علوم غریبه مانند تسخیر جنّ،تخیلات و شعبده نیز تخصّص داشت.

۳.مؤمن الطاق(محمدبن علی بن النُعْمان): مؤمن الطاق در مناظره در مباحث امامت و جانشینی پیامبر خدا بسیار خبره بود.

مردی به نام«ضحّاک»که از خوارج کوفه بود،در این شهر قیام کرد و خود را حاکم مسلمین نامید و مردم را به سوی خویش دعوت می کرد.روزی مؤمن الطاق به مقرّ فرماندهی او آمد.محافظین ضحّاک جلوی او را گرفتند.مؤمن الطاق گفت من از شما هستم.او را نزد ضحاک آوردند.مؤمن الطاق به ضحّاک گفت:من مردی هستم که بر دین خود بصیرت و آگاهی دارم و شنیده ام که تو فردی عادلی؛از این رو می خواهم به جمع شما خوارج بپیوندم،ضحاک به دوستانش گفت:اگر این مرد به جمع شما بپیوندد شما را فایده می رساند.مؤمن الطاق رو به ضحّاک کرد و پرسید:چرا شما از علی بن ابی طالب بیزاری جستید و قتل او را و جنگیدن با او را جایز شمردید؟ضحّاک پاسخ داد:زیرا او در دین خدا تن به حکمیت داد.مؤمن الطاق پرسید:هر کس در دین خدا قائل به حکمیت شود،کشتن و جنگیدن با او را جایز می دانید؟ضحاک پاسخ داد:آری.مؤمن الطاق گفت:شما پیرامون دین خودتان(مذهب خوارج)با من مناظره کنید

تا اگر دلیل شما غالب آمد،من به جمع شما بپیوندم و باید کسی باشد که بین ما داوری کند تا کدام حق می گوییم.ضحّاک به مردی از دوستانش اشاره کرد و گفت:او حَکَم بین ما باشد،زیرا او عالم به دین است.مؤمن الطاق گفت:پس این مرد را حَکَم در دینی قرار دادی که آمده ام دربارۀ آن با تو مناظره کنم؟!ضحّاک گفت:بلی،مؤمن الطاق به اطرافیان ضحاک نگریست و گفت:دوست شما در دین خدا حَکَم تعیین کرد؛حال خود می دانید و او.اطرافیان ضحاک ازاین استدلال کوبندۀ او بسیار خشمگین شدند.و او را تهدید به قتل کردند.

۴.معلّی بن خنیس: معلّی از اصحاب مورد توجه امام صادق علیه السّلام بود.«داودبن علی»استاندار مدینه،از طرف منصور،خلیفه عباسی از معلّی خواست که شیعیان امام صادق علیه السّلام را به او معرّفی کند،اما معلّی اظهار بی اطلاعی کرد.داوود او را تهدید به قتل نمود.معلی گفت:به خدا قسم اگر شیعیان امام صادق در زیر پای من هم باشند،پای خود را از زمین برنمی دارم تا مرا بکشید.داود،معلّی را دستگیر و زندانی کرد.در آن زمان امام صادق علیه السّلام در مکّه بود.وقتی داود خواست معلّی را به قتل برساند،معلّی گفت:چون من طلب کاران بسیار و مال فراوان دارم،می خواهم با مردم سخن بگویم.

معلّی را به بازار مدینه آوردند و او در اجتماع مردم خود را معرّفی کرد و سپس گفت:ای مردم!شاهد باشید هر چه پول و خانه و غلام از من بر جای می ماند،متعلق به جعفربن محمد(صادق)است.نگهبانان به سرعت او را گرفتند و به قتل رساندند.«اسماعیل بن جابر»که با امام صادق علیه السّلام در مکّه بود می گوید:امام علیه السّلام خبر قتل معلّی را به من داد و فرمود:قسم به خدا معلی وارد بهشت شد.امام علیه السّلام پس از بازگشت به مدینه،نزد داود رفت و با خشم به او فرمود:ای داود!غلام آزاد شده من و وکیل مرا کشتی و به این هم اکتفا نکردی و جسد او را بر دار زدی؟!سوگند به خدا تو را نفرین می کنم تا خداوند تو را بکشد.

داود گفت:آیا مرا از نفرین خود می ترسانی؟!اگر نفرینت به استجابت می رسد،نفرین کن!

امام صادق علیه السّلام با خشم از نزد داود خارج شد و آخر شب غسل کرد و به مسجد آمد و داود را نفرین کرد و هنوز سر از سجده بر نداشته بود که صدای فریاد از خانه داود بلند شد و شنید که مردم می گفتند:داود مرد.

ص:۷۸

۵.مفضل بن عمر: مفضل از یاران والامقام امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام بود.و جایگاه والایی نزد ائمه داشت.مفضل در میان مردم کوفه وکیل امام بود و از جانب امام صادق علیه السّلام وظیفه داشت با اموالی که از آن حضرت در اختیار داشت میان مردم را اصلاح کند.به این داستان توجه کنید:

«سعیدبن بیان همدانی»می گوید:من با برادر زنم بر سر میراثی اختلاف داشتیم و با هم مشاجره می کردیم.مفضل که بر ما می گذشت،از ما خواست که به منزلش برویم.با هم به منزل او رفتیم و او چهارصد درهم به ما داد؛به گونه ای که رفع مشاجره شده و از یکدیگر راضی شدیم.سپس مفضل گفت:این پول مال من نبود؛اما امام صادق علیه السّلام به من فرمان داده اگر دو نفر از دوستانمان اختلاف و نزاعی با یکدیگر داشتند،از مال آن حضرت اختلافشان را حل کنم.

مفضل بن عمر نقل می کند:در روضه(میان قبر و منبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله)نشسته بودم و درباره شرافت و برتری جایگاه پیامبر می اندیشیدم که ناگاه«ابن ابی العوجاء»وارد شد و در جایی نشست که سخنش را می شنیدم(ابن ابی العوجا کسی بود که خدا را قبول نداشت)آن گاه یکی از یارانش نزد او آمد و شروع به صحبت کردند.آنان پس از ذکر عظمت و بزرگی حضرت محمد،او را فیلسوفی خواندند که معجزاتی داشته و سپس ابن ابی العوجا بحث را عوض کرد و به دوستش گفت:سخن از محمد را بگذار،زیرا من درباره او سرگشته ام.سپس در موضوع به ابتدای خلقت صحبت کرد و گفت:عالم با اتفاق به وجود آمده و خالق و مدبّری ندارد؛بلکه همه چیز خودبه خود به وجود آمده و دنیا همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود.مفضل از شنیدن این سخنان کفرآمیز در مسجد پیامبر برآشفت و به آنها گفت:ای دشمنان خدا!چه می گویید؟!

ابن ابی العوجا که مفضل را نمی شناخت گفت:تو کیستی؟اگر متکلمی،بیا و روی اصول و مبانی بحث کن؛اگر سخن درستی بگویی،می پذیریم و اگر اهل کلام هم نیستی،با تو سخنی نداریم و اگر از اصحاب امام صادق هستی،او هرگز برآشفته و غضبناک نمی شود؛بلکه چنان به سخنان ما گوش می دهد که می پنداریم سخن ما را پذیرفته،اما بعد از اتمام سخن،چنان حرف های ما را باطل می کند که قدرت انکار نداریم و راه فراری نمی یابیم.اگر تو از اصحاب جعفربن محمدی،مثل او با ما رفتار کن.

ص:۷۹

مفضـل نزد امـام آمـد و مـاجرا را گفت.امام علیه السّـلام به او فرمود:بامـدادان نزد من بیا تا حکمت خـدای بزرگ در آفرینش جهـان،درنـدگان،چهارپایان،پرنـدگان،حشـرات و...را چنان برایت بیان کنم که شایسـتگان از آن عبرت گیرنـد و مؤمنان با آن آرام گردند و خداشناسان سرگشته شوند.

پس از آن،مفضل چهار روز پیاپی نزد امام رفت و امام علیه السّـلام کتاب توحید را که به نام توحید مفضل معروف است،برای او املا کرد و مفضل آن را نوشت.

پرسش

۱.چهار تن از شاگردان برجسته امام صادق علیه السّلام را نام ببرید؟

۲.جابربن حیان چه تخصّصی داشت و چه کتابی نوشت؟

۳.مؤمن الطاق چگونه با ضحّاك مناظره و او را محکوم کرد؟

۴.امام صادق علیه السّلام پس از شهادت معلّی بن حنیس توسط استاندار مدینه،چه عکس العملی نشان داد؟

۵.مفضل بن عمر از سوی امام صادق علیه السّلام چه مأموریتی برای اصلاح روابط بین افراد داشت؟

۶.موضوع کتاب توحید مفضل چیست و علت نگارش آن چه بود؟

ص:۸۱

۱۸-پیدایش مذاهب حنفی و مالکی

اشاره

یکی از دسیسه های منصور دوانیقی برای ایجاد تفرقه در دانشگاه جعفری و از رونق انداختن مجلس درس امام صادق علیه السّلام این بود که مردم را به پیروی از دو نفر از شاگردان امام صادق علیه السّلام به عنوان مفتی تشویق کرد.این دو نفر،یکی«نعمان بن ثابت»یا همان«ابو حنیفه»(متوفای ۱۵۰ق)و دیگری«مالک بن انس»(متوفای ۱۷۹ق)است.این دو نفر هر چند از شاگردان یک مکتب بودند،اما دو مذهب جداگانه به نام حنفی و مالکی پایه گذاری کردند.

ابوحنیفه دو سال شاگرد مکتب امام صادق علیه السّلام بود و پایه های علمی خود را نزد امام صادق علیه السّلام محکم کرد؛به طوری که در توصیف این دو سال تحصیل در نزد امام علیه السّلام می گوید:«اگر آن دو سال نبود،نعمان هلاک می شد».

روش ابوحنیفه در فتوا قیاس کردن مسائل دینی با هم بود و این روش چنان که بعداً خواهد آمد،موجب انحراف در احکام دین خواهد شد.

منصور دوانیقی مالک بن انس را به حضور طلبید و او را احترام شایانی کرد و رسما اعلام کرد کسی جز مالک بن انس و«ابی ذئب»حق فتوا دادن ندارند.سپس مالک را وادار کرد تا کتابی را پیرامون احادیث بنویسید.مالک ابتدا از این کار خودداری می کرد،ولی منصور اصرار کرد که باید بنویسی و کسی امروز داناتر از تو نیست!پس مالک کتاب«الموطّأ»را که یکی از کتب حدیثی و مشهور اهل سنت است،نگاشت.منصور به ترویج این کتاب و فتاوای مالک پرداخت تا به این وسیله مردم را از گرایش به مذهب اهل بیت بازدارد.

ص:۸۲

مالک بن انس خود می دانست که مانند امام صادق علیه السّلام نیست.خود او در این باره گفت:«نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به ذهن کسی گذشته که مردی از نظر علم و عبادت و تقوا برتر از امام صادق باشد».

منصور دوانیقی سرانجام موفق شد ابوحنیفه و مالک را با وجود اعتراف آنان به عظمت و برتری امام صادق،در برابر امام قرار دهد و مردم را به تبعیت از آنان وا دارد.

تلاش بی ثمر

۱.ابوحنیفه می گوید:وقتی منصور دوانیقی امام صادق را از مدینه به عراق آورد،به من چنین پیام داد:ای ابوحنیفه!مردم شیفته و گرویده جعفربن محمد شده اند؛مسائل سختی را آماده کن تا از او بپرسی.

من چهل مسئله آماده کردم.سپس منصور که در شهر حیره(محل سکونت ییلاقی او در کنار کوفه)زندگی می کرد،مرا به حضور طلبید.نزد او رفتم و دیدم امام صادق علیه السّلام در سمت راست او نشسته است.وقتی چشمم به چهره امام صادق افتاد،نچنان تحت تأثیر شکوه او قرار گرفتم که با دیدن منصور چنین حالتی به من دست نداد.

منصور رو به امام علیه السّلام کرد و گفت:ای ابا عبدالله!این شخص،ابوحنیفه است.امام علیه السّلام فرمود:آری،می شناسم.سپس منصور رو به من کرد و گفت:مسائل خود را برای ابا عبدالله بیان کن.من چهل مسئله ای را که آماده کرده بودم،یکی پس از دیگری پرسیدم و آن حضرت به همه آنها پاسخ داد و در جواب هر کدام فرمود:«نظر شما در این مسئله چنین است و اهل مدینه چنان می گویند و نظر ما چنین است».

در بعضی از مسائل با هم موافق بودیم و در بعضی مخالف یکدیگر.در پایان به امام عرض کردم:«داناترین مردم کسی است که به اختلاف نظرات و اختلاف آرای آنان آگاه تر باشد».

به این ترتیب تلاش منصور نه تنها به نتیجه نرسید،بلکه ابوحنیفه مجبور شد به جایگاه رفیع علمی امام اعتراف کند.

۲.روزی ابوحنیفه امام صادق علیه السّلام را دید که بر عصایی تکیه داده بود؛گفت:ای پسر پیامبر!سن و سالت به حدی نرسیده که عصا به دست گیری!امام صادق علیه السّلام

فرمود:بلی،اما این عصا،عصای پیامبر صلّی الله علیه و آله است؛خواستم به آن تبرک جویم.ابوحنیفه جلو آمد تا آن عصا را ببوسد،اما امام صادق علیه السّلام از بوسیدن او جلوگیری کرد و دستش را پیش آورد و به او فرمود:«سوگند به خدا،تو میدانی که پوست و موی دستم،پوست و موی رسول خدا صلّی الله علیه و آله است؛آن را نمی بوسی و عصایش را می بوسی؟

به این ترتیب امام علیه السّلام به او فهماند که مهم پیروی از امام بر حق است؛وگرنه بوسیدن چوبی بدون اعتقاد به اصول،بی فایده خواهد بود.

۳.روزی ابوحنیفه به مجلس امام صادق علیه السّلام وارد شد و امام پیرامون بطلان قیاس و بطلان رأی و نظر دادن در احکام دین خدا با او صحبت کرد و از آن جا که در پاسخ همه سؤال های امام در مانده بود،چنین گفت:

«پس از این،دیگر بر اساس قیاس و رأی و نظر خودم در دین خدا حکمی نخواهم کرد».

امام صاق علیه السّلام فرمود:«هرگز ریاست طلبی،تو را رها نمی کند؛چنان که پیشینیانت را رها نساخت».

سخن امام علیه السّلام درست بود و ابوحنیفه دست از مکتب اختراعی خود برنداشت،تا آن که دو سال پس از رحلت امام صادق و در زمان امام کاظم علیه السّلام از دنیا رفت.

ص:۸۴

پرسش

۱.یکی از نقشه های مهم منصور دوانیقی برای تفرقه افکندن در مکتب امام صادق علیه السّلام چه بود؟

۲.ابوحنیفه چه مدت نزد امام صادق علیه السّلام تحصیل کرد و دربارهٔ آن مدت چه گفت؟

۳.مالک بن انس دربارهٔ امام صادق علیه السّلام چه گفت و به تشویق منصور چه کتابی نوشت؟

۴.امام صادق علیه السّلام چگونه به چهل سؤال ابوحنیفه پاسخ گفت و در پایان چگونه ابوحنیفه به جایگاه علمی امام اعتراف کرد؟

۵.در مجلسی که ابوحنیفه از پاسخ به سؤال های امام درماند،چه تصمیمی گرفت و امام علیه السّلام چه پیش بینی کرد؟

ص:۸۵

۱۹–قیاس در دین باطل است

اشاره

روزی«ابن ابی لیلی»قاضی معروف کوفه،همراه ابوحنیفه به محضر امام صادق علیه السّلام آمدند و او ابوحنیفه را چنین به امام معرّفی کرد:

این مرد از اهالی کوفه است و صاحب رأی و فتوای می باشد.اهل بصیرت بوده و در کوفه نفوذ دارد.امام فرمودند:«گویا همان کسی است که با رأی خود،احکام را با یکدیگر قیاس می کند».

سپس امام علیه السّلام رو به ابو حنیفه کرد و چنین فرمود:

«تو را چنان نمی یابم که بتوانی با قیاس نتیجه خوبی بگیری.آیا می دانی چرا داخل چشم ها شور است و داخل گوش ها تلخ است و آب بینی سرد است و آب دهان گواراست؟»

ابو حنیفه گفت:نمی دانم.امام صادق علیه السّلام فرمود:آیا آن سخنی را که آغازش کفر و پایانش ایمان است،می شناسی؟ابوحنیفه گفت:نه،نمی شناسم.در این هنگام ابن ابی لیلی به امام علیه السّلام عرض کرد:فدایت گردم!ما را در مورد آنچه فرمودید،ناآگاه نگذارید.

امام صادق علیه السّلام فرمود:پدرم از پدرانش و آنها از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل کردند که فرمود:خداوند دو غدّهٔ چربی در چشم قرار داده،و آن را شور نمود؛زیرا اگر آن شوری نبود،آن دو فاسد می شدند،و اگر چیزی مانند تیغ و خاشاك به آن می رسید،آن را پاره و نابود می کرد.خداوند تلخی را درون گوش ها قرار داد تا نگهبان مغز باشد؛زیرا هر حشره ای وارد گوش گردد،همان تلخی باعث خروج آن حشره می شود،وگرنه آن حشره وارد مغز می شد و آن را تباه می ساخت:خداوند سردی و انجماد را در(آب)

بینی قرار داد؛زیرا اگر چنین نبود،آب بینی همواره ریزش می کرد،و خداوند آب دهان را گوارا نمود تا انسان لذّت خوردنی ها و نوشیدنی ها را دریابد.اما سخنی که آغازش کفر و پایانش ایمان است،ذکر«لا اله الا الله»است(که از نفی معبود شروع شده و به اثبات معبود ختم می گردد).

آن گاه امام صادق علیه السّلام به ابوحنیفه فرمود:«ای نعمان!از قیاس کردن بپرهیز زیرا پدرم از پدرانش و آنها از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل کردند که فرمود:کسی که چیزی از دین را بر اساس رأی خود قیاس و تشبیه کند،خداوند او را با ابلیس مقرون نموده است؛زیرا نخستین کسی که قیاس کرد،ابلیس بود که(طبق فرموده قرآن)دلیل سجده نکردنش بر آدم علیه السّلام را بر اساس قیاس قرار داد و گفت:«خدایا تو مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک،و آتش برتر از خاک است!» (۱).

بنابراین از رأی و قیاس دوری کنید؛همانا روا نیست دین خدا بر پایهٔ قیاس نهاده شود.

سپس امام صادق علیه السّلام با ذکر چند مثال زیر،بطلان قیاس در دین خدا را برای ابوحنیفه شرح داد:

امام:ای ابو حنیفه!به نظر تو گناه کشتن به ناحق کسی بزرگ تر است یا گناه زنا؟

ابوحنیفه:گناه کشتن،بزرگ تر است.

امام علیه السّلام:(اگر عمل کردن به قیاس،صحیح باشد)پس چرا خداوند،دو شاهد را برای اثبات کشتن کافی می داند،ولی برای اثبات زنا،چهار گواه لازم است؟!

مسئله دیگری از تو می پرسم:ادرار پلیدتر است یا منی؟

ابوحنیفه:ادرار پلیدتر است.

امام علیه السّلام:اگر مطابق عقیده تو،قیاس را اساس فتوا قرار دهیم،باید برای ادرار،غسل کرد،نه برای خارج شدن منی؛ولی حکم خداوند آن است که برای خارج شدن منی،باید غسل کرد و برای ادرار وضو گرفت.

مسئله دیگری از تو می پرسم:نماز برتر است یا روزه؟

ابوحنیفه:نماز برتر است.

۱- (۱) .اعراف،آیهٔ ۱۲.

امام علیه السّلام:اگر قیاس درست باشد،باید زن در ایامی که نماز نمی خواند،بعد از پاک شدن،نمازش را قضا کند،ولی روزه اش را قضا نکند؛در صورتی که حکم خدا برعکس است؛یعنی نماز قضا ندارد،ولی روزه قضا دارد.

سؤال دیگر:آیا زن ضعیف تر است یا مرد؟

ابوحنیفه:زن ضعیف تر است.

امام علیه السّلام:پس چرا خداوند در قانون ارث،برای مرد دو سهم و برای زن یک سهم قرار داده؟آیا با قیاس می توان پاسخ این مسأله را داد؟

ابوحنیفه:نه.

امام علیه السّلام:به دستور خداوند اگر کسی ده درهم دزدی کرد،دستش قطع می شود؛ولی اگر کسی دست کسی را به ناحق قطع کند،دیهٔ آن که پانصد درهم است،پرداخت می کند و دست او قطع نمی شود؛آیا چنین حکمی با قیاس هماهنگ است؟

ابوحنیفه:خیر.

امام علیه السّلام:به من خبر رسیده که تو آیه لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ ۱ ؛(حتما در روز قیامت از نعمت ها سؤال می شود)را چنین تفسیر می کنی که منظور از این نعمت ها،غذای گوارا و آب خنک در روز گرم تابستان است.

ابوحنیفه:آری.

امام علیه السّلام:هرگاه شخصی تو را مهمان خود کند و غذای لذیذ و آب خنک به تو بدهد،سپس بر تو منّت بگذارد،دربارهٔ چنین میزبانی چگونه داوری می کنی؟

ابوحنیفه:خواهم گفت که او شخصی بخیل است.

امام علیه السّلام:آیا خداوند بخیل است که در قیامت از آب و نان بازخواست کند؟

ابوحنیفه:پس منظور از نعمت ها در آیه چیست؟

امام علیه السّلام:منظور از نعمت ها،دوستی ما خاندان است که خداوند در قیامت،از آن بازخواست می کند.

پرسش

۱.امام صادق علیه السّلام پیرامون حکمت شوری داخل چشم ها و تلخی گوش ها چه فرمود؟

۲.جمله ای که آغازش کفر و آخرش ایمان است چیست؟

۳.پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پیرامون قیاس در دین چه فرمود؟

۴.چرا نمی توان حکم شرعی کشتن به ناحق را از راه قیاس با گناه زنا به دست آورد؟

۵.چرا حکم ارث زن را نمی توان با قیاس با حکم ارث مرد به دست آورد؟

۶.چرا نمی توان حکم شرعی کسی که دست دیگری را قطع کرده،از حکم شرعی کسی که ده درهم سرقت کرده به دست آورد؟

۷.منظور از نعمت ها در آیه ۸ سوره تکویر چیست؟

ص:۸۹

۲۰-توطئه برای قتل امام علیه السّلام

اشاره

امام صادق علیه السّلام در مدینه زندگی می کرد.هنگامی که حکومت به عباسیان منتقل شد،«عبداللّه سفاح»اولین خلیفه عباسی امام را از مدینه به عراق آورد؛ولی پس از دیدن کرامات زیاد،آن حضرت را به مدینه بازگرداند.پس از او منصور پنج بار امام را با اهانت و جسارت به کوفه طلبید و هر بار تصمیم به قتل حضرت داشت؛ولی بر اثر بروز معجزات،از قتل آن حضرت منصرف می شد و پس از مدتی،امام به مدینه بازمی گشت.اینک به دو نمونه از این احضارها توجه کنید:

روزی منصور دوانیقی یکی از غلامان خود را نزد خود احضار کرد و به او گفت:به محض این که جعفربن محمد بر من وارد شد،گردنش را بزن.

طبق قرار امام صادق علیه السّلام بر منصور وارد شد و در حالی که به چهرهٔ منصور می نگریست،زیر لب دعایی می خواند؛سپس با صدایی آشکار گفت:

«ای آن کسی که امور همه خلقش را کفایت می کند و کسی او را کفایت نمی کند!مرا از شرّ منصور دوانیقی،کفایت کن».

منصور به جایگاه غلام نگریست،اما او را ندید و غلام نیز منصور را نمی دید.در این حال منصور از امام علیه السّلام معذرت خواست و گفت:من شما را در این گرما،به زحمت و رنج انداختم.به خانهٔ خود بازگردید.و امام صادق علیه السّلام رفت.آن گاه منصور،غلامش را دید و به او گفت:چرا دستورم را اجرا نکردی؟غلام در جواب گفت:به خدا سوگند،من جعفربن محمد را ندیدم،و چیزی بین من و او قرار گرفت.منصور به

غلامش گفت:این داستان را به هیچ کس نگو.سوگند به خدا اگر برای کسی نقل کنی،تو را خواهم کشت.

۲.باری دیگر که منصور دوانیقی امام صادق علیه السّلام را احضار کرد،وقتی فرمان منصور به امام رسید،آن حضرت برخاست و سوار بر شتر شد و دست به آسمان برداشت و چنین دعا کرد:

«خدایا تو(اموال)آن دو کودک(یتیم)را به سبب نیکی پدر و مادرشان حفظ کردی(اشاره به ماجرای موسی و خضر،در مورد خراب نکردن دیوار)،مرا نیز به سبب نیکی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمدبن علی حفظ کن.خدایا من با تمسّک به تو،گردن زدن او(منصور)را از خود دور می سازم،و از شرّ او به تو پناه می برم».آن گاه به شتربان(که افسار شتر در دستش بود):فرمان حرکت داد.

وقتی که«ربیع»(وزیر منصور)امام صادق علیه السّلام را دید،نزد ایشان آمد و گفت:ای ابا عبداللّه!دل منصور نسبت به شما بسیار سخت و بی رحم شده است و شنیدم که می گفت:

سوگند به خدا هیچ درخت خرمایی برای آنها(آل محمد علیهم السّلام)باقی نگذارم،مگر این که نابود سازم،و هیچ مالی را برای آنها باقی نگذارم،مگر این که غارت کنم،و هیچ کودکی را از آنها باقی نگذارم،مگر این که اسیر نمایم.

ربیع می گوید:دیدم امام صادق علیه السّلام زیر لب چیزی گفت و لب هایش تکان خورد.وقتی آن حضرت بر منصور دوانیقی،وارد شد،سلام کرد و نشست.

منصور جواب سلام امام را داد و گفت:سوگند به خدا تصمیم داشتم که حتی یک درخت خرما برایت باقی نگذارم و همه را ریشه کن کنم و همه اموالت را بگیرم.

امام صادق علیه السّلام فرمود:«ای امیر!خداوند،ایوب پیامبر علیه السّلام را گرفتار بلاها کرد و او صبر نمود،و به داوود علیه السّلام نعمت های فراوان داد و او شکر نمود،و یوسف را بر برادرانش چیره کرد،ولی یوسف از آنها گذشت(و انتقام نگرفت).تو هم از همین نسلی(زیرا جدّ منصور،عبّاس عموی پیامبر صلّی الله علیه و آله بود)و این نسل،کاری جز مانند کار آنها انجام ندهد».

منصور گفت:راست گفتی؛من شما را بخشیدم.

امام صادق علیه السّلام فرمود:«ای امیر!این را بدان که هیچ کس دستش به خون ما رنگین نشد،مگر این که خدا سلطنت او را واژگون نمود».

منصور از این سخن(هشدار دهنده)امام علیه السّلام خشمگین شد و برآشفت.

امام صادق علیه السّلام فرمود:«ای امیر آرام باش؛همانا این سلطنت در میان خاندان ابوسفیان بود،تا این که یزید روی کار آمد و حسین علیه السّلام را کشت و خداوند سلطنت یزید را برانداخت،و آل مروان به جای او روی کار آمدند.هشام(دهمین خلیفه اموی از آل مروان)زید،پسر امام سجّاد علیه السّلام را کشت و خداوند سلطنت او را برانداخت و«مروان بن محمد»(چهاردهمین خلیفۀ اموی)روی کار آمد.وقتی که مروان،ابراهیم را کشت،خداوند سلطنت او را نیز گرفت و به شما(بنی عباس)واگذار کرد». (بنابراین مراقب باشید که اگر ظلم کنید،خدا ریشۀ شما را می کند.)

منصور دوانیقی از بیان امام علیه السّلام متأثر شد و به امام علیه السّلام گفت:راست گفتی؛اکنون مهم ترین حاجت خود را بگو تا برآورم.امام صادق علیه السّلام فرمود:اجازه بده تا بروم.منصور گفت:اذن بر عهده خودتان است؛هروقت خواستی برو.

امام صادق علیه السّلام از نزد منصور خارج شد و ربیع(وزیر دربار)امام علیه السّلام را بدرقه کرد،و به امام علیه السّلام عرض کرد:منصور دستور داده تا هزار درهم به شما بدهم.امام صادق علیه السّلام فرمود:نیازی به آن ندارم.ربیع گفت:اگر نگیری،منصور خشمگین می شود؛بگیر و در راه خدا صدقه بده.

ص:۹۲

پرسش

۱.آیا حکومت عباسیان امام صادق را در مدینه آزاد گذاشت؟

۲.امام صادق علیه السّلام پیش از رفتن به دربار منصور،در راز و نیاز با خدا چه گفت؟

۳.امام صادق علیه السّلام در پاسخ تهدید منصور چه فرمود؟

۴.امام صادق علیه السّلام درباره سزای کسی که دستش به خون ائمه رنگین شود،چه فرمود؟

۵.منصور دوانیقی پس از منصرف شدن از کشتن امام،چگونه از ایشان دلجویی کرد؟

ص:۹۳

۲۱–رحلت امام صادق علیه السّلام

اشاره

امام صادق علیه السّلام در بستر بیماری بود و لحظات پایانی عمر شریفش را می گذارند.«سالمه»کنیز امام صادق علیه السّلام می گوید:امام لحظاتی از هوش رفت و وقتی به هوش آمد،فرمود:به«حسن افطس»(پسرعموی آن حضرت)مبلغ هفتاد دینار بدهید.پرسیدم:آیا به حسن افطس که با خنجر به شما حمله کرد و می خواست شما را بکشد،پول بدهیم؟!امام علیه السّلام فرمود:آیا نمی خواهی از کسانی باشم که خداوند در تمجید آنان فرموده:«کسانی که پیوندهایی را که خدا به آن فرمان داده،برقرار می کنند و از بدی روز حساب بیم دارند؟».

«ابو بصیر»از یاران امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پس از رحلت امام علیه السّلام برای تسلیت نزد همسرشان«امّ حمیده»(مادر امام کاظم علیه السّلام)رفتم.او گریست و من هم گریستم سپس گفت:ای ابا محمد!(کنیه ابوبصیر)اگر امام صادق را هنگام مرگ می دیدی،چیز عجیبی مشاهده می کردی؛چشمانش را باز کرد و فرمود:هر کس را که با من نسبت خویشی دارد جمع کنید.ما همه را جمع کردیم و سعی کردیم تا حتی یک نفر هم از این دعوت جا نماند.وقتی همه جمع شدند،به آنان نگریست و تنها یک جمله فرمود:«شفاعت ما به آنان که نماز را سبک بشمارند نمی رسد.»

یکی از شاگردان امام به عیادت ایشان آمد او امام را چنان لاغر و بی رمق دید که بی اختیار گریست.امام علیه السّلام فرمود:چرا گریه می کنی؟پاسخ داد:شما را در این حال می بینم،گریه نکنم؟!امام علیه السّلام فرمود:«گریه نکن؛همه نیکی ها به مؤمن عرضه می شود.اگر اعضای بدن او قطعه قطعه شود،برای او خیر است و اگر از مشرق تا مغرب عالم را مالک گردد،

برای او خیر است».امام صادق علیه السّلام در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری در ۶۵ سالگی در مدینه رحلت فرمودند و جنازه ایشان را در قبرستان بقیع،کنار قبر پدر و جدّشان به خاک سپردند.

وصیت سیاسی امام صادق علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام در شرایطی می زیست که حتی نمی توانست وصی و امام پس از خود را معرّفی کند.از این رو با سیاست مدبّرانه خود،به گونه ای وصیت کرد تا جان وصی حقیقی خود(امام موسی کاظم علیه السّلام)را از خطر منصور دوانیقی حفظ کند.

«ابوایوب نحوی»می گوید:منصور در نیمه های شبی مرا طلبید.نزدش رفتم و دیدم روی کرسی(صندلی)نشسته و شمعی در برابرش است و نامه ای در دست دارد.وقتی بر او سلام کردم،نامه را به طرف من انداخت و گریه کرد؛گفت:این نامه«محمدبن سلیمان»(والی مدینه)است که در آن خبر داده:جعفربن محمد علیه السّلام وفات کرده و آن گاه سه بار گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ ،در کجا مانند جعفر یافت می شود؟سپس گفت برای محمدبن سلیمان بنویس:اگر او(امام صادق علیه السّلام)به شخص معینی وصیت کرده،او را احضار کن و گردنش را بزن.نامه را نوشتم و به سوی مدینه فرستاده شد.وقتی پاسخ نامه آمد،در آن نوشته شده بود:جعفربن محمد علیه السّلام به پنج نفر وصیت کرده است:

۱.منصور دوانیقی؛۲.محمدبن سلیمان(والی مدینه)؛۳.عبدالله(یکی از پسرانش)؛۴.حمیده(مادر امام کاظم علیه السّلام)؛۵.موسی علیه السّلام.

در حقیقت،وصی امام صادق علیه السّلام همان موسی بن جعفر علیه السّلام بود،ولی آن حضرت با این سیاست،می خواست جان وصی خود را حفظ کند.

شیعیان و پیروان امام از این وصیت نامه،جانشین واقعی امام را شناختند؛زیرا دو نفر اول جزو ظالمین بودند،در حالی که جانشین امام باید معصوم باشد و فرد سوم یعنی عبداللّه،اگر چه پسر بزرگ امام بود،اما نقصی در پایش داشت و نمی توانست جانشین باشد؛زیرا امام باید از جهت بدنی نیز کاملا سالم باشد،و حمیده مادر امام هم اگر چه بانویی بزرگوار و مادر امام موسی کاظم بود،اما زن نمی تواند امام باشد و به این ترتیب برای شیعیان معلوم شد که جانشین امام صادق علیه السّلام کسی جز فرزندش موسی نیست.

منصور پس از دریافت جواب نامه گفت:این پنج نفر را نمی توانم بکشم!

ص:۹۵

چرا او را ترساندم ؟

«سفیان ثوری» که یکی از صوفیان معروف عصر امام صادق علیه السّلام بود.روزی به حضور امام علیه السّلام آمد و آن حضرت را بسیار غمگین دید.علت را پرسید.امام فرمود:من اهل خانه را از رفتن به پشت بام نهی کرده بودم.امروز وقتی به خانه آمدم،دیدم یکی از کنیزان که فرزند کوچکم را نگه داری می کرد،از پله های نردبان بالا رفته،قصد رفتن به پشت بام را دارد؛اما مرا که دید،لرزه بر اندامش افتاد و کودک از آغوشش رها شد و به زمین خورد و از دنیا رفت.ناراحتی من برای مرگ کودک نیست؛بلکه از این ناراحتم که چرا موجب ترس و وحشت او شدم.

پس امام علیه السّلام کنیز را دلداری داد و او را در راه خدا آزاد کرد.

یاد خدا در همه حال

۱.روزی بر سر سفره ای نشسته بودند؛کاسه ای آب گوشت آوردند و نزد امام علیه السّلام گذاشتند.امام علیه السّلام لقمه نانی در آن زد و آن را داغ دید؛پس دست از غذا کشید تا کمی سرد شود.سپس فرمود:پناه می بریم به خدا از آتش دوزخ؛پناه می بریم به خدا از آتش دوزخ.این سخن را آن قدر تکرار کرد تا آب گوشت سرد شد و سپس فرمود:ما قدرت تحمل داغی آب گوشت را نداریم؛چگونه می توانیم آتش دوزخ را تحمل کنیم؟!

۲.روزی هنگام راه رفتن،بند کفش امام علیه السّلام پاره شد و کفش از پای ایشان درآمد.با پای برهنه راه می رفت و با خدای خود چنین راز و نیاز می کرد:پروردگارا!مرا به اندازهٔ یک چشم به هم زدن نه کمتر و نه بیشتر به خود وامگذار.امام علیه السّلام این عبارت را در حالتی تکرار می کرد که قطرات اشک از چشمانش جاری بود.

پرسش

۱.حدیث سالمه در مورد سفارش امام به پسرعمویشان را نقل کنید؟

۲.حدیث ابوبصیر از حمیده،همسر امام صادق علیه السّلام را در آخرین لحظات زندگی بنویسید.

۳.تاریخ و سنّ رحلت امام صادق و محل دفن ایشان را بنویسد؟

۴.امام صادق علیه السّلام در وصیت سیاسی خود چه کسانی را وصی خود قرار داد؟چرا؟

۵.شیعیان چگونه از روی وصیت سیاسی امام،جانشین حقیقی ایشان را شناختند؟

۶.نمونه ای از یاد همیشگی خدا در زندگی امام صادق علیه السّلام را ذکر کنید.

۲۲-مناظره امام علیه السّلام با عبدالملک

اشاره

«هشام بن حکم»می گوید:در سرزمین مصر دانشمندی به نام«عبدالملک»زندگی می کرد و پسری به نام«عبداللّه»داشت.او خدا را قبول نداشت و اعتقادش این بود که جهان خلقت خودبه خود آفریده شده است.او که از امام صادق و آراء عقاید ایشان با خبر شده بود،به مدینه آمد تا امام را ملاقات کند.اما امام به مکّه رفته بودند.عبدالملک به مکّه آمد و در صفوف طواف کنندگان امام صادق علیه السّلام را ملاقات کرد.امام نام وکنیه او را پرسید.سپس فرمود:این ملکی(پادشاهی)که تو بندهٔ او هستی کیست؟از حاکمان زمین است یا از حاکمان آسمان و بگو بدانم پسر تو که نامش عبدالله است بندهٔ خدای آسمان است یا خدای زمین؟

عبدالملک در جواب دادن سرگردان شده بود.امام علیه السّلام به او فرمود:بعد از طواف نزد من بیا تا با هم گفت وگو کنیم.پس از طواف،عبدالملک نزد امام آمد و در برابر ایشان نشست.

امام علیه السّلام از او پرسید:آیا قبول داری که این زمین زیر و رو و ظاهر و باطنی دارد؟عبدالملک گفت:آری.امام پرسید:زیر زمین رفته ای؟عبدالملک گفت:خیر.امام فرمود:چه می دانی در زیر زمین چه خبر است؟عبدالملک گفت:در زمین نمی دانم؛اما گمان می کنم در زیر زمین چیزی وجود ندارد.امام فرمود:گمان و شک نوعی درماندگی است.آیا به آسمان بالا رفته ای؟عبدالملک گفت:خیر.امام فرمود:آیا می دانی در آسمان چه خبر است و چه چیزهایی وجود دارد؟عبدالملک گفت:خیر.سپس امام فرمود:عجبا تو که به شرق و غرب نرفته ای و به داخل زمین و به آسمان نرفته ای،با این همه

ناآگاهی،باز منکر موجودات در آسمان و زمین هستی!آیا شخص عاقل چیزی را که از آن آگاهی ندارد،انکار می کند؟!

امام علیه السّلام تا این جا برای او اثبات کرد که اگر انسان به نبودن چیزی یقین ندارد،نمی تواند آن را انکار کند.سپس فرمود:ای برادر مصری!ما هرگز در وجود خدا شک نداریم.مگر تو خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که در صحنه افق آشکار می شوند و هر کدام در مسیر خود حرکت کرده و سپس بازمی گردند؟اگر آنها مجبور به این حرکت نیستند،پس چرا روز،شب و شب،روز نمی گردد؟!ای برادر مصری!به خدا سوگند آنان در مسیر حرکت خود مجبورند و کسی آنها را مجبور کرده که از آنها فرمان رواتر و استوارتر است.

عبدالملک گفت:راست گفتی.سپس امام فرمود:ای برادر مصری!آن چه شما به آن اعتقاد دارید و گمان می کنید که روزگار گرداننده موجودات است و مردم را می برد،پس چرا آنها را بازنمی گرداند؟!ای برادر مصری!همه موجودات مجبورند.چرا آسمان در بالا و زمین در پایین است؟چرا آسمان به زمین نمی افتد؟و چرا از زمین به آسمان نمی چسبد؟چرا ساکنان آن به هم برخورد نمی کنند؟

عبدالملک که در برابر استدلال قوی امام درمانده بود،سرانجام گفت:خدا آنان را نگه می دارد و به این ترتیب عبدالملک به وجود خداوند آفریدگار جهان ایمان آورد.

«حُمران بن اعین»که در این مناظره حضور داشت،به امام صادق علیه السّلام عرض کرد:اگر خدا نشناسان به دست شما ایمان آوردند،کفار هم به دست پدر شما ایمان آوردند.

عبدالملک از امام خواست تا او را از شاگردان خودش قرار دهد.امام به هشام بن حکم فرمود:عبدالملک را نزد خود ببر و احکام اسلام را به او بیاموز.هشام،او را نزد خود برد و عقاید و احکام اسلام را به او آموخت؛به گونه ای که امام صادق ایمان آن مؤمن را پسندید.

نمونه ای از کلمات امام صادق علیه السّلام

۱.انَّ الذَّنبَ یحْرِمُ العَبْدَ الرِّزقَ

گناه،انسان را از روزی محروم می کند.

۲.لسْتُ احِبُّ انْ ارَی الشّابَّ منکم الاّ غادِیاً فی حالین امّا عالماً او متعلّماً

دوست ندارم که شما جوانان را جز در یکی از دو حال بنگرم:۱.عالم و دانشمند؛۲.دانشجو.

۳.ثَلاثهٌ تُورثُ المُحبه:الدینُ و التّواضُعُ وَالبَذلُ

سه چیز موجب جلب محبت و دوستی دیگران می شود:۱.دین داری؛۲.تواضع؛۳.بذل و بخشش.

۴.من بدأ بالکلام قبل السلام فلا تجیبوهُ

کسی که قبل از سلام کردن آغاز سخن کرد،جوابش ندهید.

۵.منعُ الجود سُوءُ الظّنّ بالمعبودِ

بخشش نکردن نشانهٔ بدگمانی به خداوند است.

۶.لایتمُّ المعروف الاّ بثلاثه:بتعجیله و تصغیره و سِتْرِهِ

کمال احسان و نیکوکاری به سه چیز است:۱.انجام سریع آن؛۲.کوچک شمردن آن؛۳.پوشیده نگه داشتن آن.

۷.من صحّهِ یقین المرءِ المُسلمِ انْ لا یرضی النّاسَ بِسَخَطِ اللهِ

از نشانه های درستی ایمان انسان مسلمان این است که با راضی کردن مردم،خدا را به خشم نیاورد.

۸.الدّینُ غمٌّ باللیلِ وَ ذُلٌّ بالنّهارِ

بده کاری(دِین)،اندوه شب و خواری روز است.

۹.حُسنُ الخُلقِ مِنِ الدّینِ و هوَ یزیدُ فی الرّزقِ

اخلاق نیکو از دینداری است و باعث زیادی روزی می شود.

۱۰.اَحبُّ اخْوانی الَی مَنْ اهْدا الَی عُیوبی

محبوب ترین دوستانم کسی است که عیوبم را به من بگوید.

ص:۱۰۰

پرسش

۱.چرا امام صادق علیه السّلام از دانشمند مصری پرسید:آیا به زیر زمین یا آسمان رفته ای؟

۲.چرا امام صادق علیه السّلام به دانشمند مصری گفت که خورشید و ماه در حرکات خودمجبورند؟

۳.امام صادق علیه السّلام همواره دوست می داشت که جوانان را در چه حالی ببیند؟

۴.به فرمودۀ امام صادق علیه السّلام کمال احسان و نیکی به دیگران در چیست؟

۵.به فرمودۀ امام صادق محبوب ترین دوست انسان کیست؟

۶.اثر سوء گناه را با حدیثی از امام صادق علیه السّلام بیان کنید.

ص:۱۰۱

۲۳–ولادتی در ابواء

اشاره

در روز هفتم صفر سال ۱۲۸هجری کاروان حجّ امام صادق علیه السّلام از مکّه به سوی مدینه بازمی گشت و در سرزمین«ابواء»بار انداخته بود.این منطقه،همان جایی است که وقتی پیامبر گرامی اسلام در سنین کودکی با مادرش از مدینه به سوی مکّه بازمی گشت،آمنه از دنیا رفت و در همین جا به خاک سپرده شد.

۴۸ سال از عمر شریف امام صادق علیه السّلام گذشته بود و آخرین خلیفه اموی یعنی«مروان حمار»بر مسلمین حکومت می کرد.یکی از افراد خانوده امام که در این کاروان شرکت داشت،همسر ایشان به نام«حمیده»بود.او قبلا کنیزی از اهالی اندُلُس بود و امام باقر علیه السّلام او را خریده و به فرزندش جعفر بخشیده بود.امام باقر علیه السّلام پس از خریدن وی از نامش پرسید و کنیز گفت نامم حمیده است.امام باقر علیه السّلام برایش چنین دعا کرد:«امیدوارم که در دنیا و آخرت ستوده باشی.»امام صادق در مورد همسرش حمیده چنین فرمود:«حمیده مانند شمش طلا،خالص از ناپاکی هاست و فرشتگان همواره او را نگه داری کردند تا به من رسید».اینک حمیده توفیق یافته تا در خدمت امام و همسرش به سفر حج رفته و اکنون در مراجعت از مکّه به روستای ابواء رسیده اند.«ابوبصیر»می گوید:وقتی به سرزمین ابواء رسیدیم،خبر رسید که حمیده را درد زایمان گرفته است.امام صادق علیه السّلام بی درنگ برخاست و نزد حمیده رفت و پس از مدتی بازگشت.اصحاب از حمیده پرسیدند؟

امام علیه السّلام فرمود:خداوند حمیده را سالم و سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود که در میان مخلوقاتش ازهمه بهتر است.حمیده دربارهٔ آن نوزاد،مطلبی به من گفت،به گمانش من نمی دانم و حال آن که از او آگاه ترم.

ص:۱۰۲

ابوبصیر پرسید:قربانت شوم آن مطلب چه بود؟

امام علیه السّلام فرمود:«حمیده گفت وقتی آن نوزاد به دنیا آمد،دست هایش را روی زمین گذاشت و سر به آسمان بلند کرد.من به حمیده گفتم:این کار نشانهٔ رسول خدا و نشانه وصی و جانشین بعد از اوست».

به این ترتیب امام صادق علیه السّلام از امامت فرزندش موسی و جانشین پس از خود که ۲۰ سال بعد از این تاریخ به امامت مسلمین رسید،خبر داد.امام صادق علیه السّلام پس از آن که به مدینه رسیدند،سه روز پیاپی به مناسبت ولادت مبارک موسی،مردم مدینه را اطعام کردند.کسی از ایشان پرسید چقدر این فرزندت را دوست می داری؟!امام علیه السّلام فرمود:«دوست می داشتم که فرزندی غیر از او نمی داشتم تا همه دوستی من برای او بود».

سخن گفتن در گهواره

«یعقوب سرّاج»می گوید:به حضور امام صادق علیه السّلام رفتم،دیدم در کنار گهوارهٔ پسرش موسی ایستاده و مدتی طولانی با او راز گفت.پس از آن که فارغ شد،نزدیکش رفتم،به من فرمود:نزد مولایت برو و بر او سلام کن.نزدیک رفتم و بر طفل در گهواره سلام کردم و او جواب مرا با کلامی شیوا داد و سپس به من فرمود:«برو آن نامی را که دیروز بر دخترت گذاشته ای تغییر بده؛زیرا این نام را خداوند دشمن می دارد».این سخن را موسی در حالی به من گفت که روز گذشته من صاحب دختری شده و نام او را«حمیرا»گذاشته بودم.امام صادق علیه السّلام به من فرمود:«برو و به دستور موسی عمل کن تا هدایت شوی».من رفتم و نام دخترم را عوض کردم.

پاسخ به ابوحنیفه

عصر امامت حضرت صادق علیه السّلام بود و موسی دوران نوجوانی خود را می گذراند.روزی«ابوحنیفه»(رئیس مذهب حنفی)خدمت امام صادق علیه السّلام آمد و چنین گفت:پسرت موسی را دیدم که نماز می خواند و مردم در پیش روی او رفت و آمد می کردند،ولی موسی از رفت و آمد آنان جلوگیری نمی کرد.امام صادق،فرزندش موسی را به حضور طلبید و به او فرمود:ابوحنیفه می گوید:تو نماز می خواندی و مردم جلوی روی تو رفت و آمد می کردند و تو از آنان جلوگیری نمی کردی؟

ص:۱۰۳

موسی به پدر چنین پاسخ داد:آری ای پدر!آن کسی که من برای او نماز می خواندم،به من نزدیک تر از سایر مردم بود؛چنان که خداوند می فرماید:«ما به انسان از رگ قلبش نزدیک تریم» (۱).

ایمان عاریه ای

«عیسی شَلْقان»می گوید:روزی در جایی نشسته بودم و موسی بن جعفر در حالی که بره ای همراهش بود،از کنار من گذشت.به او گفتم:ای پسر!می بینی پدر شما(امام صادق علیه السّلام،چه می کند؟یک بار به ما دستور می دهد که«ابوالخطاب»(محمدبن مقلاس)را دوست بداریم بار دیگر دستور می دهد که او را لعن کنیم و از او بیزاری بجوییم.موسی بن جعفر علیه السّلام که کودکی خردسال بود،فرمود:همانا خداوند بعضی از انسان ها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است و بعضی را برای کفر دائمی آفریده و به بعضی ایمان عاریه ای داد که آنان را«مُعارین»گویند و خداوند هرگاه بخواهد،ایمان را از آنها می گیرد.ابوالخطاب از این گونه است که به او ایمان عاریه ای داده شده.بنابراین در آن زمان که ایمان داشت،امام صادق علیه السّلام فرمود او را دوست بدارید،اما اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده،فرمود که او را لعنت کنید.

عیسی می گوید:به حضور امام صادق علیه السّلام رفتم و آن چه را که به فرزندش موسی گفته بودم و جواب او را برای ایشان گفتم.امام صادق علیه السّلام فرمود:«این کلام از جوشش نبوّت است».

۱- (۱) .ق،آیهٔ ۱۶.

پرسش

۱.تاریخ و محل ولادت و نام مادر حضرت امام موسی بن جفعر را بنویسید.

۲.امام صادق در مورد همسرشان حمیده چه فرمودند؟

۳.حمیده پیرامون ولادت فرزندش موسی به امام علیه السّلام چه گفت و امام چه پاسخی فرمودند؟

۴.امام صادق علیه السّلام دربارهٔ دوست داشتن موسی چه فرمود؟

۵.حضرت موسی بن جعفر وقتی در گهواره بودند،به یعقوب سراج چه دستوری دادند؟

۶.پاسخ حضرت موسی بن جعفر به اشکال ابوحنیفه دربارهٔ نماز خواندنشان چه بود؟

۷.ایمان عاریه ای را از کلام حضرت موسی بن جعفر بیان کنید.

ص:۱۰۵

۲۴-پاسخی دیگر به ابوحنیفه

اشاره

ابوحنیفه به منزل امام صادق علیه السّلام وارد شد و فرزندش موسی را در راهرو خانه دید.او برای امتحان موسی گفت:ای پسر!اگر غریبی خواسته باشد قضای حاجت کند،کجا برود؟موسی جواب داد:ای شیخ!بی ادبی کردی!چرا سلام نکردی؟!ابوحنیفه شرمنده شد و از خانه بیرون رفت و سپس بازگشت و سلام کرد و در حالی که بزرگی این کودک در قلبش جلوه گر شده بود،سؤال خود را تکرار کرد.حضرت کاظم علیه السّلام پاسخ داد:«از کناره نهرها که محل بردن آب است و سایه دیوارها که جای ورود افراد است و محل افتادن میوه ها از درختان و پشت دیوار خانه ها و معابر عمومی و کنار آب های جاری و راکد دوری کند و رو به قبله و پشت به قبله هم نباشد.غیر از این هر جا که می خواهد می تواند.»این پاسخ کامل،امام را در چشم و قلب ابوحنیفه بزرگ جلوه داد.ابوحنیفه که خود اعتقاد داشت اگر انسان گناهی انجام دهد،به خواست خداوند است و نباید خداوند او را مجازات کند،سؤالی را در این زمینه مطرح کرد:ای پسر رسول خدا!انسان که گناه می کند گناهش از آن کیست؟موسی بن جعفر به او نگاه کرد و فرمود:بنشین تا جواب تو را بدهم.سپس فرمود:آن کس که گناه می کند،از سه حال خارج نیست:

۱.خدا گناه می کند؛

۲.خود او گناه می کند؛

۳.هر دو گناه می کنند.

اگر بگوییم خدا گناه می کند،خداوند عادل تر از آن است که خود گناه کند و بنده اش را مجازات کند و اگر بگوییم گناه را هر دو انجام می دهند پس خداوند در گناه

کردن با بنده اش شریک است و چون خداوند از شریک خود قوی تر است،بنابراین او به مجازات گناه سزاوارتر است و اگر گناه انسان گنه کار،تنها به حساب خودش باشد،در این صورت امر و نهی خداوند متوجه اوست و اگر گناه نکرد،سزاوار پاداش بهشت است وگرنه سزاوار مجازات دوزخ خواهد بود.

ابوحنیفه در برابر پاسخ متین و استوار این کودک آیه ۳۴ سوره آل عمران را خواند که خداوند می فرماید:

«آنان فرزندانی بودند که کمالات را از یکدیگر به ارث می بردند و خداوند شنوا و داناست».

در جست جوی امام

در درس بیست و یکم خواندید که«منصور دوانیقی»دوّمین خلیفه عباسی پس از شهادت امام صادق علیه السّلام در جست جوی امام و جانشین پس از ایشان بود تا او را از بین ببرد،اما وقتی از وصیت نامه سیاسی امام باخبر شد و دریافت که امام پنج نفر را به جانشینی خود منصوب کرده که یکی از آنها خودش می باشد گفت:راهی برای کشتن آنان نیست،امّا هم چنان جاسوسان منصور در مدینه،جانشین واقعی امام صادق علیه السّلام را جست جو می کردند.«هشام بن سالم»می گوید:بعد از شهادت امام صادق من و«مؤمن الطاق»و سایر شیعیان در جست جوی امام بودیم و می گفتیم که«عبداللّه»فرزند بزرگ امام صادق جانشین ایشان و امام پس از اوست؛زیرا قبلا از خود امام صادق علیه السّلام شنیده بودیم که فرزند بزرگ هر امام،در صورتی که نقصی در بدن نداشته باشد،امام پس از اوست.بنابراین من و مؤمن الطاق نزد عبداللّه بن جعفر رفتیم و هم چنان که مسائلی را از پدرش می پرسیدیم،از او چند مسئله در مورد زکات پرسیدیم.عبداللّه اظهار بی اطلاعی کرد و ما فهمیدیم که او امام نیست.

از نزد او بیرون آمدیم و در کوچه های مدینه سرگردان بودیم و نمی دانستیم چه کسی را امام خویش قرار دهیم و با خود می گفتیم:آیا به سوی مُرجئه یا قَدَریه یا زیدیه یا معتزله یا به سوی خوارج برویم؟(فرقه های منحرف دینی در آن زمان)در همین حال،پیرمردی را دیدم که با دستش اشاره می کرد و مرا به سوی خود می خواند.ترسیدم که یکی از جاسوسان منصور دوانیقی باشد؛زیرا منصور جاسوسانی را در مدینه گمارده بود

تا هر کس را که شیعیان بر امامت او اتفاق کردند،گردن بزنند.من به مؤمن الطاق گفتم:تو از من دور شو و جان خود را نجات بده.به طرف پیرمرد رفتم و گمان می کردم که کارم تمام است و راه خلاصی از او ندارم.با او می رفتم تا آن که مرا به در خانه موسی بن جعفر علیه السّلام رساند و سپس مرا رها کرد و رفت.

در همان لحظه خادمی که بیرون در ایستاده بود به من گفت:داخل بیا،خدا رحمت کند تو را.داخل شدم و حضرت موسی بن جعفر را دیدم.ایشان بدون مقدمه فرمودند:نه به سوی مُرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه به سوی خوارج؛بلکه به سوی ما،به سوی ما،به سوی ما.پرسیدم:پدرتان از دنیا رفت؟پاسخ داد،آری.پرسیدم:بعد از ایشان چه کسی امام ماست؟پاسخ فرمود:اگر خدا بخواهد که تو را هدایت کند،هدایت می کند.

گفتم:قربانت شوم،عبداللّه گمان می کند که امام پس از پدرش می باشد.فرمود:عبداللّه می خواهد که خدا پرستش نشود.

پرسیدم:قربانت شوم پس از ایشان امام ما کیست؟فرمود:اگر خداوند بخواهد،تو را هدایت می کند.پرسیدم آیا شما امام هستید؟فرمود:من این را نمی گویم.با خود گفتم:حتماً به سبب شرایط موجود باید به گونه ای دیگر سؤال کنم؛پس از ایشان پرسیدم:قربانت شوم!آیا شما امامی دارید؟پاسخ داد:خیر.از این پاسخ فهمیدم که خود ایشان امام پس از پدرش می باشد.در همان لحظه،بزرگی و عظمت امام بر دلم سایه افکند و پرسیدم:آیا از این به بعد هر چه از پدرتان می پرسیدیم،از شما بپرسیم؟امام علیه السّلام فرمود:بپرس،پاسخ آن را می گیری،اما امامت مرا آشکار نکن که اگر چنین کردی،نتیجه آن کشتن است.از امام سؤال هایی کردم و امام را دریای علم یافتم.به امام عرض کردم:شیعیان و پیروان شما سرگردانند؛من چگونه آنان را به سوی شما دعوت کنم و حال آن که فرمودید امامت شما را مخفی کنم؟فرمود:به آنان که اعتماد داری بگو،اما از آنان هم قول بر کتمان بگیر؛وگر نه موجب کشتار می شوند و با دستش به گلویش اشاره کرد.

هشام بن سالم می گوید:از نزد امام خارج شدم و مؤمن الطاق و سایر یاران امام را از این داستان آگاه کردم و دیگر کسی سراغ عبدالله نرفت.

ص:۱۰۸

پرسش

۱.امام کاظم علیه السّلام در پاسخ سؤال ابوحنیفه دربارۀ محل قضای حاجت چه فرمود؟

۲.عقیده ابوحنیفه دربارۀ گناه انسان چه بود؟

۳.امام موسی بن جعفر دربارۀ گناه انسان چه فرمود؟

۴.چرا هشام بن سالم که در جست وجوی امام بود،ابتدا نزد عبداللّٰه بن جعفر رفت؟

۵.هشام بن سالم پس از شناختن امام واقعی خود،چه کرد؟

۶.برخی فرقه های منحرف دینی در زمان امام صادق علیه السّلام را نام ببرید.

ص:۱۰۹

۲۵-دوران امامت

اشاره

حضـرت امام موسـی کاظم علیه السّلام در سن ۲۰ سالگی،پس از شـهادت پـدرشان در سال ۱۴۸ هجری به امامت و جانشـینی پیامبر صـلّی الله علیه و آله رسـیدند و مـدت امامت ایشان ۳۵ سال بود.پیامبر خـدا صـلّی الله علیه و آله در حـدیث ابوهریره که جانشـینان پس از خود،از نسل حسین را معرّفی کرد،در مورد امام موسی کاظم چنین فرمود:«ای اباهریره!خداوند از صلب جعفر فرزندی را خارج می کند که پاک و پاکیزه و گندمگون و متوسط القامه است و هم نام موسی بن عمران است».

امـام موسـی کـاظم علیه السّـلام مـدت ده سال از دوران امامتش را در عصـر حکومت منصور دوانیقی،در شدیـدترین خفقان و محدودیت به سر برد.دست منصور به خون امام و امازادگان آغشته بود.دشمنی و کینه منصور با اهل بیت پیامبر و فرزندان آنها تا آن جا بود که پس از اطلاع از شـهادت امام صادق علیه السّلام به«محمدبن سلیمان»،فرماندارش در مدینه نامه نوشت که اگر جعفربن محمد شخص معینی را جانشین خود قرار داده،او را احضار کن و گردنش را بزن.

مهم ترین کار امام موسـی کاظم علیه السّـلام در این دوران سـخت،استمرار شیوهٔ پدر،یعنی ادارهٔ دانشگاه جعفری و استحکام و گسترش آن بود؛به طوری که با شـهادت امام صادق علیه السّـلام نه تنها این دانشگاه تعطیل نشد،بلکه با رهبری امام کاظم علیه السّلام رونق خود را حفظ کرد.

نمونه ای از قساوت با اهل بیت

منصور دوانیقی در سال ۱۵۸ هجری قمری مُرد و به جای او فرزندش«مهدی عباسی»

نشست.منصور در اواخر عمرش کلیدهای یکی از خزانه هایش را به عروسش به نام«ریطه»که همسر مهدی عباسی بود سپرد و به او وصیت کرد تا زنده هستم،آن خزانه را باز نکن و بعد از من،با حضور جانشین من(مهدی عباسی)آن را باز کن.

وقتی منصور درگذشت،ریطه گمان می کرد در آن خزانه جواهرات بی نظیری وجود دارد،پس همراه شوهرش به سوی آن خزانه رفت و در آن را باز کردند،اما با کمال تعجّب پیکر بیش از یکصد نفر از سادات علوی را دیدند که نام و نشان هر کدام در کنار جنازه شان نوشته شده بود.

بنابراین در می یابیم که علت وصیت نامه سیاسی امام صادق علیه السّلام چه بود؟و چرا امام کاظم علیه السّلام خود را آشکارا به عنوان جانشین پدر معرّفی نمی کرد.

امام موسی کاظم علیه السّلام در برابر مهدی عباسی

امام موسی کاظم علیه السّلام از آغاز عمر تا پایان حکومت منصور در مدینه می زیست،اما وقتی مهدی عباسی به حکومت رسید،چندین بار امام را به اجبار از مدینه به بغداد(پایتخت حکومت)آورد و ایشان را زندانی کرد.در یکی از شب ها که امام در زندان بود،مهدی عباسی در نیمه های شب«حمیدبن قَحطَبَه»جلاد مخصوص خود را به حضور طلبید و به او گفت:اخلاص پدر و برادرت نسبت به ما(بنی عباس)از روز،آشکارتر است؛ولی اخلاص تو بستگی به میزان اجرای فرمان من دارد.

حمیدبن قحطبه:جان و مالم فدای شما.

مهدی عباسی:این گونه فدا شدن مربوط به سایر مردم است.

حمیدبن قحطبه:جان،مال،زن و فرزندم فدای شما.

مهدی سکوت کرد و جواب او را نداد.حمیدبن قحطبه این بار گفت:جان،مال،زن،فرزند و دینم فدای شما.

مهدی عباسی:آفرین،اکنون آمادگی تو را دریافتم؛به تو امر می کنم که سحرگاه،موسی بن جعفر را غافلگیر کرده و او را بکشی.

حمید قول داد که این فرمان را اجرا کند.همان شب مهدی عباسی در عالم خواب حضرت علی علیه السّلام را دید که به او اشاره می کند و آیه ۲۲ سوره محمد را می خواند و

می فرماید:آیا چنین انتظار می رود که اگر حاکم بر مردم شدید،در زمین فساد کرده و قطع رحم نمایید؟مهدی وحشت زده از خواب بیدار شد؛زیرا که مهدی عباسی با فرمانی که به حمید داده بود هم مرتکب فساد در زمین شده بود و هم می خواست قطع رحم کند؛زیرا بنی عباس از فرزندان عباس عموی پیامبر بودند و ائمه را گاهی به نام پسرعمو صدا می کردند.

مهدی فورا کسی را به سراغ حمیدبن قحطبه فرستاد و از او خواست که فرمانی را که داده است اجرا نکند و سپس امام را با احترام بسیار آزاد کرد.

تأیید امام موسی کاظم علیه السّلام از شهید فخّ

پس از مرگ مهدی عباسی،پسرش«هادی عباسی»به عنوان چهارمین خلیفه عباسی روی کار آمد؛اما بیش از یک سال حکومت نکرد.در این زمان قیام قهرمانانه«حسین بن علی»شهید فخّ بر ضد حکومت طاغوتی عباسیان رخ داد.امام کاظم علیه السّلام گرچه به عللی نمی توانست به طور مستقیم در این مبارزه شرکت کند؛امّا قیام حسین بن علی(شهید فخّ)را وقتی برای خداحافظی نزد ایشان آمد چنین تأیید فرمود:«پسرعمو تو کشته می شوی؛بنابراین با آنان نیکو بجنگ.این مردم در ظاهر دم از اسلام می زنند،اما در باطن مشرکند من مصیبت شما گروه خویشانم را به حساب خدا می گذارم».

حسین بن علی در ۸ ذی حجه سال ۱۶۹ هجری در محلی به نام«فخّ»در شش کیلومتری مکّه با همراهانش به شهادت رسید.پس از شهادت،سرهای آنان را به مدینه آوردند.امام کاظم علیه السّلام فرمود:«حسین در گذشت اما به خدا سوگند او مسلمانی شایسته،روزه دار و شب زنده دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می کرد و در میان دودمانش بی نظیر بود».

ص:۱۱۲

پرسش

۱.حضرت موسی بن جعفر در چه سالی و در چند سالگی به امامت رسیدند و امامت ایشان چند سال طول کشید؟

۲.پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله پیرامون ولادت امام موسی بن جعفر به ابوهریره چه فرمودند؟

۳.نمونه ای از رفتار منصور دوانیقی با سادات علوی را بنویسید.

۴.پس از منصور دوانیقی چه کسی به حکومت رسید و چرا از تصمیم خود مبنی بر قتل موسی بن جعفر علیه السّلام منصرف شد؟

۵.امام کاظم در تأیید قیام شهید فخّ چه فرمود؟

۶.حسین بن علی(شهید فخّ)در زمان کدام خلیفه عباسی و در چه تاریخی و در کجا به شهادت رسید؟

ص:۱۱۳

۲۶–نمونه ای از هوس بازی های هارون الرشید

اشاره

پس از مرگ هادی عباسی،برادرش«هارون الرشید»به حکومت رسید.مدّت پانزده سال از امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام با پنجمین طاغوت عباسی همزمان بود.هارون در هوس بازی و حیف و میل بیت المال سرآمد تاریخ بود.او برای میهمانی ازدواج با همسرش«زبیده»،۵۵ میلیون درهم خرج کرد.روزی در حالی که خنده بر لب داشت،از کاخ همسرش زبیده بیرون آمد و چون از علت خنده اش پرسیدند،پاسخ داد:در کاخ زبیده خوابیده بودم؛از صدای ریختن سکه های طلا از خواب بیدارم شدم،گفتند سیصدهزار سکه است که از مصر آورده اند.زبیده گفت این سکه ها را به من ببخش؛من هم همه را به او بخشیدم!زبیده گفت چه پول اندکی بود که همسرم به من داد،من هرگز از او خیر ندیدم.

وی کنیزکی را به یکصدهزار دینار خرید و کنیزک دیگری را به ۳۶ هزار دینار خریداری کرد اما کنیز دومی را فقط یک شب پیش خود نگهداشت.

فرمان هولناک

«حمیدبن قحطبه»که با نام او در درس قبل آشنا شدید،یکی از بزرگان لشکر هارون بود.او می گوید:شبی در شهر توس،هارون مرا طلبید.نزد او رفتم و دیدم شمعی در کنارش روشن است و شمشیر تیزی پیش روی اوست و یکی از دربانان جلوی روی او ایستاده،وقتی جلوی او قرار گرفتم پرسید:تا چه اندازه برای اطاعت امیر مؤمنان آماده هستی؟گفتم به اندازه جان و مال خودم.

ص:۱۱۴

هارون سرش را پایین انداخت و به من اجازه بازگشت داد.به خانه که رسیدم،طولی نکشید که بار دیگر مأمور هارون آمد و مرا احضار کرد.برخاستم و نزد هارون رفتم؛در حالی که ترس آن را داشتم که فرمان قتل مرا بدهد.وقتی مرا دید،سؤال قبلی خود را تکرار کرد؛گفتم:به اندازه جان،مال،زن و فرزندانم.هارون خندید و به من اجازه بازگشت داد.طولی نکشید که بار سوم مأمورش آمد و مرا نزد هارون برد و همان سؤال اول را تکرار کرد.من پاسخ دادم:به اندازه جانم،مالم،زن،فرزند و دینم.هارون خندید و شمشیرش را به من داد و گفت:با این خادم برو و هر چه او گفت انجام بده.همراه خادم از کاخ بیرون آمدم.به خانه ای رسیدیم.درب آن را گشود و وارد خانه شدیم.مرا کنار اطاقی آورد و درب آن را باز کرد.بیست نفر پیر و جوان را در آن دیدم که همگی از فرزندان علی و فاطمه علیها السّلام بودند.خادم به من گفت:خلیفه دستور داده که این بیست نفر را بکشی.من همه را کشتم و جنازه ها و سرهای آنها را در میان چاهی که قبلا در میان همان اطاق کنده بودند ریختم.سپس خادم درب اطاق دیگری را گشود.در آن جا نیز بیست نفر از سادات علوی بودند.به فرمان خادم آنها را هم گردن زدم و همه را در میان چاهی در همان اطاق ریختم.سپس درب اطاق سوم را گشود.در آن جا هم بیست نفر پیر و جوان از سادات علوی بودند.آنان را نیز به فرمان خادم کشتم تا نوبت به نفر آخر،که پیرمردی بود رسید.پیرمرد گفت:فردای قیامت جواب جدّمان رسول خدا را چه می دهی؟من لرزه بر اندامم نشست.اما خادم خشم آلود به من نگریست و مرا تهدید کرد و من ناگزیر آن پیرمرد را هم کشتم.و خادم پیکرها و سرها را در میان چاه ریخت.

تحقیر شدن هارون در مراسم حج

هارون پس از رسیدن به قدرت،تصمیم گرفت شوکت و عظمت خود را به مخالفان نشان دهد.پس با یکصدهزار نفر از سپاهش رهسپار حج شد.خلیفه با شکوه خاصی وارد مکّه شد و اطرافیان مراقب بودند که هیچ کس بر خلیفه پیشی نگیرد و اهانتی به او نشود.مناسک حج آغاز شد،اما علی رغم مراقبت زیاد،خلیفه هر کاری از مناسک حج را می خواست انجام دهد،جوانی ناشناس جلوتر از او انجام می داد.او پیشاپیش خلیفه

ص:۱۱۵

طواف کرد و استلام حجر نمود و در مقام حضرت ابراهیم نماز خواند،بدون آن که به شکوه ظاهری خلیفه توجهی داشته باشد.هارون از کار این جوان بسیار ناراحت شد و نمی دانست او کیست.او را زیر نظر گرفت و وقتی اعمالش تمام شد،مأموری را برای جلب جوان فرستاد.مأمور به جوان گفت:خلیفه شما را خواسته تا فورا به حضور او بیایید.جوان گفت:من کاری با خلیفه ندارم.اگر او کاری دارد،نزد من بیاید.چون به خلیفه گزارش دادند،هارون از جای برخاست و خودش نزد آن جوان آمد و کنار او نشست و به جوان گفت بنشین!جوان گفت:این جا خانه خداست و جای امر و نهی نیست.اگر خواستم می نشینم و اگر نخواستم نمی نشینم.هارون پرسید چرا در موقع انجام مناسک رعایت ادب نکردی و از من پیشی گرفتی و احترام رئیس مؤمنان را رعایت نکردی؟

جوان گفت:مگر قرآن نخوانده ای که می گوید:در این خانه،روستایی و شهری با هم برابرند.فخرفروشی در این جا قدغن است و من به دستور قرآن عمل کرده ام.

هارون:ای جوان جسور!پرسشی از تو می کنم؛اگر پاسخ آن را ندهی مزد جسارت های تو را می دهم.

جوان:آیا مانند شاگرد که از استادش می پرسد،می پرسی؟یا از روی عناد و نقشه؟

هارون:مانند شاگردی که از استادش می پرسد.

جوان:پس تو می خواهی از استاد سؤال بپرسی،با ادب بنشین.

هارون پاهایش را جمع کرد و از او پرسید دین چیست؟

جوان:دین عبارت است از ۱،۵،۱۷،۳۴،و یک در برابر یک و در تمام عمر یک.

هارون:من دربارۀ دین از تو پرسیدم،تو از حساب و ریاضیات سخن می گویی؟!

جوان:آیا نمی دانی همه دین حساب است؟

هارون:این اعدادی را که ردیف کردی توضیح بده،وگرنه دستور می دهم بین صفا و مروه تو را بکشند.

پرسش

۱.پس از مرگ هادی عباسی،چه کسی به حکومت رسید و چند سال از امامت حضرت موسی بن جعفر در زمان او واقع شد؟

۲.چند نمونه از هوس بازی ها و حیف و میل بیت المال توسط هارون الرشید را بنویسید.

۳.جنایت هولناک کشتار سادات علوی را توسط هارون به اختصار توضیح دهید.

۴.هارون الرشید برای این که شوکت و عظمت خود را به مخالفان نشان دهد،چه تصمیمی گرفت؟

ص:۱۱۷

۲۷-پاسخ امام به هارون

اشاره

در درس قبل خواندید که هارون از جوان پرسید:دین چیست و امام پاسخی رمزگونه به او داد.اینک به ادامه این پرسش و پاسخ توجه کنید:

جوان:منظورم از یک،دین مبارک اسلام است؛منظورم از پنج،نمازهای پنج گانه است؛منظورم از هفده،هفده رکعت نمازهای یومیه است؛منظورم از سی وچهار،سی وچهار سجده است که در نمازهای پنج گانه می باشد؛منظورم از یک دوازدهم،روزه ماه مبارک رمضان است که از دوازده ماه،یک ماه را باید روزه گرفت؛منظورم از یک چهلم،زکات طلا و نقره است؛منظورم از یک در برابر یک،قانون قصاص است و منظورم از تمام عمر یک بار،حج است که بیش از یک بار در تمام عمر واجب نیست.

هارون از جواب جوان متحیر بود و نمی دانست با او چه کند.یکی از دربانان به او گفت:خواهش می کنم از این جوان درگذر و او را ببخش.جوان از گفتار دربان خندید.هارون علت خنده را از جوان پرسید.

جوان گفت:نمی دانم کدام یک از شما احمق ترید!زیرا اگر اجلم فرا رسیده باشد،شفاعت این درباری سودی ندارد و اگر اجلم فرا نرسیده باشد،تصمیم خلیفه بی نتیجه است.

هارون مجذوب جوان شد و دستور داد کیسه هایی از درهم و دینار به او دادند.

جوان:این کیسه ها را به سبب جوابی که به سؤال تو دادم می دهی یا برای گفتارم؟

هارون:برای شیرینی کلام تو دادم.

جوان:اینک نوبت من است که از تو سؤال کنم.اگر جواب دادی،این کیسه ها مال تو باشد،وگرنه دستور بده دو برابر این کیسه ها را بدهند تا بین فقرای مکّه تقسیم کنم.

ص:۱۱۸

هارون:بپرس.

جوان:آیا سوسک کوچک،با پستانش شیر به بچه خود می دهد یا با دهانش؟

هارون:نمی دانم،آیا چنین پرسشی را از خلیفه می پرسند؟!

جوان:مگر نشنیده ای که پیامبر فرموده است:«کسی که پیشوای مردم است،باید عقل و فکرش سرآمد همه مردم باشد»و تو که پیشوا هستی،باید پاسخ همه پرسش ها را بدانی.

هارون هر چه فکر کرد،جوابی نیافت و سرانجام گفت:نمی دانم خودت پاسخش را بده و دو برابر درهم و دینارها را بگیر.

جوان:وقتی خداوند بزرگ زمین را آفرید،جنبنده هایی را آفرید که نه خون دارند و نه فضولات.خداوند آنها را از خاک آفرید و روزی آنها را در خاک قرار داد؛پس هنگامی که بچه از مادرش به دنیا می آید،مادرش به او غذا نمی دهد؛بلکه از همان خاک روزی می خورد.(یعنی بچه سوسک نه از پستان و نه از دهان مادرش شیر نمی خورد؛بلکه از خاک تغذیه می کند.)

هارون گفت:قسم به خدا از کسی چنین پرسشی تاکنون نشده.سپس دو برابر آنچه را قبلاً داده بود،به آن جوان بخشید.او نیز کیسه ها را برداشت و از مسجدالحرام خارج شد.

هارون دستور داد او را تعقیب کنند و بفهمند که بود.بعداً خبر آوردند که او موسی بن جعفر بوده است،هارون گفت:قسم به خدا سزاوار است که این برگ از آن درخت(رسالت)باشد.

نمونه ای از سیاست های امام علیه السّلام برای حفظ جان شیعیان

«علی بن یقطین»از شاگردان امام موسی کاظم علیه السّلام بود و امام به او اجازه داده بود که در دستگاه حکومتی هارون کار کند و او یکی از وزرای هارون الرشید شده بود.

روزی هارون الرشید لباس هایی را برای قدردانی و گرامی داشت علی بن یقطین برای او فرستاد که از جمله آنها لباس گران بهای خزی بود که در آن طلا بافته شده بود.علی بن یقطین مطابق معمول که خمس اموالش را نزد امام می فرستاد،آن لباس ها را به همراه خمس اموالش توسط غلامش خدمت امام علیه السّلام فرستاد.

ص:۱۱۹

امام آنها را پذیرفت و سپس آن لباس گران بهای زر بافت را که در نوع خود بی نظیر بود،به وسیله فرد دیگری به او بازگرداند و در نـامه ای برای او چنین نـوشت:«این لبـاس مخصـوص را نزد خود نگه دار و از دست مـده.روزی می آیـد که به وجود آن بسیار نیازمند خواهی شد».

علی بن یقطین از این جریان نگران شد؛اما به دسـتور امام لباس را در جایی مطمئن نگه داشت.مدتی از این جریان گذشت.بین علی بن یقطین و خـادمش مشـکلی پیش آمـد و آن خـادم از خانه او بیرون آمـد تا این که در فرصتی مناسب خود را به هارون رسانـد و از علی بن یقطین چنین گفت:علی بن یقطین به امامت موسـی بن جعفر اعتقاد دارد و خمس مالش را هر سال برای او می فرستد و از آن جمله فلان لباس گران بهای زربافت را که به او داده بودید،فلان وقت برای امام فرستاده است.

هارون خشمگین شد و دستور داد علی بن یقطین را آوردند.هارون با تندی از او پرسید:آن لباس خز سیاه را چه کردی؟

علی بن یقطین:در کیف مخصوصی گذاشته ام و خوش بو کرده ام و صبح و شام به آن تبرک می جویم.

هارون:هم اکنون آن را بیاور.

علی بـن یقطیـن در همـان وقت یکی از غلامـان را فرسـتاد و به او گفت:به فلاـن خـانه برو و فلاـن صـندوق را بـاز کن و بقچهٔ مخصوص را به این جـا بیاور.غلاـم رفت و همـان بقچه را یـافت و نزد هـارون آورد.هـارون تا لباس فاخر را دیـد،خشـمش فرو نشـست و به علی بن یقطین گفت:آن را به جای خود برگردان و دیگر هرگز بـدگویی افراد را دربارهٔ تو قبول نمی کنم.هارون دستور داد تا به آن غلام سخن چین هزار ضربه شلاق بزنند.

پرسش

۱.مقصود امام کاظم علیه السّلام در تعریف دین با اعداد«۱،۵،۱۷،۳۴،و یک در برابر یک و در همه عمر یک»چه بود؟

۲.چرا امام کاظم علیه السّلام از شفاعت دربان هارون خندید؟

۳.امام کاظم علیه السّلام چه پرسشی از هارون کرد و پاسخ آن چه بود؟

۴.بنا به فرمودهٔ امام کاظم علیه السّلام پیشوای مردم باید دارای چه امتیازی باشد؟

۵.علی بن یقطین که بود و چه شغلی در دربار هارون داشت؟

۶.سیاست امام برای حفظ جان علی بن یقطین را به طور مختصر بنویسید؟

ص:۱۲۱

۲۸-راضی به بقای ظالم نباش

اشاره

«صفوان بن مهران»که از شاگردان ممتاز امام کاظم علیه السّلام بود شتران خود را کرایه می داد و از این طریق امرار معاش می کرد.روزی وقتی به نزد حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام آمد،امام به صفوان فرمود:همه کارهایت نیک است جز یک کار.

صفوان گفت:آن یک کار چیست؟امام علیه السّلام فرمود:شتران خود را به هارون کرایه می دهی.

صفوان گفت:سوگند به خدا،شترانم را برای کار ناشایست و شکار و امور بیهوده کرایه نمی دهم؛بلکه برای سفر حج کرایه داده ام و خودم با آنها نمی روم؛بلکه آنها را به غلامان سپرده ام.

امام علیه السّلام فرمود:آیا پرداخت کرایه بر عهده دستگاه هارون نیست؟گفتم:آری.فرمود:آیا دوست نمی داری آنها زنده بمانند تا کرایه تو پرداخت گردد؟گفتم:آری.فرمود:کسی که زنده ماندن ظالم را دوست بدارد،جزو آنهاست و کسی که جزو آنها باشد،وارد دوزخ خواهد شد.

صفوان می گوید:از خدمت امام رفتم و همه شترانم را فروختم تا دیگر به این گناه مبتلا نباشم.وقتی هارون از فروش شترانم باخبر شد،مرا احضار کرد و علت را پرسید گفتم:پیر شده ام و غلامانم پای بند کار نیستند.

هارون گفت:می دانم به اشاره چه کسی این کار را انجام داده ای.سوگند به خدا اگر سابقه رفاقت من با تو نبود،حتما تو را می کشتم.

ص:۱۲۲

اعتراف هارون به حقانیت اهل بیت

«مأمون»،فرزند هارون،علت تشیع خود را چنین بیان می کند:روزی پدرم هارون امام کاظم را احضار کرد و بسیار به او احترام گذاشت و سپس به ما دستور داد تا او را بدرقه کنیم.بعداً از پدرم پرسیدم:چرا آن همه موسی بن جعفر را احترام نمودی؟او محرمانه به من گفت:ما با زور و اجبار رهبر مردم هستیم؛ولی موسی بن جعفر به راستی امام بر حق است.سوگند به خدا او سزاوارتر از من و همه مردم به جانشینی رسول خداست.سوگند به خدا که اگر تو که پسرم هستی،در مورد سلطنت با من ستیز کنی،گردنت را می زنم؛زیرا حکومت و سلطنت عقیم است و فرزند ندارد.

دلیل خشم هارون از امام کاظم علیه السّلام

حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام در هر فرصتی حکومت طاغوت را نفی و محکوم می کرد و درباره غصب فدک و بازگرداندن آن،تمام سرزمین هایی را که در قلمرو حکومت اسلامی بود،محدوده فدک تعیین می کرد و از سوی دیگر از همه نقاط کشور بزرگ اسلامی،شیعیان برای او وجوهاتی می فرستادند.

حجم وجوهاتی که برای امام فرستاده می شد،به قدری زیاد بود که پس از شهادت آن حضرت مبلغ ۷۰ هزار دینار در نزد«زیادبن مروان»،۳۰ هزار دینار نزد«علی بن حمزه»،۳۰ هزار دینار و ۵ کنیز نزد«عثمان بن عیسی»-که همگی از نمایندگان امام بودند-باقی مانده بود.حضرت جعفربن محمد تنها در مدینه پانصد خانواده را تحت پوشش داشت و معاش آنان از طریق امام موسی علیه السّلام تأمین می شد.

سفر به حجاز،به بهانه حجّ

هارون در سال ۱۷۹هجری به بهانه عمره رمضان به حجاز سفر کرد.اصل هدف او در این سفر دستگیری امام موسی بن جعفر علیه السّلام بود.پس از انجام عمره،برای عملی کردن هدف خود وارد مدینه شد و کنار قبر پیامبر گرامی اسلام آمد و باتزویر و عوام فریبی عجیبی گفت:«ای رسول خدا!از تصمیمی که برای دستگیری موسی بن جعفر و زندانی کردن او دارم،از پیشگاهت معذرت

می خواهم؛زیرا او با روش خود می خواهد در میان امت تو اختلاف اندازد و خون مسلمانان را بریزد»!

هارون این کلمات را در جمع مردمی که در مسجد النبی بودند،بیان کرد و سپس دستور داد امام کاظم علیه السّلام را در حالی که مشغول نماز بودند،دستگیر کرده و از مسجد بیرون ببرند.امام علیه السّلام در حالی که اشک در چشمانش جاری بود،خطاب به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت:ای رسول خدا!از ستم هایی که بر من وارد می شود،به تو شکایت می کنم.پس از دستگیری امام،مردم مدینه از هر سو گریه و شیون می نمودند،اما مأمورین حکومت بدون توجه به احساسات مردم،امام را به سوی زندان بردند.

امام کاظم علیه السّلام را در مدینه نزد هارون آوردند.آن حضرت سلام کرد،ولی هارون جواب سلام ایشان را نداد؛بلکه به آن حضرت ناسزا گفت و بی اعتنایی کرد و ایشان را در بازداشت نگه داشت تا هنگام شب فرا رسید.او دستور داد تا دو محمل آماده کردند و آن حضرت را در یکی از محمل ها به گونه ای قرار داد که کسی متوجه نشود.هارون قبلا دستور داده بود که گروه با شترانشان به سوی دو مقصد کوفه و بصره حرکت کنند.او امام علیه السّلام را در محملی که به سوی بصره می رفت قرار داد تا به«عیسی بن جعفر منصور»(نوه ی منصور دوانیقی)فرماندار بصره تحویل دهند.به این ترتیب مردم مدینه نفهمیدند که آیا امام به بصره رفته است یا به کوفه.

امام علیه السّلام که در این زمان بیش از پنجاه سال از عمر شریفش می گذشت،از این به بعد تا پایان عمر در زندان های مختلف به سر برد.کم ترین زمانی که برای طول مدت زندان های امام ذکر کرده اند،مدت چهار سال می باشد که در درس آینده اشاره کوتاهی به هر یک از آنها خواهیم کرد.

ص:۱۲۴

پرسش

۱.چرا حضرت امام موسی بن جعفر صفوان بن مهران را از کرایه دادن شتر به هارون منع کرد؟

۲.هارون الرشید حقانیت امام کاظم علیه السّلام را چگونه برای فرزندش مأمون بیان کرد؟

۳.حجم وجوهاتی که از اطراف کشور بزرگ اسلامی برای امام کاظم علیه السّلام می فرستادند چه میزان بود؟

۴.غرض هارون از عمرهٔ رمضان سال ۱۷۹هجری چه بود و چگونه هدف خود را عملی کرد؟

۵.هارون چگونه امام را از مدینه خارج کرد؟

۶.هارون امام کاظم علیه السّلام را در چند سالگی دستگیر کرد و طول مدت زندان های امام چقدر بود؟

ص:۱۲۵

۲۹-زندان های امام علیه السّلام

اشاره

۱.پس از آن که امام موسی بن جعفر علیه السّلام را در مدینه دستگیر کردند،ایشان را مخفیانه به سوی بصره فرستادند.امام علیه السّلام مدت یک سال در زندان«عیسی بن جعفر»(نوه منصور دوانیقی)بود.پس از یک سال عیسی برای هارون چنین نوشت:

موسی بن جعفر را از من تحویل بگیر و به دست هر کسی می خواهی بسپار،وگرنه او را آزاد می کنم.کوشش بسیار کردم تا مطلبی علیه او بیابم،اما چیزی به دست نیاوردم.به راز و نیاز او با خدا،مخفیانه گوش فرا دادم تا ببینم چیزی علیه من یا تو نفرین می کند،اما چیزی نشنیدم.او در زندان گاهی با خدا چنین مناجات می کند:«خدایا!تو می دانی که جای خلوتی برای عبادت از تو می خواستم؛اینک چنین جای خلوتی را به من دادی؛تو را شکر و سپاس می گویم».

هارون پس از دریافت نامه عیسی مأموری را به بصره فرستاد و امام کاظم علیه السّلام را از عیسی تحویل گرفت و به بغداد آورد.

۲.زندانبان امام در بغداد یکی از درباریان سرسپرده به نام«فضل بن ربیع»بود.امام مدت یک سال را در زندان او به سر برد.فضل بن ربیع برنامه روزمره امام را در زندان برای یکی از دوستانش چنین تعریف می کند:

من شب و روز او را تحت نظر دارم.او نماز صبح را اول وقت می خواند؛سپس تا طلوع خورشید مشغول تعقیب نماز است؛آن گاه به سجده می رود و هم چنان تا ظهر در سجده است.او به غلامی سفارش کرده که لحظه ظهر را به او خبر دهد.وقتی از فرا رسیدن ظهر باخبر می شود،سر از سجده برمی دارد و بدون این که وضو بگیرد،مشغول

نماز ظهر می شود.من از این که بدون وضوی مجدد نماز ظهر را می خواند،می فهمم که در سجده به خواب نرفته است.او هم چنان به عبادت مشغول است تا از نماز عصر فارغ شود.پس از نماز عصر به سجده می رود و همواره تا غروب خورشید در سجده است.پس از غروب نماز مغرب را می خواند،بی آن که تجدید وضو کند و هم چنان مشغول عبادت است تا نماز عشاء را می خواند و بعد از نماز عشاء غذای اندکی می خورد و تجدید وضو می کند و به عبادت مشغول می شود تا اول اذان صبح فرا رسد.از حدود یک سال پیش که او را به من سپرده اند،برنامه اش همین است.

پس از یک سال هارون در نامه ای از فضل بن ربیع خواست تا آن حضرت را بکشد.او از چنین جنایتی خودداری کرد و هارون در نامه دیگری از او خواست که امام را به«فضل بن یحیی برمکی»پسر وزیرش«یحیی برمکی»تحویل دهد.

۳.بر اساس فرمان هارون،فضل بن یحیی امام را از فضل بن ربیع تحویل گرفت و به خانه اش برد و در اطاقی از منزلش از ایشان نگه داری و حفاظت می کرد.فضل بن یحیی می گوید:آن حضرت روزها را روزه بود و همواره به عبادت و مناجات با خدا مشغول بود.فضل بن یحیی تحت تأثیر عظمت معنوی امام قرار گرفت و آن حضرت را احترام می کرد.خبر احترام او به هارون رسید و خشمگین شد.هارون برای فضل بن یحیی نامه ای نوشت و او را از احترام به امام بازداشت و از او خواست که امام را به قتل برساند؛اما فضل بن یحیی مرتکب چنین جنایتی نشد.هارون خشمگین شد و به رئیس پلیس خود«عباس بن محمد»در نامه ای دستور داد که فضل بن یحیی را بخواهد و او را یکصد تازیانه بزند و امام را از او تحویل گرفته و به«سندی بن شاهک»خشن ترین عنصر از عناصر دستگاه طاغوتی هارون تحویل دهد.

انجام این کار دشوار بود؛زیرا پدر فضل،یحیی برمکی خود از وزرای هارون بود و شلاق زدن پسر وزیر کار راحتی نبود؛اما به هرحال این کار صورت گرفت و امام علیه السّلام به زندان سندی ابن شاهک منتقل شد.

۴.شرایط زندان سندی بن شاهک با شرایط سایر زندان ها کاملا متفاوت بود؛زیرا زندان امام در زیرزمینی بسیار تاریک بود داخل زندان هم زنجیر به پای امام می بستند و سندی بن شاهک خشن ترین رفتارها را با امام داشت.

ص:۱۲۷

هارون علی رغم شرایط سخت زندان نمی توانست وجود امام را تحمل کند؛پس مقداری خرما طلبید و آنها را با سوزن و نخ زهرآلود کرد و به غلام خود داد تا نزد امام ببرد و بگوید:امیر از این خرماها خورد و مقداری را برای شما فرستاده و قسم داده است که از آنها بخورید؛زیرا دستچین شدهٔ خود امیر است.

خادم به زندان رفت و خرماها را به امام خوراند.سم در بدن امام اثر کرد و امام بستری شد.سندی بن شاهک برای ظاهرسازی چند نفر قاضی و عادل را به زندان آورد تا ببینند که هیچ آسیبی به امام نرسیده،ولی حضرت به آنها فرمود:گواهی دهید که مدت سه روز است مسموم شده ام و به زودی از دنیا می روم،و چنین شد و در آخر روز سوم به شهادت رسید.

پس از شهادت،جنازه امام را به بازار بغداد آوردند و چنین اعلان کردند:«این جنازه موسی بن جعفر است امام رافضیان که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است».مردم جمع شدند،و صحنه گردانان به علما و فقها،دستور دادند تا گواهی بنویسند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.گواهی نوشته شد و همه امضاء کردند،جز«احمدبن حنبل»(رئیس مذهب حنبلی،یکی از فرق چهارگانه اهل سنّت)که هر چه او را سرزنش کردند و زجر دادند،حاضر به امضا نشد و چنین چیزی را تأیید نکرد.

مأمورین دولت عباسی می خواستند جنازه را با خواری و بی احترامی به خاک بسپارند.«سلیمان بن ابی جعفر»عموی هارون که قصرش در کنار شط فرات بود،از این ماجرا آگاه شد و خود به همراه غلامان و فرزندانشان در تشییع جنازه شرکت کردند و جنازه امام را تا قبرستان قریش(در شهر کاظمین نزدیک بغداد)تشییع کردند و سلیمان با کفنی که ۲۵۰۰ دینار خرج آن کرده بود و همه آیات قرآن را در آن نوشته بود،جنازه را کفن کرد و با احترام به خاک سپردند و سپس ماجرا را به هارون گزارش کرد.هارون در نامه ای برای سلیمان چنین نوشت:«ای عمو!صله رحم کردی؛خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد.سوگند به خدا سندی بن شاهک ملعون،این کارها را به فرمان ما انجام نداده است».

و به این ترتیب امام موسی کاظم علیه السّلام در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری پس از ۳۵ سال امامت در سن ۵۵ سالگی به شهادت رسید و در شهر کاظمین در نزدیکی بغداد به خاک سپرده شد.

پرسش

۱.اولین زندان امام موسی بن جعفر علیه السّلام در بصره چه مدت بود و چرا از این زندان آزاد شد؟

۲.دومین زندان امام موسی بن جعفر در کجا بود؟زندانبان که بود و چه مدت طول کشید؟

۳.در پایان دومین دورهٔ زندان،هارون از فضل بن ربیع چه درخواستی کرد و سرانجام چه شد؟

۴.چرا امام کاظم علیه السّلام از زندان فضل بن یحی به زندان سندی بن شاهک منتقل شد؟ویژگی او چه بود؟

۵.چرا فضل بن یحیی مجازات شد و مجازات او سخت بود؟مجازات توسط چه کسی انجام شد؟

۶.هارون چگونه امام کاظم علیه السّلام را مسموم کرد و امام علیه السّلام به آنان که برای تأیید سلامتی او به زندان آمده بودند چه فرمود؟

۷.گواهی مرگ طبیعی امام را چه کسی تأیید نکرد؟

۸.امام در چه تاریخی به شهادت رسید؟جنازه امام توسط چه کسانی و در کجا به خاک سپرده شد؟

ص:۱۲۹

۳۰-روش زندگی امام موسی بن جعفر علیه السّلام

سخاوت امام

اگر ثروتی به دست امـام می رسید،آن را در مبالغ زیاد میان نیازمنـدان تقسیم می کرد.کیسه های پول امام کمتر از ۳۰۰ دینار نبود؛به طوری که کیسه های آن حضرت ضرب المثل سخاوت او بود.بستگانش می گفتند:شگفتا از کسی که کیسه امام کاظم به او برسد و از کمی آن شکایت کند.

شخصی به نام«محمدبن عبداللّه بکری»می گوید:سخت مقروض بودم و سنگینی قرض مرا درمانده کرده بود؛با خود گفتم اگر به محضر امام کاظم علیه السّلام بروم.شادمان خواهم شد.نزد او رفتم و مشکلم را به ایشان گفتم.امام علیه السّلام به خانه رفت و زود بیرون آمـد و به غلامش فرمود:از این جـا برو.امام کیسه ای را که در آن سیصد دینار بود به من داد و خود برخاست و رفت.

روزی فقیری نزد آن حضرت آمـد و اظهار تنگ دستی کرد و گفت اگر صددرهم داشتم،با آن کاسبی می کردم و از تنگ دستی نجات می یافتم.امام کاظم علیه السّلام با چهره ای گشاده و خنـدان به او فرمود:من از تو یک سؤال می کنم؛اگر پاسخ دادی،ده برابر آن را به تو خواهم داد.فقیر گفت:بپرس.امام فرمود:اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی بکنی،آرزویت چیست؟

فقیر گفت:آرزو می کنم به ادای حقوق برادران دینی موفق باشم و برای حفظ جان آنها از خطر دشمن تقیه کنم.

ص:۱۳۰

امام کاظم:چرا دوستی خاندان ما را آرزو نمی کنی؟

فقیر:این خصلت را که دارم و خدا را برای آن سپاس می گویم؛آن را که ندارم آرزو می کنم.

امام کاظم:پاسخ نیکی دادی،آفرین.آن گاه دوهزار درهم(بیست برابر خواسته اش)به او داد و فرمود این پول را در تجارت«مازو»به کارگیر؛زیرا این کالا خشک است.فقیر همین کار را کرد و زندگیش سامان یافت.

آراستگی برای همسر

«حسن بن جهم»می گوید:امام کاظم علیه السّلام را دیدم که محاسن خویش را رنگ کرده و بسیار آراسته بود.پرسیدم:فدایت شوم؛چرا محاسنت را رنگ کرده ای؟در پاسخ فرمود:«آراستگی مرد موجب عفت زن می شود.همانا بعضی از زن ها به این سبب که شوهرانشان به نظافت و آراستگی بی اعتنا هستند،از مرز عفت خارج می گردند»سپس فرمود:«آیا دوست داری همسرت را آن گونه بنگری که او دوست ندارد تو را آن گونه بنگرد؟»پاسخ دادم:خیر،فرمود:زن نیز دوست ندارد تو را ژولیده بنگرد و سپس افزود:«از اخلاق انبیا،پاکیزگی و بوی خوش و زدودن موهای اضافی بدن است».

عزت نفس

امام کاظم علیه السّلام عزت نفس بالایی داشت و هرگز تن به خواری نداد و مرگ باعزت را بر زندگی ذلّت بار ترجیح داد.به این نمونه توجه کنید:

امام روزهای آخر عمر شریفشان را در زندان سندی بن شاهک می گذراند.روزی یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون نزد او آمد و به او گفت:پسرعمویت هارون می گوید:من قبلاً سوگند یاد کرده ام که تو را آزاد نسازم تا آن که اقرار کنی با من رفتار بدی کرده ای و از من درخواست عفو و گذشت نمایی اقرار تو موجب ننگ برای تو نیست.امام کاظم علیه السّلام به یحیی چنین فرمود:«ای ابا علی!مرگ من فرا رسیده و بیش از یک هفته بیشتر در این دنیا نخواهم ماند:از جانب من به هارون بگو روز جمعه فرستادهٔ من نزد تو می آید و آن چه را در مورد وفات من دیده،به تو خبر می دهد و تو به زودی

در فردای قیامت در پیشگاه عدل الهی زانو بر زمین می زنی و در آن جا معلوم می شود که ظالم و ستمگر کیست».همان گونه که امام فرموده بود،روز جمعه هفتم صفر روحش به ملکوت اعلی پیوست.

مشورت با غلامان

«حسن بن جهم»می گوید:در مجلس امام رضا علیه السّلام بودیم و سخن از امام موسی کاظم به میان آمد.امام رضا علیه السّلام فرمودند:با وجود این که عقل های مردم با عقل پدرم قابل مقایسه نبود،اما گاهی با غلامان سیاه خود در امور مختلف مشورت می کرد.شخصی به پدرم گفت:آیا با غلامان سیاه مشورت می کنی؟!در پاسخ فرمود:«چه بسا خداوند بر زبان همان غلام سیاه راهی را بگشاید».

کمک به کشاورز ورشکسته

«عیسی بن محمد»از کشاورزان باسابقه ای بود که ۹۰ سال از عمرش می گذشت.او می گوید:

سالی در اطراف مدینه زراعت کرده بودم،اما هنگام برداشت،محصولم مورد هجوم ملخ ها قرار گرفت و همه آن نابود شد؛به طوری که من ۱۲۰ دینار با قیمت دو شتر خسارت دیدم و در غم و اندوه به سر می بردم.امام کاظم علیه السّلام نزد من آمد و سلام کرد و احوالم را پرسید.

گفتم:مانند کسی هستم که محصولش را درو کرده و ملخ ها آمده اند و همه آنها را خورده اند.امام علیه السّلام پرسید:چقدر خسارت دیده ای؟گفتم:۱۲۰ دینار با قیمت دو شتر.امام در همان لحظه به خدمتگزارش بنام«عرفه»فرمود:۱۵۰ دینار که سی دینارش سود است،به همراه دو شتر به عیسی بن محمد تحویل بده.

عیسی به امام علیه السّلام گفت:خدا برکت بدهد؛از شما تقاضا می کنم وارد زمینم شوید و برایم دعا کنید».

امام علیه السّلام وارد زمین عیسی شدند و فرمودند:«خداوندا به زراعت عیسی برکت بده».سپس حدیثی را از پیامبر گرامی اسلام چنین نقل کردند:«به باقی مانده بلاها چنگ بزنید».

عیسی بن محمد می گوید:با آن دو شتر در آن زمین بلازده کار کردم و محصول زیادی به دست آوردم و آن را به ده هزار درهم فروختم.

پرسش

۱.نمونه ای از سخاوت امام کاظم علیه السّلام را بنویسید.

۲.امام کاظم علیه السّلام پیرامون آراستگی برای همسر چه فرمود؟

۳.امام کاظم علیه السّلام در مورد پیشنهادی که به او شده بود تا از هارون درخواست عفو کند چه فرمود؟

۴.امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ مشورت باغلامان چه فرمود؟

۵.امام کاظم علیه السّلام چگونه به عیسی بن محمد،کمک کرد؟در پایان به او چه فرمود؟

۳۱-نمونه ای از کلمات امام موسی بن جعفر علیه السّلام

اشاره

۱.عَونُکَ للضَّعیفِ مِنْ افْضَلِ الصَّدَقَهِ؛

بهترین صدقه ها کمک به ناتوان است.

۲.مَنْ کَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ کَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذابَ یومِ القیامَهِ؛

آن کس که خشم خود را از مردم باز دارد،خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می دارد.

۳.مَنْ بَذّرَ وَ اسْرَفَ زالَتْ عَنْهُ النِعْمَتُ؛

کسی که بریزوبپاش و اسراف کند،نعمت ها از او رخت برمی بندد.

۴.اَلْمُؤمِنُ مِثْلُ کَفَّتی المیزانِ،کُلّما زید فی ایمانِهِ زیدَ فی بلائهِ؛

مؤمن مانند دو کفه ی ترازوست؛هر چه بر ایمانش افزوده شود،بر بلا و مصیبتش افزوده می شود.

۵.لِکُلِّ شیءٍ زکاهٌ و زکاهُ الجسَدِ صیامُ النوافِلِ؛

برای هر چیزی زکاتی است و زکاه بدن،روزه های مستحب است.

فرازهایی از وصیت امام کاظم علیه السّلام به هشام بن حکم

ای هشام!برای هر چیز نشانه ایست و نشانه عقل،تفکر و نشانه تفکر،سکوت است.

ای هشام!عمل اندک از فرد عاقل،دو برابر قبول می شود و عمل زیاد از اهل هوس و نادانی رد می شود.

ای هشام!آن کس که بی نیازی بدون ثروت و راحتی دل از حسد و سلامت دین می خواهد،باید به درگاه خدا راز و نیاز کند تا عقل او را کامل گرداند؛زیرا کسی که عاقل

شـد،به آنچه او را بسـنده کنـد قنـاعت می کنـد و کسـی که به آنچه بسـنده اش بود قناعت کرد،بی نیاز می شود هر کسـی که باندازه بسنده اش قناعت نمی کند،هرگز بی نیاز نمی شود.

ای هشام!امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمود:در بالای مجلس نمی نشـیند،مگر کسـی که سه خصـلت داشـته باشـد:هرگاه از او بپرسـی،جواب دهـد و آن گاه که دیگران عاجز از سـخن گردنـد،او سـخن گویـد و به رأی و نظری که صـلاح افرادش در آن است اشاره کند،پس اگر کسی هیچ یک از این ویژگی ها را نداشته باشد و در بالای مجلس بنشیند،احمق است.

ای هشـام!برتریـن چیزی کـه بنـده بعـد از معرفت و شـناخت خداونـد،بـه واسـطه آن بـه خـدا نزدیـک می شـود سـه چیز است:نماز،نیکی به پدر و مادر و ترک حسد و خودبزرگ بینی و افتخار بر دیگران.

ای هشام!در انجیل چنین آمـده است:خوشا به حال کسانی که به یکدیگر رحم می کنند.آنان در روز قیامت مورد رحمت قرار می گیرند.خوشا به حال کسانی که بین مردم اصلاح می کنند.آنان در روز قیامت جزو مقربین هستند.

ای هشام!آنچه نمی دانی فراگیر و آنچه را که فرا گرفتی به کسی که نمی داند بیاموز.دانشمند را به خاطر عملش بزرگ بشمار و از درگیری با او بپرهیز و نادان را به سبب نادانیش کوچک شمار؛اما او را از خود نران،بلکه به او نزدیک شود و او را بیاموز.

ای هشام!بدترین بندگان خدا کسی است که دارای دو روی و دو زبان باشد:آن گاه که برادرش حضور دارد او را بستاید و در غیابش او را بخورد.اگر چیزی به او داده شود،به او حسد ورزد و اگر گرفتار شود،او را خوار کند.

ای هشام!خدای بزرگ فرموده:قسم به بزرگی و قدرتم،هیچ بنده ای خواسـته مرا برخواسـته خویش مقدم ندارد،مگر آن که بی نیـازیش را در جـانش و همّتش را در آخرتش قرار دهـم و زنـدگی او را تـأمین کنـم و آسـمان هـا و زمیـن را مـأمور روزی او گردانم.

ای هشام!غضب کلید هر بدیست و از مؤمنین کسی ایمانش کامل تر است که اخلاقش نیکوتر باشد.

ای هشام!بر طاعت خـدا صبر کن و در پرهیز از گناهش صـبور باش؛زیرا دنیا همان لحظه ایست که در آن به سـر می بری.پس آنچه را که گذشته،نه شادی آن را و نه اندوهش را می یابی و آنچه هنوز نیامده،از آن بی خبری.پس بر این ساعتی که

در آن هستی صبر کن و به وظیفهٔ خود عمل کن که در این صورت در بهترین حال خواهی بود.

ای هشام!دنیا مانند آب دریاست(که شور است)هر چه انسان تشنه آن را بیشتر بیاشامد،تشنه تر می شود تا او را بکشد.

ای هشام!از ما نیست کسی که هر روز،خود را به حساب نکشد؛اگر کار نیکی کرده،آن را بیفزاید و اگر گناهی مرتکب شده،توبه کند.

ای هشام!زراعت در صحرا می روید نه در کوه و همین طور است حکمت که در قلب فروتن می روید،نه در قلب انسان متکبر.

ای هشام!پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:آن گاه که مؤمن را بسیار ساکت یافتید،به او نزدیک شوید؛زیرا کلامش حکمت است.مؤمن سخنش اندک و عملش زیاد است؛اما منافق سخنش زیاد و عملش اندک است.

ای هشام!خدای بزرگ به داود نبی وحی فرستاد که به بندگانم بگو:بین من و خودشان عالمی که فریفته دنیا شده قرار ندهند؛زیرا آنان را از یاد من و راه دوستی من راز و نیاز با من بازمی دارد.آنان دزدان بندگان من هستند و کم ترین کاری که با آنان می کنم این است که شیرینی دوستی با من و مناجات با من را از دل های آنان می برم.

ای هشام!همنشینی با اهل دین،بزرگی دنیا و آخرت است و مشورت با عاقل خیرخواه،موجب برکت و رشد.پس آن گاه که عاقل خیرخواه،تو را نصیحتی کند،از مخالفت با او بپرهیز که موجب هلاکت است.

ای هشام!از آمیزش با مردم و مأنوس شدن با آنان بپرهیز؛مگر آن که از آنان عاقلی را بیابی که از او در امان باشی.در این صورت با او انس بگیر و از باقی مردم فرار کن؛مانند فرار کردنت از حیوانات درنده.

ای هشام!از طمع بپرهیز و بر تو باد ناامیدی از آنچه در دست مردم است.

ای هشام!کسی که دنیا را دوست بدارد؛ترس آخرت از قلبش می رود و کسی دوستیش به دنیا اضافه نمی شود،مگر آن که از خدا دور می شود و غضبش بر او افزون می گردد.

ص:۱۳۶

پرسش

(با توجه به کلمات امام کاظم علیه السّلام به سؤال های زیر پاسخ دهید)

۱.برترین صدقه چیست؟

۲.نعمت ها چگونه از انسان رخت برمی بندد؟

۳.زکات بدن انسان چیست؟

۴.سکوت نشانه چیست؟

۵.چه کسی شایستهٔ نشستن در بالای مجلس است؟

۶.بعد از شناخت خداوند،انسان به چه وسیله به او نزدیک تر می شود؟

۷.بدترین بندگان خدا کیست؟

۸.چرا بندگان خدا نباید بین خود و خدایشان عالم فریفته دنیا را قرار دهند؟

ص:۱۳۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹